

مزار پیر نور
آخند زاده سيف الرحمن (رح)

غلام حضرت غلام (رح)

فيسبوك Haji Ajab Khan

يا الهی به وسیله و به برکت جمع الانبیانک و اولیائک و ثلّه ما کان عندک حقّ حبّ علی قلوبنا و کاسه شراب مُحبّینک علی سایر قلوب
 ورثه محبوب محمد مصطفی شیخ المشایخ قیوم زمان حضرت آخند زاده سيف الرحمن پیر ارجی خراسانی امام اولیائک و زاکرین
 والخاشعین و العاملین و العارفين الواصلین و الکاملین و المکملین و امام شریعت و طریقت غوث ، بحر العرفانی و اشهب زماني و عارف
 یزدانی و دوریشه سبحانی و سکن بین العارفين و الزاهدين و الصابرين و قاتعین والشاکرین و المشاهدين و المتواصلین و المراقبین و
 المحققین و سلسله های سائر القلوب مشایخ طریقه نقشبندیه و چشتیه و القادریه و السرورديه طریقت الصوفیه المحققین الکاملین
 الذین سائر مشایخ هم ورثه محبوب محمد مصطفی دو قسم وجود دارد عقاید 1- عقاید دین حق مسلمین مقبوله مقبوله و عقاید باطل
 ملحدین مردوده مردودی- یا الهی اعصمینی من الشر الفتنه الکافرین و الکافرات و المنافقین و المنافقات و الفاسقین و الفاسقات و
 الفاجرین و الفاجرات و الجابرین و الجابرات و المستکبرین و المستکبرات و الظالمین و الظالمات و الحاسدین و الحاسدات و النعین
 و النعيدات و النّار و النار و سلطان و ذاب الار و اسلحجه و : اسعق البسملجن حد مرد
 سُکرین مُرند دس زبانه ر دلف

ترتیب کننده حاجی عجب خان ولد عبدالسلام نقشبندی سیفی و حنفی (قوم احمدزی) تقریر مشهور به اسم ناقد غلام حضرت غلام در عقاید حق المسلمین اهل
 السنه و الجماعة به مثل غسل است اما عقاید باطل اهل خوارج و قدریه ، جبریه و بیروان و هابیان ، داعشیان به مثل زهر حل است ، 8 جی بی سیجوری کارت
 در دو کان غذا برای خدمت به مسلمانان حاضر بوده و اشرف غنی بعد از وقوع حمله انتحاری خونین شبه شب مورخ 16 سنبله 1398 در هتل عروسی شهر دبی
 اعلان نمود اگر داعشیان را در هر جای که دیدید فوراً اطلاع آژرا برسانید و این خدمت به عام مسلمین و به امت رحمة للعالمین است.

فهرست مکتوبات

مکتوب 44 صفحه کتاب 10 به مطابعت سنت سنیه ابن نوازند به مطابعت شریعت رضیه و سرفراز سازند امروز عمل قلیل و مقرون به تصدیق حقیقت دین است به عمل کثیر بر میدارند اصحاب کهف این همه درجات که یافته اند به واسطه یک حسنه است و آن هجرت بود از دشمنان حق سبحان و تعالی.

مکتوب 75 صفحه کتاب 62 شریعت محمد مصطفی (ص) از تمام شریعت ها گذاشته جامعه است و این شریعت موفق عمل کردن از تمام شریعت ها موافق عمل کردن است شریعت محمد مصطفی (ص) تصدیق کننده در تمام امت ها بهتر است و آن شریعت موافق عمل نکردند و آن در شریعت تکذیب کننده از تمام امت ها است.

مکتوب 165 صفحه کتاب 47 صاحب شریعت متابعت کردن و در آن شریعت همراهِ مخالفین عداوت و بغض و سخن کردن و طلب سعادت اهل شریعت علماء و صالحان تعظیم و عزت کردن حق است و هر کسی که شریعت جاری کردن بکار است و هر کی یک بدعت تعظیم کردن گویا اسلام انداختن همراهِ کفر و منافقین کمک کردن است.

مکتوب 80 صفحه کتاب 71 از جمله 73 فرقه ها یک فرقه ناجیه که اهل سنت و الجماعت فرقه است و 72 فرقه هر کدام دعوی شریعت تابع داری دارد و پیغمبر (ص) فرمان صادر کردند الذین هم علی ما انا علیه و اصحابه لا تجتمع امتی علی الضلاله ترجمه جمع نمیشود به گمراهی اگر جمع شوند من از آن بیزار هستیم آن از من بیزار است آن خوارج و منزلیه و شیعه.

مکتوب 186 صفحه کتاب 71 تابعداری سنت و از بدعت دور گشتن خیر البشر و در خلفای راشدین زمان نبوده و در آن وقت رسانی ایمان یاد نموده به مثل صحابه صادق شان داشته در وقت ضعیف ایمان بدعت و هر بدعت گمراهی و ضلالت است و هر بدعت به زد سنت ختم کننده است.

مکتوب 255 صفحه کتاب 63 سنیه زنده کردن و بدعت دور کردن و محبوب محمد مصطفی (ص) در سنت و یک سنت زنده کردن صد شهید را اجر دارد و منکر نا

مرضیه بدعتین ختم کردن و سنت و بدعت هر دو قسم یک دیگر ضد است و نزد محبوب مقبولو هو مقبوله و هر بدعت عمل شیطانی مردود هومردوده.

مکتوب 268 صفحه کتاب 138 و آن علم که علما وراثت انبیاء در دو قسم علم آمده نصیب وی شده یک شان احکام شریعت است و دوم علم اسرار طریقت مقام ولایت است عالم وارث آن شخص است و آن عالم دو قسم علم حصه ندارد و یک حصه دادر و آن را نیم عالم گفته میشود و رحمه اللعلمین هم نبی بود هم ولی بود.

مکتوب 267 صفحه کتاب 137 اسرار دقایق نه خودشان امام ربانی مجدد الفسانی مشرف بود و از آن کم اندازه هم به ظهور منید باد بلک رمز و اشارت نموده متعلق گفتار نموده و آن اسرار چراغ نبوت است و ملانکه علین به آن مقام ولایت شریک است به آن علوم معارف فیضان میشوند و هر نا اهل و ناکسی خبر ندارد.

مکتوب 266 صفحه کتاب 104 اهل السنه و الجماعت و عقاید گلامیه از طرف مشایخ عقاید ماترید موفق است و عقاید فلسفی رد کردن و اهل فلسفی مزمت و خرابیه بان کردن و آن ملحدین وزندیقین و مرتدین و نام نهاد صوفیه نه پایده گمراه شده و بعضی احکام نماز تعلق دارد باز هم گمراه میشود.

مکتوب 33 صفحه کتاب 92 نام نهاد خراب علما در دنیا محبت گرفتار است و علم ذریعه دنیا حاصل کردن وسیله جور کردن خراب از تمام مخلوق جان خودبهنتر و در حقیقت دزد های دین است عالمان بی عمل در دین پیشوای ما است و مخلوق جان بهنتر خیال میکند و علما بخاطر محبت دنیا به مخلوق فایده رسانده اما خود نفع نمیبرد آخر فاسق فاجر میشود.

مکتوب 53 صفحه کتاب 26 نام نهاد خراب علما سود اختلاف در جهان سبب تباهی باعث است و علما عقاید حق بهنتر عالم در تمام جهان در از انسانها بهنتر است و عقاید باطل علماء بدتر عالم در تمام جهان در انسان ها بدتر است و یک شخص بزرگ ابلیس لعین دید فارغ نشسته بود و گفت که من علما بی عمل را تربیه نموده و خودم راحت هستم.

مکتوب 48 صفحه کتاب 20 آن علما تعظیم به کار است که عمل شریعت را قایم نگه داشته باشد سید الانبیاء وسیله بالای دشمنان فتح نصیب میشود و روز قیامت در

باره شریعت سوال و جواب میشوند و در باره تصوف هیچ نوع سوال و جواب نمیشود و حکم شریعت به جا آوردن و جنت داخل شدن و دوزخ نجات دادن است.

مکتوب 285 صفحه کتاب 39 سیما و رقص وجد احکام در بعضی معارف به روح تعلق دارد به الله راست مستقیم راهی هدایت و سماع وجد رحمانی بهتر به ذاکرین فایده مند است به خاطر شخصی که ارباب قلوب و سیر الی الله قطع کردن و بقا بالله تعلق دارد بعداً جذب قی عنایت فرماید و جذب به راستی انسان میسر میشود.

مکتوب 62 صفحه کتاب 40 جذب سلوک بلکه منزلی سلوک اصل مقصود است تمام تعریف بخاطر الله است و آن شخص برگزیده سلام باشد طریقه اصول الی الله دو جز است یک جذب و سلوک و دوم عبادت تصفیه و تزکیه اول اصلی مطلب جذب نیست و اصل مطلب سیر فی الله در اصل مقصود و مطلوب و رضا الله است.

مکتوب 287 صفحه کتاب 53 و جذب سلوک هر دو مقامات و مناسب به الله تعالی از حمد و ثنا است الله در مابین ذاکرین هدایت کردن اگر هدایت الله نمی بود هرگز هدایت به دست من نمی بود و بی شک اشخاص ذاکرین از طرف رسولان حقیق خیر دارد و همراه کرده بلکه تا روز قیامت حاضر هستم.

مکتوب 23 صفحه کتاب 56 پیر ناقص بیعت طریقت گرفتن منع است پیر ناقص با کافر مشابه است و ناقص طریقه اخذ کردن طریقه ناقص رفتار کردن آن اشخاص هوا تابعی و حرص ملحدین است و ناقص در حال باطل چیز درک ندارد و در باطن شما از روشنی نمی باشد.

مکتوب 61 صفحه کتاب 38 شیخ کامل و مکمل بیعت کردن پیر ناقص خلاص کردن و در حقیقت پیر ناقص مطلب حاصل کردن منع است که خود شان مریض باشد دیگران را چگونه علاج کنند و حرف ناقص خودش در باره تداوی ناقص است که شخص خیال میکند که مرض جور شود بلکه از بد بدتر لیکن مضرت عقاید باطل در بدن پیدا میشود.

مکتوب 101 صفحه کتاب 102 در باره آن اشخاص که کامل و ناقص خیال میکند و اعتراض میکند جاهل مخلوق گمان جهالت میکند که نفس اماره و نفس مطمئن

تصور میکند و اما در احکام به مطمئن خیال میکند و فرق میان کافر و پیامبر را نمیتواند و از کمالات نبوت انکار نموده و در حق من از منکرین خلص کند.

مکتوب 83 صفحه کتاب 76 ظاهر و باطن جمیعت در شریعت و حقیقت هر دو جمع میشود ظاهر شان روشنی شریعت مستقیم شده و باطن همیه حق تعالی ثابت قدم باید باشد اگر کدام نیکبخت هر دو علوم مشرف کند در حالیکه انسان نمیتواند هر دو ظاهر و باطن را تفکیک کند.

مکتوب 84 صفحه کتاب 77 شریعت و حقیقت یک به دیگر عین است و مرتبه عین الیقین شدن علامت مقام معارف علوم شرعیه مطابق کنند و مقصود در شریعت و حقیقت در یک به دیگر عین است و در حقیقت یک به دیگر جدا نیست و فرقه صرف اجمال و تفصیل و کشف الاستدلال روشن شریعت موافقت ظاهری معلوم میشوند.

مکتوب 190 صفحه کتاب 76 دوام ذکر الهی بالای شان حرص کند تمام وقت ذکر الهی دوام داشته باشد و یک لحظه هم غفت جایز نیست الله تعالی حمد در الله احسان است طریقه ذکر اختیار کردن بلند بارگاه طرف ذکر کردن چاره نیست و قل حضور یک توتّه گوشت است آنرا صالح باشد تمام بدن صالح است.

مکتوب 163 صفحه کتاب 43 بیان اسلام و کفر یک به دیگر زد است هر دو زیدین یک عزتمند و دوم شان خوار و ذلیل میباشد اصل حقیقت و سعادت دو جهان فقط تا بعداری سابطه و بسته ست و محبوب محمد مصطفی (ص) متابعت اسلامی احکام به جا آوردن و رواج کفر از بین بردن و یک ثابت کردن و دوم رد کردن میشود.

مکتوب 276 صفحه کتاب 25 بیانات محکّمات و مشابّهات علمای راسخین حق تعالی در کتاب خود دو قسم فرمان صادر کرده یک محکّمات دوم مشابّهات اول قسم علم شریعه احکام است و دوم قسم حقایق اسرار علم مخزن است و آن اسرار تاویل در علمای راسخین به غیر به دیگر اشخاص خبر ندارد.

مکتوب 289 صفحه 75 بیان الله تعالی حمد است و در قضاء قدر اسرار به خاص مسلمان ظاهر کردن و عوام مسلمان آن اسرار نشان ندادن که در راه گمراه نشود

و راه راست بی راه نشود و اکثر خلق حیران و گمراه میشوند و مثل که اکثر دیده
میشود که خیال باطل هم غالب است و جبر قائل است.

مکتوبات امام ربانی عهد استثنائی (روح آن کتاب است که گروهی که به انبیاء و اولیای قابل باشد این مکتوب برای است سزاوارست قبول، اشخاص جامع اکالات مثل مثل است. مکتوب
44-75-165 اشخاص بدعتی و جهالت و کمزوری است.

اول هم اسلام غریب بود و آخر زمان هم اسلام غریب شود اول اسلام غریب بود و هر طرف زلالت و کمزوری کفر بود و هر طرف نوشیدن شراب بود هر طرف قتل و زناکاری نمود
میگردد و هر طرف صدای شرک بدعت بود و هر طرف جنگ و دشمنی به اصحاب کرام بود و سرکشان دین نیامد بودند

خارج یکست قانون شرعی و حکومت شرعی غایت کننده را میگویند به مثال حضرت عمر فاروق خلافت شان خارج غایت کرد حضرت عمر فاروق به شهادت رسانید خلافت شان
ختم نمود حضرت عثمان غنی و حضرت علی شیر خدا را غایت و شهادت رسانیدند. و علامه در آخر زمان مردمان که اذاعت توحید و انوار اهل قرآن و حدیث مشهور به غیر متقدمین و بیابان
و امثالین ستمگر را با حق پیسنانند و بی دینی را دین میگویند بدعت را عدالت میگویند و مسلمان را شرک میگویند و زیارت ائمه و مناجات را بت میگویند و مسلمان را کافر میگویند و هر طرف
قتل کفر است و هر طرف زنا شراب است و هر طرف قتل و زنا کاری است و هر طرف صدای شرک بدعت است و هر طرف عدا دشمنی به مسلمانان پاک است و سرکشان
دین هم مشهوره های با حق پیسنانند و پیروان خارج مشهور به اذاعت و توحید سنت و اهل قرآن و حدیث را قبول دارد و غیر آن را شرک بدعتی است و آن فیصله ابو بکر صدیق قبول ندارد و
حضرت عمر فاروق قبول ندارد و فیصله حضرت عثمان قبول ندارد و حضرت علی شیر خدا فیصله قبول ندارد و فیصله چهار امام تأسیب را قبول ندارد و بیاید نام سادات مسلمان در قرآن و حدیث
بدر اختیار آمده است که حرام بیاید نام سادات مسلمانان گوشت مک و خروپنگ و غیره حرام بخورد و قرآن حرام ذکر است امام چهارم تأسیب ذکر کرده و آن هم آنجنان و جاسوس بریتانیا است
و آنگاه دشمن اسلام است اگر بنت و جهنم نشود و همی دشمن مسلمانان نبوده اعلان به عام مومنین و مومنات خصوصاً خاص اولیاء الله به فیبک غلام حضرت غلام غازی مرو میدان و
فیبک حاجی جب خان مزاج و صفت را دیدید و از این گروه همراه جان خود فرزندان خود را حفظ کنید گروه باطل مثل زحر بل است و علیه حق جنتی است علیه باطل جسمینی
است اگر کسی که عاقل باشد حاجی جب خان خوب گفته که تار حقیقت بسیار شیرین است و به باطل قاتل سلاما. اگر حق نمون قانون شرعی حکومت اسلامی بود مسلمان باید بپناه بیاید
سر بر بند نشود بخاطر آنکه امام اعظم صاحب روح ابد تمام هر سر بر بند نشسته است به خاطر از الله متعال که حاضر و ناظر است جایگزین و بگفتن حج عرب به سرشان بود.

آن شخصیک حق را به اولیای باطل باطل مازد و باطل را به اولیای حق حق مازد و شریعت است. و دره شریعت کفر است.

مکتوبات امام ربانی جده اثنی عشری (روح آن کتاب است که گروه که بر انبیاء و اولیا قابل باشد این مکتوب برای است سلسله مقبول، اشخاص جامع اکالات مثل مثل اصل است. مکتوب
313-290-243-221-168-66 یا به حکم یک کشور مثل محمود غزنوی باشد فرمان غامری و باطنی داشته باشد.

علا طریقه تشبیه به واسط حضرت ابوبکر صدیق منسوب است و فقیه بلند و دانشمند و دین طریقه با برتری دارد و طریقه تشبیه که نسبت ما از طرف رحمت للعالمین منسوب است و از نام گفته زیاد
تعبیر آن است که طریقه تشبیه نهایت در ابتداء درج کردن و طریقه تشبیه یعنی طریقه اصحاب کرام است و ریاست و مجاهدت در مقابل نفس عار و تا احکام شرعی و التزام متابعت سنت نبویه
طریقه اصحاب کرام را مخصوص است که این اولیاء الله بزرگواران اول صحت در لعلمین میسر شده که اولیاء الله هستی، بهترین قرون قرن قح سحاب گفته، قیاس کنی از سخن و بدار که این
بزرگواران اول صحت محبوب همان محمد مصطفی (ص) میسر شده و بواسطه الزام سنت است و سنت نیز لازم که حقن و از به امتیاز نهد که در حدین یک کنگر گوشت است که آن قلب
ساک است که آن قلب دیگر است که آن اصلاح شمه نام بدن اصلاح است. دوام ذکر الهی تعلق دارد و دیگر الهی مشغول شدن بدار الله الله گسستن خاطر آنکه ذکر الله فرض من قبل کل
فرض که در ولایت اولیاء الله و درجات خاص طور به ولایت مهدی معاد ولایت سرگذرده قم است ولایت اولیاء الله صغیر که بر این سخنبر، و علیا است ماکو ولایت است. ولایت که در تمام
کالات زیاد دارد و تمام مقامات نسبت ثبات است و نسبت در تمام نسبت با برتر است و تخیلی ذات پاک الله به اکثر مشایخ به نژاد الله تعالی با کلام تمام جانب به مثل برق سرعت یکسره طریقه تشبیه
، صوفیه، فقا و متابعت ذات پاک است و نیز ضروری میباشد بیدان اخص صورت کیر و تعارف در هر بزرگان نسبت همین حضور تشبیه است و نسبت به تشبیه به حضرت خواجه کان عبادت از این
حضور تشبیه است این حضور را حضور بی مب یگوند غیر حضور چ نوع عبادت فرض و نقلی قبول نشود بخاطر اینکه لاسلوت الا حضور القلب و تشبیه بلند و از باقی تمام طریقه مشایخ فضیلت دارد
به مثل تشبیه، تشبیه هر بواسطه فنا و تاملک جذب و تجلیات به عورات میاید و مراد از آن همین قرب الله است و طریقه عالی تشبیه نسبت با حضرت ابوبکر صدیق منسوب است و نام اصحاب از
پیشتر طریقت بهت کرده بود از آن وقت الی وقت حاضر جائز و منکر از اصحابان سنده و محبوب مصطفی (ص) بهم ولی بود هم نبی ولایت به طریقت تعلق دارد و نسبت به شریعت و ارث رح
لعلمین آن است که هر دو علم داشته و کامل وارث است اگر در شریعت حصه دارد و در طریقت حصه ندارد آن را نیم وارث یکگونه فوق دیگر نیامت اشاره به مکتوب (66-168-
313-290-243-237-221) میباشد.

در تقدیر انکار از بعضی متابعت بعضی دیگر متحقق نشود زیرا که حضرت امیر مشایخ و توقیر و تعظیم خلفاء
 ائمه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین کرده اند و شاید این اقتداء ائمه ایشان را دانسته
 بایشان تبعیت نموده اند پس با وجود انکار خلفاء ائمه متابعت حضرت امیر مؤمنان
 محض افترا است بلکه آن انکار منی بحقیقت انکار حضرت امیر است و در دست صریح هر قول
 و افعال ایشان را و احتمال تقییه را در ماده اسب امده راه وادون نیز از سخنان عقل است محصل صریح
 هرگز تجویز نمی کند کاسد آمد با وجود کمال معرفت و شجاعت تبخیر خلفاء ائمه را حتی سان سلطان
 و از مرد اطهار خلاف آن نمایند و صحبت نفاق بایشان دارند از ادناست اهل اسلام این قسم
 نفاق متصور نیست شاعت این فعل باید دریافت که حضرت امیر چه قسم نبوتی و چه نوع خدای
 و نفاق منتسب می شود و اگر بطریق فرض محال تقییه در ماده اسد آمد مجوز باشد تعظیم و توقیری که
 که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلمه خلفاء ائمه را میکردند و از ابتدا آنها ایشان را
 بزرگ داشته اند چه جواب خواهند گفت آنجا تقییه گنجایش ندارد و تبلیغ حق بر غیر واجبست
 تر تقییه را آنجا راه وادون بزرگ می کشد قال الله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک
 من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالتی و الله ینصیب من یشاء من الناس کفار ینفقند
 که محمد از حق آنچه موافق اوست اظهار کند و آنچه مخالف اوست اظهار نمی کند و می پوشد
 و مقررست که نبی را بر خطا مقرر دشمنی با ینست و الا خلفه و شریعت او پدایمی شود پس
 چون خلاف تعظیم و توقیر خلفاء ائمه از آنحضرت بنظر نیاید معلوم شد که تعظیم ایشان از خطا
 متصور بود و از زوال محفوظ بپرسه اصل سخن رویم و جواب اعتراض ایشان را منع تر گویم
 که متابعت جمیع اصحاب و اوصول دین لازم است و هرگز در اصول اختلافی ندارند اگر اختلاف
 است در فروع است و شخصی که طاعت بعضی است از متابعت جمیع محروم است چنانچه

منه تقییه تبخیر
 امکان در آن
 من مخالفت تبخیر
 کبریت

تکلیف
 در آنجا

تکلیف بر آن
 در آنجا
 در آنجا
 در آنجا



مکتوب و شاد و ششم

مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

اکبر بخت ضلالت است...
و قول و انکسار در ترویج...
و خلفا و اشدین او...
ایضاً حقیقت با...
و نوع است...
و کد و شش...
بیتن فرو...
و طالع...
کن مقال...
الهدی...
الک...
و شاد...

مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

والمعنى

٤٢

أَلِكَلِمَةِ قَالَهُمْ كَالْبُحْرِ بِأَيْهِمْ لَقَدْ نَجَّاهُمْ نَجْرًا مَّا الْقِيَّاسُ وَالْإِجْمَاعُ فَذَلِكَ
 مِنَ الْبِدْعَةِ فِي شَيْءٍ فَإِنَّهُ مَطْمَئِنٌّ لِعَنَةِ النَّصُوحِ كَأَمْثَلِ أَمْرِ نَزَلَتْ فَتَشْتَرِي وَأَيُّ أَوْلَى
 الْأَبْصَارِ وَالسَّلَامَةِ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَالزُّمَرُ مُتَابِعَةُ الْمُصْطَفَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالرَّبُّ وَالنَّبِيُّ

لفظه طاعتهم بقرطاسين
 ايضا طاعتهم قالوا في بعض النسخ
 عند قال قال الله تعالى
 والذين آمنوا بآياتنا
 وهم الذين آمنوا بآياتنا

کتابت علم بانی عهد است ثانی ارج آن کتاب است که هر که در دنیا بر آید او باید که قابل باشد این کتابت برای است سلسله متوال، اتماس جامع الکلمات مثل مثل است
 فی سبکی غازی مرویدان مولوی و طایفه مطلق علوم حضرت علوم (00921338718434) که علیه همین در مورد ساخته. به تعداد (944) تقریر بر سبکی و اصل 32
 بی بی سبکی میباشد.

پنجم بر علم سلام میزاید علیه نایب آینه که به نقش اصحاب کرام پیکار دارد. و در ادبی ران پیکار است که (مناظره کفر) ضریح را به حق مترب چون ندین یعنی گوید آخرت توبه اش قبول نشود.
 ضرورت این را قضا نکند شدن کافر است.

ششمین دو ماده است که تعداد زیاد است و جواب میدهد گفت که گوید که نیکو نیا است ماد هر که زمره کم است و آیین زیاده است ماطلاکم. و عاقله زیاده است ما ساجد کم. عام سخنان زیاده است اما خاص اخاص
 انیا کم است. عام مسلمین زیاده است اما خاص اولیا الله کم است.

این دنیا برای آسمان است و جنگ کافران و مظلومان است کافران خوارچ جزینان و مظلومان مسلمان یعنی است. و کسانیکه خوارچ را در آفتابان آورده و جیت میکنند 600000 زبان را برود
 ساخته با مقابل هم 600000 یا سرانی سرودمان کرده و همین مردان از خیر هم بر ترستند عذاب الهی و جرم آفتاب ساز میکنند.

سودا قوم نه مظهر قوم و مانیان قوم خیانت کار قوم است کسانیکه خوارچ را در آفتابان آورده.
 به تعداد بیست و هفت است فی الله است سلیمن مرکن است به کسانیکه و پشت پرده خوارچ کار میکنند.

کتابت علم بانی باصل 127 و ارج 103 ارج شرح و توفت طلاب الصوف فن الذکرات بید به حرفه زبان ترجمه شود که سخنان از قده خوارچ و اعلی نبات یانه. سودا قوم کمی
 است که نه مظهر قوم است.

گوید از یک پنجم بر کار کند از نام پنجم بران اکار کردن است و بجز زن مسلمان بالای شان طلاق است. از یک ولی الله اکار کردن از نام اولیا. اکار است و زن مسلمان بالای شان طلاق است جل و
 اسلام نیست اگر باشد پیوان شده. نرود و فرعون است.

السا که من اتمی سلطان الاخرسون، سلطان الان اشد من ابلطان ابن و عمل شایسته آقا و آقا المصطفی

اگر شخصی کمی جوید است.

غازی مرویدان مولوی علوم حضرت علوم در سبکی کت (32) بی بی کلا تقریر نموده که (72) کرده و فرق بی علیه و باصل را ثابت نموده و بچکن متازی مرویدان مولوی ضیا. الله ارج ۱۹. مورد
 الفقه و دست تقریر نموده (72) کرده و جسی را ثابت نموده است.

عاجی حب مان الله به السلام از قوم احمدی سید خوب کت اگر به نصیت ماعل کند.

باز آن نیک که وقت از وقت بگذرد باز آن وقت افسوس ارزش ندارد.

گوید این حرفها را قبول نمی نماید و عالم جاہل است علوم بر آینه.

اصح میفرماید تمام ارجاع صفت استاده شده و برای نشان گذاشته است بجز تمام ارجاع گفته قلوبا که گفت بیخ قلم آواز داد یک گروه در دین و به قلب گفت آن صادق مسلمان است دوم گروه در دین و به قلب گفت که نیتی و آن فاعل کافر است سوم گروه در دین گفت که نیتی به قلب گفت هستی آن را و حالات حرکت مسلمان میسید چهارم گروه به قلب گفت که نیتی به زبان گفته هستی و در حالت مرگ بی ایمن میروید هم گروه سکوت اختیار کرده علامه اش از دست که با هر دو گروه یعنی با مسلمان مسلمان و با کافر کافر است از منافق میگویند. مرناقی در اقرار کفار میکنند و دین شیرین و به قلب تعریف میباشند اصح علم قدیم داشت هر عمل انسان را اصح میدانند که در آن حال و در آن ماه و در آن روز و در آن وقت این عمل را اجرا میکنند و اتمیده آری بنده که شکر کار نیک اجر و کعبه به طراب است آیت شریف و اله عظیم و ما تعلمون و ارجاع سنگین پریشان بود که شکرکن و منافقین و کفایین ارجاع با صفتی از ارجاع با خوشحال بود اصح گفت در سوال تمام ارجاع با برهم جواب بگویند رب شما بهتر از دست زیبایی و از دست دنیا برای نشان دادن و او و مسنوت آخرت را هم که گذارم را انتخاب میکنند و آن وقت شیطان نفس عارده شیطان در آید و اخیل شود و آن حالت از پیش در دنیا و اخیل شده ظاهر آنکه برای سازود و آن حالت 26 بنده آواز گرفته و زحمه ارجاع با شکر در پیش نائل شده و ازین آن است که آواز ساز و سرود در پیش قبول کرد (2) آواز شیطان حسن پرتی قبول کرد 3- آواز در پیش بر او استی راقبول دار شد (4) آواز در پیش شراب نوشی قبول کرد 5- آواز شیطان به عت قبول دار شد (6) آواز در پیش ترک مسلمات راقبول دار باشد 70 آواز در پیش ترک جماعت قبول دار باشد 8- آواز شیطان اسباب سرود قبول دار باشد (9) آواز در پیش و خلعت قبول دار باشد (10) آواز در پیش و خود پندار قبول دار باشد (11) آواز شیطان قبول دار باشد (12) آواز در پیش از عرض دنیا قبول دار باشد (13) احد و یاکاری قبول دار باشد (14) آواز شیطان کبره نعمت قبول دار باشد (15) آواز در پیش خلق در میان مسلمانا قبول دار باشد (16) آواز در پیش نیست کردن مسلمان قبول دار باشد (17) آواز شیطان شرک به عت قبول دار باشد (18) آواز در پیش کفر صلیه قبول دار باشد (19) آواز در پیش حق اهل قبول دار باشد (20) آواز شیطان کذب کردن قبول دار باشد (21) آواز در پیش افعال به گروه قبول دار باشد (22) آواز در پیش صلیه اهل قبول دار باشد (23) آواز شیطان و به نظری قبول دار باشد (24) آواز شیطان و به دینی قبول دار باشد (25) آواز در پیش منع شیطان قبول دار باشد (26) آواز در پیش برادر متبول دشمن دار باشد این دنیا استخوان است بجزک خاتم و مظلومان است کتاب التوحید، مطلق العارفين و بریلن الوصلین حضرت سلطان با جوهره اسد علیه منکر کتاب 274.

حرکتی که در نسبت است آن شخص از دست محروم ندهد و آن شخص که از دست سستی نگیرد آن شخص از فرض سستی میکند آن شخص از معرفت محروم میزند حرکت خود را ماقبل میزند حرکت علم است برکت علم معرفت است و برکت معرفت شناختن راه حق است و حرآه وقت که معرفت ناقص بود و قدر معرفت نیشاند و السلام.

حرکتی که به نسبت من عمل کند و آن شخص استی من نیست و آن شخص که نسبت من را منقاع کرده آن شخص شناخت حرام است و در نسبت محبت دار و آه علایم محبت است. آخرت است و حر مقلد ضروری است و حر شخص در نفس و شیطان از نظره و عداوت جان خود را نگه دارد اگر کدام شخص نفس غالب شود آن شخص در قید شمول بندی است و حرکتی که چیتات بیخ شده آن شخص قلب به مثل سنگ میاید و حرکت خود را محسوس به شمول آب خست کردن و آن شخص در حقیقت قلب تفریق نداشت فهم گشت کرده و اسد تعالی در قسم مخلوقات پیدا کرده اول پاکیک

به آن مثل داده اگر از شوست پیک اندوم جانور پیدا کرده به آن شوست داده و از مثل حلالی نگاه کرده و سوم انسان پیدا کرده و به آن انسان مثل و شوست مرده داده و کدام انسان که شوست آن شخص به طب غالب باشد آن شخص را از جگر به تراست و کدام شخص که مسلمان مثل آن به شوست غالب باشد آن شخص از ملائکه بهتر و افضل است.

نام بدی با از خواجه و پیروان قدیمه، جبر علیه غیر 39 فرقه است روافض و پیروان شیخان، جنسی و غیره 33 فرقه است. فرقه بی از گفته خوب مصطفی (ص) اول با حضرت ابو بکر صدیق (رض) بود دوم حضرت عمر فاروق (رض) بود و روافض به آن اندازه گفتن است که بود و تعداد به اندازه گفتن نیستند سوم با حضرت عثمان غنی (رض) با پیامد حضرت علی شیر خدا به خلافت تین گردیده بودند اما خواجه به مقابل حکومت اسلامی شان به ندادت نموده و به آن اندازه ظلم کردند که فرود، شاد، فرعون کرده و عوی اسلام و اندامانیت اسلام میکنند و قدم اول فیصله بی رحمتی صادر شده که تارین از بعد ضرورت دین است از ضرورت دین آنچه کردن کفر است و فرقه بی گفتن نام نهاد مسلمان و عوی بشریت کردن مجاز است و عوی اسلام در حقیقت اذیت به اسلام است الهی از طرف بنفیر صحران کتله به خاطر مسلمان تین شده و از آن منکر و حقیقت از اسلام منکر است علیه خواجه توبه شده و معتزله از کلمات اولیا، الله منکر هستند و نام نهاد ملا توبه شده و زمان حاضر از اولیا، الله منکر هستند بلکه تا روز قیامت اولیا، الله زنده و الهی روز قیامت وقت اولیا، الله ازین رفت قیامت میشود. و نام جهان قتل و قتال از دست زیندترین و منافقین و مشرکین، مبدین و کسانان مسلمان و دین مقدس اسلام با حلیه باطل مبدین به هر مسند حق دین مقدس اسلام خواست بی امانت است که منظره و یک مرد کتاب از طرف دیگرین هر مسند است یکتیم و باطل پرست بید یک کتاب اهل سنت و اجماعت ثبت کند بخاطر اینکه محمود غزنوی اهل سنت و اجماعت بود.

و باره سلسله شیخ المشایخ اهل سنت و اجماعت چهار نام ما حسب در مقابل 72 فرقه کرده خواجه روافض، شیخان و غیره یک منظره رسمی در مسجد حیدرآباد مشرکال به حضور داشت اینست بی، که خیرین کمال و وزارت امور داند و این نام با حقیقت بر ملا دیده است گفته که در بی ایی روان هستند در غیر آن کتاب الفرقین بین فرق و کتب ما حسب اسلام که تالیف ابو منصور بغدادی را مطالعه و از اهل و مذہب است که گفته توبه کنید و راه منافقین را راندند.

اعلام منافق، منافق را بخاطر منافق میگویند که ظاهرشان مسلمان و باطنشان با کفار میباشد و منافق مثال پرگوشه است که در میان دو گوشه شیر دارد از آن مرده طرف استاده میکند و عالم منافق کسی است که زبان اش عالم و قلب او مل جلعلان باشد و چندین علایم منافقین به حرم و حوس مشمول است و مومن به دین، مال مقدم است و منافق از الله تعالی به غیر تمام مخلوق رجوع میکند و مومن از الله (ج) به غیر دیگر شخص ترس ندارد و منافق از الله به غیر از حوس مترسد و مومن بیگنی میکند و الله کریان دارد و منافق لنگه میکند و به آن لنگه خوشحال میشود مومن در غلوت یک تن شوش میباشد و منافق مجلس خود را مومن تنم کرده و در اول از تنهای مترسد و منافق در فصل در خراب کردن میکوشد مومن در دین تدریس بر او بیگنی حکم میکند و از بدی منی میکند و در بیان اصلاح به خواهد منافق در جای خوب خافرقه و نماید میکند مخلوق از بیگنی به طرف بدی حکم میکند منافق شخص از یک به دیگر رفیق از بیگنی مخلوق منی میکند و آن را به حکم میکند بیگ الله تعالی در تمام منافقان و آن کافران را به جهنم راجع کرده و منافق و کافر زیاده است است منافق بخاطر اینکه منافق میکشد که به خاطر مسلمان کبر باطن کنار است و نام نهاد مسلمان خواجه و پیروان قرآن را ترسد میکند و خود قرآن برایشان لغت میکند و اهل یک که کرده و کراهی فرقه یا سید باطل به تک بکوه و ظلم با حقان کرده و حق را ناحق گفته ترسد و در اول باطل ناحق را ناحق گویند و ناحق را ناحق ثابت کنند زندق است

و آن روش نیست کمتر است و عذابا بل پرست عبد الوهب نژدی و خواجه و غیر متقدمین پشت نشان نماند نشود باید اول خود را مسلمان ثابت کند بار دوم پشت نماند ثبت کند از حق ناحق کشته بین اسلام و ایمان از آن رفقا نام نشان اسلام و ایمان است و خشیت اسلام و ایمان نیست. مثل اطمینان، یهود و نصاری که بدتر است.

تیمسار و دیگر برای مسلمان جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد علامه لکنی، همزای کلاه اول سنت اجماع است حج عرب است پیروان خواجه قبول ندارد امام اعظم (رح) اسراج نه نشسته بود از اسراج جایگزین و پیروان آن قبول ندارد که است بعد از مرگ ننده حق است خواجه و پیروان قبول ندارد انبیاء علم نایب عطایی بر حق اطلاع داد که پشت و دوزخ قیامت اهل کفر و منافق و او و خواجه و پیروان آن قبول ندارد انبیاء خاص انخاص حق است و خواجه پیروان قبول ندارد مرس اولیاء الله خاص خاطر حق است خواجه و پیروان قبول ندارد قبرستان انبیاء مرع و اولیاء الله در قبر نماند است خواجه و پیروان قبول ندارد دست اولیاء الله، استاد، پدر و مادر، بوسیدن جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد و نماند دست مروی زرافت بسته شود از زمان بالای سینه بخاطر کینه بغیر مرد و انداره کرده مرتضی‌المطین مرد و زن مرد و ایشان است است مرد و جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد بیست کردن از شیخ المشایخ پیر کمال و کل جایز است سب شیرو برکت است خواجه و پیروان قبول ندارد در جمع دعا کردن بعد از سنت مین معاد است خواجه و پیروان قبول ندارد و قبرستان روح در جسم آمدن حق است خواجه پیروان قبول ندارند دست رکعت تراویح کردن اهل سنت و اجماع حق است خواجه و پیروان قبول ندارد قضای عمری در آخر جمعه در مسلمان پنج وقت نماند جایز حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و قور صلبه در نوح احترام کردن جایز است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد از نماند یکبار دو بار و بار اول و در اخیر و خواندن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و قرآن نتم در نماز و طعام و این آن عمل مسالمین است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد از جنازه مسالمین به مسلمان عمل است خواجه و پیروان قبول ندارد تمویذ کردن آن جرت گرفتن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد طعام به کمک شروع نمودن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و غداست سه روز همان عزت واجب نیست بلکه خیرات روز اول، دوم و سوم بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و در اسباب مردان جایز و تمسین کردن آن به دست شلالت و کمرای است خواجه و پیروان قبول ندارد گفتن قرآن در دایره مسالمین و مسلمین بالای جنازه جای جایز حق است خواجه و پیروان قبول ندارد شفاعت و صلوات است و منکر شفاعت حق نیست خواجه و پیروان قبول ندارد از آذان بعد از زنگ شامه یوم التیمم منکر میگویند منافق نیست خواجه و پیروان قبول ندارد طریقه تشبیه دیگر تشبیه بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و طریقه تشبیه دیگر به جبر بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و غیر طریقه به تیمسار است خواجه و پیروان قبول ندارد دلایل انحراف و حزب اعظم سب شیرو برکت که آن یک دو گفتن دو یکی نوشته شود و کتله کشیده میشود و در جات بلا و او میزند خواجه و پیروان آن قبول ندارد آن دو دو کج و دو دو کلی خواجه و پیروان قبول ندارد و سوره فتح بعد از نماز شام تلاوت کردن برای روشنی است خواجه و پیروان قبول ندارد و سوره حم نماند و سوره حم نماند و سوره التوحه بعد از نماز ظهر تلاوت و ثواب ابر است خواجه و پیروان قبول ندارد و سب مل در لعینین محبوب است و در محبوب عمل کردن محبوب است محبوب عمل کردن ضرورت این است ضرورت این را خدا منکر شدن کافر است غیر حق را به حق مترتب دیدن زندق است آن شخص را میگویند حد توبه توفیق از آن سلب نمودن عام مسلمان و آن ناشی توبه قبول است تفرقه از دلایل غفلت است و محرک طریقت به غفلت مع شود تفرقه نماند است عذاب برتر از تفرقه نیست اگر به نصیحت اعلیٰ نگین دست به دست نماید و وقت ضایع خواهد شد.

1- خوارج کیست؟ از قانون شریعت جان کشیدن را میگویند در زمان صحابه و در خلافت حضرت عمر فاروق (رض) خوارج بغاوت نموده و عمر را به شهادت رسانیده و خلافت را به پایان رسانیدند بعداً در خلافت حضرت عثمان غنی بغاوت نموده و عثمان را به شهادت رسانیدند و در زمان خلافت حضرت علی شیر خدا خوارج بغاوت نموده و حضرت علی شیر خدا را به شهادت رسانیدند و خلافت شان را ختم کردند.

2- خوارج به کفریت باطل روان است چون مسلمان واقعی را ناسلمان میگویند و کافر مسلمان میگویند، خوارج پیروان وهابیان و داعشیان بوده که بی جا پشت مسلمان حرف زده، هر کافر در دوزخ به شکل انسان میباشد اما خوارج به شکل سگ میباشد نمونه آن انتحار نمودن در بین مسلمین و علمای جهد کشور در هتل اورانوس.

3- کلمه طیبه بنیاد ایمان و اسلام بوده و آنرا مستحکم مینماید به همین منظور توحید میگویند لذا اشد ضروریست که صحیح معنی و مفهوم باید مسلمان بشناسد عقاید باطل، جبریه، قدره، کفر، شرک بدعت و نجاست های پنهان نمائند کلمه طیبه در مومن و منافق و کافر در مابین امتیاز پیدا میکند.

4- در کلمه طیبه 10 فرض است

- 1- در تمام عمر یک بار اقرار به زبان فرض است.
- 2- حفظ معنای آن به عقاید اهل سنت و الجماعه فرض است نه به عقاید باطل، قدریه و جبریه و متزلیا و مجسمه.
- 3- یقین و باور کردن به معنی آن فرض است.
- 4- به معنی کلمه طیبه تا روز آخرت عملی نمودن فرض است.
- 5- حروف سر و زیر هر دو صحیح باشد خطا نباشد فرض است.
- 6- اگر کدام شخص بگوید کلمه طیبه را بخوانید به مومن لازم است که بی درنگ بخواند فرض است.
- 7- یقین داشتن به وجود الله الی وقت مرگ فرض است.
- 8- پیغمبر را به پیغمبری پذیرفتن فرض است.
- 9- محمد (ص) برای رهنمایی بشر فرستاده شده از طرف خداوند فرض است.
- 10- دانستن نسب حضرت محمد (ص) فرض است که محمد (ص) بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم است.

5- مسئولین امنیت ملی خبر دار باشید! نهاد خوارج در افغانستان به اسم جمعیت اصلاح و نجم جوانان فعالیت مینمایند که استاد مشهور آن عبدالظاهر داعی به ذریعه آن اشخاص و مدرسه های خوارج و پیروان داعشیان تولید میکند از بین برده شود.

6- عقاید حق ناجیه میگویند هر کار الله پیدا میکند و هر کار بنده میکند و اساس عقیده آن آیت مطابقت قرآن شریف میگوید که هر کار خداوند مینماید. (والله خلقکم و ما تعملون) و حضرت محمد (ص) میفرماید (انما الیه و اصحابه) حضرت محمد فرموده به مثل من و اصحاب من حرکت نمایند که حدیث حضرت محمد (ص) به کسانی اشاره نموده که به خط مشی جناب محمد مصطفی (ص) حرکت نموده و قایم و دایم به این فرموده میباشند.

از مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی (75، 16، 168، 167، 44) بر این مسئله دلالت دارد.

7- عقاید باطل جبریه میگوید هر کار الله میکند و بنده هیچ چیز کرده نمیتواند در قدم اول به الله بهتان کردن هیچ نوع ظلم الله نمیکند به الله بهتان عظیم است در قدم دوم هر نوع نیکی بنده میکند هر نوع اجر یا عذاب الله به دست الله است.

8- دیگر عقاید باطل قدریه میگوید هر کار بنده پیدا میکند و هر کار بنده میکند این هم گفتار کفر است این گفتار کفر است همه کار بدست الله است.

9- حرف نداء یعنی یا محمد یا رسول الله یاسین ، قلب قرآن است اسم رحمه للعالمین است پیروان خوارج میگویند حرف ندا اشاره به حاضر است پیغمبر (ع) حاضر نیست یا محمد گفتن جایز نیست (یا ایها المدثر ، یا ایها المزمحل) و از قرآن انکار واضح مینمایند ما در زمان پیغمبر وجود نداشتیم در قرآن فرموده (یا ایها الذین آمنوا) ما در آن زمان حاضر نبودیم اما حالا قرآن را قبول داریم و همچنان در کتاب کشف الاسرار ، وعیده الابرار خواجه عبدالله انصار در تفسیر شریف در 520 هجری قمری ثابت نموده که در قرآن عظیم الشان (1085) حرف نداء آمده است.

10- دیوبندی و بریلی دو گروه که از انگلیس معاش میخوردند مدت 120 سال یکدیگر را کفر و خود را مسلمان ثابت مینمودند اگر اینها دیوبندی هستند یا بریلی باید تابع اهل سنت و الجماعت باشد اگر به اهل سنت و الجماعت تابع نباشد مردود و قابل قبول نیست.

11- آن عالم بی علم نام نهاد طریقت از پیر ناقص گرفته آنرا به مقصد نرسانیده و خود شان از نعمت عظیم محروم شده و مسلمانها را از نعمت عظیم محروم میسازند مکتوبات امام ربانی (23-54-186-53) عمل نماید بغیر آن مثل ابلیس است.

12- خداوند (ج) علم قدیم داشته و خداوند ارواح ها را گروه گروه و صف، صف ایستاده کرد و بر آنها گفت (الست بریکم) یعنی من رب تان هستم یا نه؟ پنجم نوع جواب گفته شد یک گروه به زبان اقرار و به قلب تصدیق نمود که این مسلمان واقعی است و گروه دوم به دهن هم گفت نه و به قلب هم تصدیق کرد که نه کافر مطلق است و گروه سوم به دهن اقرار نمود و به قلب منکر شد همه کار های خوب که در دنیا نموده در خاتمه حیات بی ایمان از دنیا گذشته گروه چهارم به زبان گفته که نیست و به قلب تصدیق کرد که هستی همه گناهان اش بخشیده و از دنیا که رفت با ایمان می رود و گروه پنجم منافق استند که سکونت اختیار کردند یعنی با مسلمان ها رفته با آنها یکجا و با کفار رفته با آنها یکجا میشود. (و من طالب العلم الدنیا و هو کافر و من طلب العلم للحجه و فهو منافق و طلب لعلم للمولا و هو مسلمه).

13- در عقاید احناف هیچ شخص را کافر نمیگویند و آن شخص را که عقاید کفری داشته باشد آن را نشان دهی مینمائیم.

14- مستحق صدقات و خیرات هر وقت جایز بوده و اجر ثواب دارد اگر تعیین وقت شوند که روز ، اول ، دوم ، سوم نیست چهارم جایز است در حالیکه این کار بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

15- در هر خانه عزت مهمان واجب است اما در خانه مرده الی سه روز توقع عزت شدن را نداشته باشند و بهترین خیرات اول ، دوم و سوم است بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

16- اسقاط دادن پشت مرده به هر اندازه جائز است یعنی تعیین کردن 100 افغانی بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

17- آذان دادن شفاعت وسیله طلب کردن وظیفه هر مسلمان است به آن اشخاص منکر شفاعت نیست بلکه عذاب است.

18- به گفتن یک بار درود شریف به پیغمبر (ص) ده درجات بلند میشود و ده نیکی نوشته میشود و ده گناه بخشیده میشود آن سبب خیر و برکت است برای مسلمانان.

- 19- حلقه ذاکرین ، طریقه نقشبندیه ، ذکر خفیه در آن حالات جذب ، رقص و رقصی که تعلق به تقوی دارد که آن اشخاص اولیا است عالمان بی عمل ، عمل جذب را شیطان میگویند اصل حقیقت اسم الله 99 است یک اسم آن اعظم گفته میشود که موجود الله مطلوب الله ، مقصود الله معبود الله ، طلب ذاکرین رضای خداوند است.
- 20- مکتوبات امام ربانی (62-113-285-287) آن علایم متقیان است ، عقاید آن مقبوله و مقبوله اهل سنت و جماعت است.
- 21- بالای آله موسیقی دهل که به پوست و چوب جور شده همه را به رقص میاورد عالمان بی عمل اعتراض نمیکند اما به رقص درویشان به درگاه خداوند تعالی اعتراض میگیرند.
- 22- در طریقه نقشبندیه در ابتدائی ذکر به طور خفیه است قلب ، روح ، سیر ، خفیه ، اخفا و نفس ، قلبی طریقه اشخاص خاص است نه اشخاص عام و اشخاص خاص اولیاء الله است و هر زمانیکه سند خلافت را بدست بیاورد بعداً اجازه ذکر به جهر را دارند.
- 23- در طریقه چشتیه ذکر کاملاً به طور جهر میباشد.
- 24- در طریقه قادریه غوث الاعظم دستگیر ذکر کاملاً به تسبیحات صورت میگیرد.
- 25- در طریقه سروردیه آن هم به تسبیحات تعلق دارد.
- 26- لنگی همراه کلاه تاج عرب است هر کسیکه به سنت پیامبر (ص) اهانت میکند آن امتی پیغمبر (ص) نیست.
- 27- امام اعظم (رح) در تمام عمر سر لچ نه نشسته بود دلیل آن که همیشه خداوند را حاضر و ناظر میدید و هیچگاه سر لچ نمی نشست.
- 28- حضرت محمد (ص) دو قسم نماز را به جا آورده است یکبار دست را به زیر ناف بسته و بار دیگر بالای سینه گذاشته که اشاره بر این است که مردان دست را بر زیر ناف بسته و زنان بالای سینه بسته نمایند اگر کسی جز این میکند از امتی پیغمبر (ص) به حساب نمی آید.
- 29- خوارج عقاید باطل مثل زار هل هل است عقاید مسلمانها مثل شهد غسل است.
- 30- دعا مغز عبادت است یعنی در هر بخش نماز برای یکبار دو بار سه بار هر قدر دعا نمایی بعد از سنت و هر حالت جایز است و منکرین آن امتی پیامبر (ص) نیست.

31- بعد از موت سوال و جواب حق است منکرین آن امتی پیامبر (ص) نیست.

32- انبیاء (ع) علم غیب عطائی داده اطلاع جنت و دوزخ ، روز قیامت را داده منکر این منکر دین است.

33- میلاد محبوب سبحان نبی کریم (ص) ، میلاد اولیاء الله ، بزرگداشت از این روز ها جایز است.

34- انبیاء (ع) ، اولیا الله به قبر ها زنده است در قرآن شریف ثابت است انکار کردن این منکر است.

35- نام نهاد ازلی بد بخت غیر مقلدین خوارج فساد پیشه در جهان ذریعه جاسوس انگلیس مشهور به اسم همپری در داخل عربستان سعود در مابین مسلمین تفرقه بیندازند و عبدالوهاب نجدی بالای مسلمانها فتواد داد که مسلمانها نیست بلکه کفر و شرک و مشرکان است و حمایت کنند وی انگلیس ها بود و به گفتار وی باید مردم را به قتل برساند و مال و جان شان غنیمت است و بعد چور چپاول را شروع کردند اول تمام خانقها و اهل تصوف طریقت ذاکرین ختم و بعد مدرسه امامان چهار مذهب بسته شوند و مکمل حکومت عثمانی آن زمان که اهل سنت و الجماعت بودند از بین بردند و لشکر کشی نمودند میلیون ها مسلمان را به قتل رسانیدند و در وقت حاضر مسلمان به مثل ارد تر کردن نمک است ، نام نهاد ازلی بد بخت فعالیت دوام دارد ، جمیعت اصلاح و نجم الجوانان و مدرسه ها در داخل افغانستان فعالیت نموده در آن خوارج و داعش تربیه و تولید میشود و در آینده افغانستان در افغانستان هم لشکر کشی مینمایند باید نام نهاد مسلمانان گرفتار و به پنجه قانون شرعی جزا داده شوند و مکتوب ربانی و اصل حقیقت اخوان المسلمین برادر مسلمانها است حالا اخوان المسلمین نام نهاد آنهاست و دعوی نا حق اسلامی دارد و در حقیقت اخوان الشیاطین است که در طول 40 سال به میلیون ها اشخاص را به شهادت رسانیدند و ناموس شهدا در کجاست باید حسابه باشیند باید محکمه شوند به عوض عدالت و شر فساد آوردند و به مثل عدالت محمود غزنوی عقاید حنفی داشته باشد و شما عقاید حنفی تان کجاست و گلبدین در پاکستان مودودی شد از طرف کمپ شمشتو در پاکستان ناموس شهدا افغانستان به ذریعه زن های گمراه و به زن بیراه راز میکرد حالت شما

خراب بیا که جای ببرم که حال شما خوب شود و در جای میبرد به نام جج باز او را در بدل پول های گزاف به دیگران میفروختند باید گلبدین از طیاره از گردن اویزان شود هم کم است و سیاف و هابی شد که از طرف این شخص کمپ شمشتو به عربستان هزار ها ناموس مجاهدین بنام غلامی و چوپان فرستاد یک بی بی اصل افغانی به یک افغانستانی در سعودی باید سیاف از طیاره اویزان شود به بی بی گفتی که از آن ظالمان سنگ افغانستان شرف دارد و روی شان سیاه بود و ربانی پنجپیری شد و در وقت حاضر افغانستان فعالیت و خدمت به خوارج دارد.پ

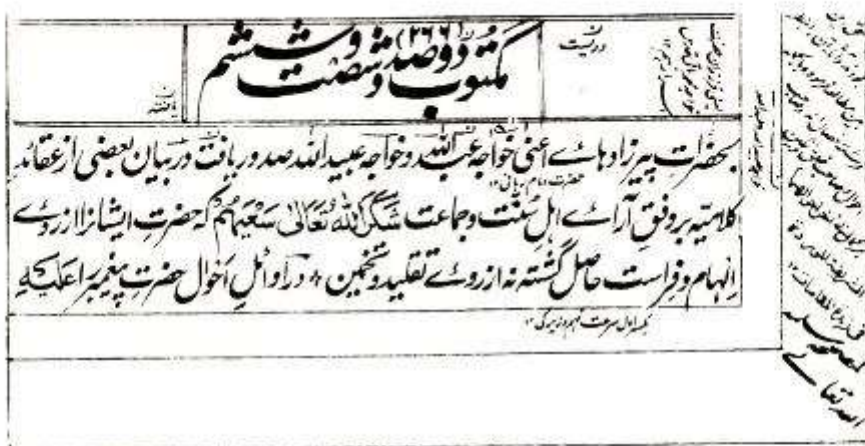
مثال شان جمعیت اصلاح و نجم الجوانان باید امنیت ملی و گارنیزیون و پولیس شما متوجه باشند که پیر اکمالات کنند آن را گفتار کرد دو کشور گرفته شود.

هر نوع تقریر سلطان المناظرین غازی مرد میدان مولوی غلام مشهور به نابغه یک گروه جنتی 729 گروه جهنمی را ثابت کرد شماره فیسبوک 0092338718434 و این گروه ثماً کر است هر قسم گفتار میکنند و گفتار حق نمیشوند بکماً گنگه است و هر قسم گفتار میکنند و گفتار حق نمیگویند همچون کور است هر چیز میبیند جز حق.

حق را ناحق گویند و رد شریعت است و رد شریعت کفر است غیر حق را به حق مقرب دیدن زندیق است و ضرورت دیدن انکار قصداً کفر است هر کس کافر را مسلمان گوید کافر است و هر کس مسلمان را کافر گوید خود شان کافر است.

اگر صلاح خیر لازم است و ان چوکی پرست که چوکی دولت را محکم گرفته و نمیخواهد از دست بدهد و قتل و قاتل هر دو طرف مسلمانها را در نظر ندارد تنها خود و چوکی را مبینند مسئولیت دنیا و آخرت به گردن شان است و از جمله ظالمان است باید مسلمانها به آواز بلند بگویند خارجی ها از خاک پاک ما خارج شوند و مثال دیگر اشخاصیکه مخالف صلح هستند نمیخواهد صلح باید باز بهانه میکنند که آزادی بیان از بین نرود و حقوق زنان از بین نرود چون این آزادی تولید انگلیس است و انگلیس ملحد هر نوع گفتار شان مردود میباشد و آن اشخاص میگوید حقوق زنان از بین نرود و آن زنان غاصبین است که میلوونها زمین حکومتی و شخصی را غصب نموده مثال امان الله خان غازی پادشاه افغانستان از طرف اشخاص بی عمل و چوکی پرست در ما بین ما مسلمانها تفرقه انداختند و هر طر لشکرکشی نمودند و شاه کشور را مجبور به ترک افغانستان نمود تا ایتالیا رفت اگر نمیرفت مثل تنظیم و تنظیم بازی قتل و قاتل که صورت گرفت در طول 40 سال به میلوونها شخص بی گناه را به شهادت رسید دست شاه جوان به این قتل و قاتل آلوده نشود.

حالا غیر حق را به حق مقرب می بینند و چوکی پرستی و دنیا پرستی را در نظر گیرد بخاطر نیم متر چوکی شریعت حضرت محمد مصطفی (ص) را قبول ندارد.



و بی چگونه است و قدیم است و قائم بذات اوست تعالی که آن را گویند و در آیات و کلمات
 گنجایش نیست و در ظاهر ممکنات ظهور کند و در تکلیفات صورت معنی چگونه بخند
 در کتب که در بیان سلطان چه کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد فقیر به تجلی ذات تعالی تقدس
 متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی تقدس افعال که نیست تا تجلی آنها
 به تجلی ذات متصور بود و آنچه از صفات افعال است تعالی و تقدس افعال افعال لطلال صفا
 اوست صبیحی که پس تجلی آنها تجلی لطلال افعال و صفات بود و تجلی افعال و صفات آنها هم کس
 باین کمال رسیدند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَبِهِ يَتَّقُونَ** و **اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ** بر اصل سخن بریم
 او تعالی در هیچ چیز معلوم نمکند و هیچ چیز در حال نبوی. اما او تعالی محیط اشیا بود و در مرتبت با ایشان از
 ذات اعظم مرتبت نیست که در هر مقام باشد که ایشان صاحب تقدس است تعالی و آنچه کشف و شهود معلوم کنند
 از آن نیز منزله است چه ممکن را از حقیقت ذات و صفات و افعال او تعالی جز جمله و حقیقت صبیح
 نیست ایمان بعیب باید آورد و در هر چه کثرت و شرف بود و در تحت لاف نفی باید ساخت
 عقا شکاک رس نشود و ام با همین به کاخجا همیشه باو بدست است و امر را به بیت از شوقی حضرت
 ایشان با مناسبتین تمام است هنوز ایوان است تقابلند است به مافکر رسیدن است
 پس ایمان آری که او تعالی محیط اشیا است و قریب است ایشان و با ایشان است اما معنی حال
 و قریب و معیت او را تعالی ندانیم که صیفت احواله و قریب علمی گفتن از ما و اوقات مشابه است
 قابل تبادل آن مرتبه و او تعالی هیچ چیز متجدد نشود و همچنین هیچ چیز با او جانیز متجدد نشود و آنچه از بعضی
 عبارات صوفیه معنی اشیا و مفهومی میشود خلاف مراد ایشان است زیرا که مراد ایشان از این کلام
 که مومنین آنها است **إِنَّ اللَّهَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ** است که چون فقر تمام شود و بی محض حاصل آید باقی
 نیمانند که الله تعالی ندانیم که آن فقیر خداست و خدا کرد و که آن کفر و زندقه است تعالی **اللَّهُ**
سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ علما گویند از حضرت خواجده با تقدس بی شک میفرمودند که معنی

و در کتب که در بیان سلطان چه کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد فقیر به تجلی ذات تعالی تقدس متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی تقدس افعال که نیست تا تجلی آنها به تجلی ذات متصور بود و آنچه از صفات افعال است تعالی و تقدس افعال افعال لطلال صفا اوست صبیحی که پس تجلی آنها تجلی لطلال افعال و صفات بود و تجلی افعال و صفات آنها هم کس باین کمال رسیدند

و در کتب که در بیان سلطان چه کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد فقیر به تجلی ذات تعالی تقدس متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی تقدس افعال که نیست تا تجلی آنها به تجلی ذات متصور بود و آنچه از صفات افعال است تعالی و تقدس افعال افعال لطلال صفا اوست صبیحی که پس تجلی آنها تجلی لطلال افعال و صفات بود و تجلی افعال و صفات آنها هم کس باین کمال رسیدند

و در کتب که در بیان سلطان چه کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد فقیر به تجلی ذات تعالی تقدس متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی تقدس افعال که نیست تا تجلی آنها به تجلی ذات متصور بود و آنچه از صفات افعال است تعالی و تقدس افعال افعال لطلال صفا اوست صبیحی که پس تجلی آنها تجلی لطلال افعال و صفات بود و تجلی افعال و صفات آنها هم کس باین کمال رسیدند

و در کتب که در بیان سلطان چه کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد فقیر به تجلی ذات تعالی تقدس متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی تقدس افعال که نیست تا تجلی آنها به تجلی ذات متصور بود و آنچه از صفات افعال است تعالی و تقدس افعال افعال لطلال صفا اوست صبیحی که پس تجلی آنها تجلی لطلال افعال و صفات بود و تجلی افعال و صفات آنها هم کس باین کمال رسیدند

و در کتب که در بیان سلطان چه کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد فقیر به تجلی ذات تعالی تقدس متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی تقدس افعال که نیست تا تجلی آنها به تجلی ذات متصور بود و آنچه از صفات افعال است تعالی و تقدس افعال افعال لطلال صفا اوست صبیحی که پس تجلی آنها تجلی لطلال افعال و صفات بود و تجلی افعال و صفات آنها هم کس باین کمال رسیدند

و در کتب که در بیان سلطان چه کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد فقیر به تجلی ذات تعالی تقدس متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی تقدس افعال که نیست تا تجلی آنها به تجلی ذات متصور بود و آنچه از صفات افعال است تعالی و تقدس افعال افعال لطلال صفا اوست صبیحی که پس تجلی آنها تجلی لطلال افعال و صفات بود و تجلی افعال و صفات آنها هم کس باین کمال رسیدند

والمعنى

۱۱۰

عبارت این سخن نه آنست که حقیم بلکه آنست که برین قسم موجود حق است بمتجانسه و تغییر و تبدیل را
 اذات وصفات و افعال او تعالی را نه نیست بمتجانسه من لا یعدی یداً ایه و لا یصغیه ایه بکافی افعال
 یحدوث الکی آن و آنچه صوفیه وجودیه نیز از این قسم اثبات نموده اند نه از قبیل تغییر و تبدیل
 در مرتبه و وجه که آن کفر و ضلالت است بلکه این تشریحات را در مرتبه تالیف ظهورات کمال او تعالی
 اعتبار کرده اند بلی که تغییر و تبدیلی در ذات و صفات و افعال او تعالی راه یابد و او تعالی
 یعنی مطلق است هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال و در هیچ امری هیچ چیز محتاج به وجود نیاید
 و وجود محتاج نیست و ظهور نیز محتاج نه و آنچه از عبارات بعضی صوفیه مفهوم میشود که او تعالی در ظهور
 کمالات انسانی و صفاتی با محتاج است این سخن برین تغییر بسیار گران است میداند که مقصود از
 آفرینش ایشان حصول کمالات است مرایشان را نه کمالاتی که عالم بجناب قدس او باشد تعالی
 و تقدس کریم و ما خلقنا لیکون کلاً لا یغیب عن الیک عبوداً ذل ای یخفی عن متوید این معنی است
 پس مقصود از خلقت جن و انس حصول معرفت ایشان بود که کمال ایشان است نه امری که عالم
 بجناب حق بود مستحانکه و آنچه در حدیث قدسی واقع شده است خلقنا لیکون لک ذل او را
 نیز معرفت ایشان است نه آنکه من معروف بشوم و بواسطه معرفت ایشان کمال حاصل نماید
 تعالی الله یعنی ذلک عالم الکی او تعالی از جمیع صفات ناقص سمات خود است و نیز
 است جسم جسمانی نیست و مکانی و زمانی نه و صفات کمال او را ثابت است از جمله صفات
 کمال در و موجود اند بوجود زاندر وجود ذات تکلیف و تقدس و آن صفات حیات و علم و قدرت
 و اراده و سمع و بصر و کلام و تکوین است این صفات در خارج موجود اند نه آنکه در علم موجود بوجود
 از وجود ذات و در خارج نفسی است تعالی و تقدس چنانچه بعضی از صوفیه جویدمان برده اند و گفته اند
 از روی تعقل نمیشود که صفات با ذات توازن و کسب حقیم بر همین حکم است
 نفسی صفات است چه ثبات صفات مستقره و فلا سفیه تغییر علمی و اتحاد و جبری گفته اند و این تغییر

اننا لخلق

این قولی که گفتند
 نفس صفات است
 معتدل و
 علم مستقر
 تغییر علمی

علمی الحاکم موجوده اند و گفته اند که مفهوم علم عقین مفهوم ذات است تعالی و تقدس یا عقین مفهوم قدرت
 و ارادت است عینیت باعتبار وجود خارجی گفته اند پس این تغییر وجود خارجی اعتبار کنند از لغات
 صفات خارج نشوند و تغییر اعتباری که اینجاست بهمین لغت حکم گرفت و او تعالی قدیم و اولی است
 و غیر او را قدیم و اولیت ثابت نبود مگر این برین حکم اجمال فرموده اند و هر سیکه قدیم و اولیت غیر
 حق بکل وجه قابل گشته است تکفیر و نموده اند آنم غزالی ازین راه تکفیر این تیناوت را فی
 و غیر ایشان نموده است که قابل بقدم عقول و نفوس اند و بقدم میوه و صورت گمان برده اند
 و سموات را با آنچه در ایشان است قدیم دانسته اند حضرت خواجده باقی کمال میفرمودند که شیخ
 محی الدین بن عربی بقدم ازین گنجل قابل است این سخن از ظاهر حضرت فایده باید داشت و محمول بر
 تاویل باید ساخت تا با جمیع اهل علم مخالف نشود و او تعالی قادر بر مختار است از شائبه ایجاب و مطلقه
 اضطرار منتزعه و مبر است فلا سفیضی خرد کمال را در ایجاب دانسته نفی اختیار از واجب تعالی
 نموده و اثبات ایجاب نموده اند این بخیر دان واجب را تعالی و تقدس و معطل و بکار داشته اند
 و چون یک مشتق است که آن هم با ایجاب است از فانی سموت و ارض صادرند است و وجود جوادش نسبت
 به عقل تعالی داده که وجود آن جز در توهم ایشان ثابت نشده است بر عزم فاسد ایشان ایشان را
 یعنی سبحانه و تعالی هیچ کار نیست تا چاره بید که در وقت اضطراب و اضطراب را تعالی با عقل تعالی
 آرزو بجز قدرت حق سبحانه و تعالی هیچ جوع کنند که او را تعالی در وجود جوادش بر غلبه نموده اند گویند که
 عقل تعالی است که به سبب جوادش تعلق دارد بلکه به عقل تعالی هم جوع ندارد که او را در وقوع بیات ایشان
 نیز اختیار نیست این بید و نمان و حقیق و بلاهت پیش قدم فرقی ضلاله اند کافران را تجب
 بصحرت حق سبحانه و تعالی سے آید و وقع ملیه از او تعالی میطلبند بخلات این سفیهان و چون درین
 بید و نمان از جمیع فرق ضلالت و بلاهت بیشتر است سبکی که در انکار است با حکما و منسب
 و عباد و عداوت است با اخبار رسوله و تمیز ترتیب مقدمات فاسده است و تلبیس لاهل و مشوا و باطل

در معرفت
 علم عقین
 علم عقول
 علم نفس
 علم میوه
 علم صورت
 علم سموات
 علم محی الدین بن عربی
 علم شیخ
 علم فاسد ایشان
 علم بیات ایشان
 علم کافران
 علم سفیهان
 علم حکما
 علم منسب
 علم اخبار رسوله
 علم ترتیب مقدمات
 علم فاسده
 علم تلبیس لاهل
 علم مشوا و باطل

درین ایام فرزندی محمد معصوم جو اہر شیح موقوف را تمام کرد و رشتہ سابق او قباحتہما این بخیروان بفتح
 آمد و قائمہ ما بران مترتب شد **الحمد لله الذی ہدانا لهذا** و ما كنا للاحتمالی لولا ان هدانا
 الله لقلنا بجماعت من رسول ربنا لا یصلیٰ و تعالیٰ شیح محی الدین بن العربی نیز ناظر با یجاب است
 و در معنی قدرت مرافقت بفلسفہ دارد کہ صحت ترک از قیاد و تجویز نمے نماید جانب فعل الا ضرب
 عجایب کار و بار است شیح محی الدین از مقبولان و نظر مے در آید و اکثر علوم او کہ مخالف آراء ال
 حق اند خطا و باصواب ظاہر میشوند ما نا کہ بخطائے کشفی معذور و اشتہ اند و در تک خطائے اجتهادی
 از ملامت مفرع ساختہ این اعتقاد خاص است این فقیر را و ما وہ شیح محی الدین کہ او را از مقبولان میدانند
 و علوم مخالفہ او را خطا و مضرت میندیشند ہستند ازین طائفہ کہ ہم شیح را طعن ملامت میکنند و ہم
 علوم او را تحقیر مینمایند و جمعی دیگر ازین طائفہ تقلید شیح را اختیار کرده جمیع علوم او را صواب
 و بدلائل و شواہد حقیقت آن علوم را اثبات مینمایند و شک نیست کہ این ہر دو فریق راہ افسوس
 و تقریب اختیار کرده اند و از تو شیخ حال دور ما ندیدیم کہ از اولیا و مقبولان است بواسطہ خطب
 کشفی چگونہ تذکرہ و شعور و علوم او را کہ اصواب و بر اند و مخالف آراء ال حق اند چگونہ تقلید
 توان کرد **وقال الحی ہوا الثوبی فی الذی و ففتح علیٰ سبھا اندیمتہم و کسرہ آسے و رسلہ و وحدت**
 وجود ہم غیر ازین طائفہ ہستند شریک اند چہ چند شیح و یرین مسئلہ نیز طرخصا و اروا و اصل سخن
 شریک است فار مذہب این مسئلہ نیز چہ لفظ مخالفت بمعقولات ال حق دارد ناقابل توجہ است شایان
 جمع این فقیر بجنابہ اللہ سبحانہ و شیح شرح رباعیات حضرت ایشان ما این مسئلہ را بمعقولات
 ال حق جمع ساخته است و تراغ و بصرین البعض عامہ ہستند و مشکوک شجاعت ظفرین را حل ساخته
 بر شجاعت چل شیب و اشتباہ نامندہ حکما **لا یخلف علی الذی اظہر ہم باید و انست کہ ممکنات با سربا**
 چہ جو اہر و چہ اغراض و چہ اجسام و چہ عقول و چہ نفوس و چہ افلاک و چہ عناصر ہر مہمتہ با سربا و چہ مختار
 اند کہ از کتب علم اینہا را بوجہ آوردہ است و چنانچہ اینہا و وجود با و تعالی محتاج اند در بقا نیز با و سبحانہ

لعل من انظر الى هذا
 عن النفس الامارة بالسوء
 عن النفس النورية
 عن النفس اللوامة
 عن النفس الباطنة
 عن النفس الظاهرة
 عن النفس الخفية
 عن النفس العلوية
 عن النفس السفلية
 عن النفس الاعلیٰ
 عن النفس الاسفلیٰ
 عن النفس الباطنیہ
 عن النفس الظاہریہ
 عن النفس الخفیہ
 عن النفس العلویہ
 عن النفس السفلیہ
 عن النفس الاعلیٰ
 عن النفس الاسفلیٰ
 عن النفس الباطنیہ
 عن النفس الظاہریہ
 عن النفس الخفیہ
 عن النفس العلویہ
 عن النفس السفلیہ
 عن النفس الاعلیٰ
 عن النفس الاسفلیٰ

اور اس لئے کہ وہ خصال و صفات میں خطا مضمون باشند و بعضے اوقات محسوس کرو کہ علم و حکمت سے جانی خود تیرے
 درائنات سے پہلے آن نبوت سے جو اس بعضے از عقائد سے غرض صاف ہے کہ از راه ہم و جانان حیران حاصل شدہ اند و اعتبار
 بان علوم منضمے مشور و محبتیکہ دوران وقت اصلاً تمیز متوانند کرد و در زمانی احوال گاہ بود کہ علم آن تمیز
 و گاہ نہ و مندر پس لاجرم آن علوم بواسطہ خلط آن عقائد ہمیت کذب پیدا سے کند و از اعتماد
 سے بر آید یا آنکہ گوئیم کہ حصول تصفیہ و تزکیہ منوط است باینان اعمال صالحہ کہ بر صفیات موملے باشند
 جسکے آند و این مبنی خوف بر بہشت است چنانکہ کہشت پس بفریبشت حصول حقیقت تصفیہ و تزکیہ
 میرے مشورے شود و صفائے کہ کفار و اهل فسق را حاصل میشود آن صفائے نفس است و صفائے قلب
 و صفائے نفس غیر اضلال است یعنی افزایش و بجز از خسارت و ولات نمی نماید و کشف بعضے از امور
 عیبی کہ در وقت صفائے نفس کفار و اهل فسق را دست میده بل از تیراج است کہ مقصود از ان خرابی
 و خسارت آن جامع است بخانا الله سبحانه و تعالیٰ هذوالبلدینة المحقره من سید انهم یملکون علیک
 و علیکم السلام الصلوات و السلامات و علی الدال علی آیین تحقیق و اضع گشت کہ تکلیف شرعی کہ از راه
 ثابت شدہ است نیز حجت است نہ ان چنانکہ تیران تکلیف شرعی از لاصدہ و زمانہ گمان برودہ اند
 و تکلیف را از کلفت تصور نموده غیر معقول است نہ اند و گویند کہ کدام مہربانی است کہ عباد را با مشور شاقہ
 تکلیف کنند و گویند کہ اگر مقصود سے آن تکلیف عمل گشت نہ بہر بہشت تو این رفت و اگر خلاف آنرا
 ترک گشت نہ بدین فرخ خوانند رفت چو تکلیف نکنند و گذارند کہ بخوردند و بخسیند و بطور خود باشند این بدو
 چو چندان مگر نمیدانند کہ شکر نعم واجب است مطلقاً و این تکلیفات شرعیہ بیان ایشان آن حکم است
 پس تکلیف بقتل واجب باشد و ایضا نظام عالم منوط باین تکلیف است اگر هر یک را بطور خود میگردد
 تیراز شرارت و فساد و بطور نمی آمد و بر بوالہوسے و نفس مال و دیگر سے دست و رازی میکرد و چو کشف

در بعضی اوقات محسوس کرو کہ علم و حکمت سے جانی خود تیرے درائنات سے پہلے آن نبوت سے جو اس بعضے از عقائد سے غرض صاف ہے کہ از راه ہم و جانان حیران حاصل شدہ اند و اعتبار بان علوم منضمے مشور و محبتیکہ دوران وقت اصلاً تمیز متوانند کرد و در زمانی احوال گاہ بود کہ علم آن تمیز و گاہ نہ و مندر پس لاجرم آن علوم بواسطہ خلط آن عقائد ہمیت کذب پیدا سے کند و از اعتماد سے بر آید یا آنکہ گوئیم کہ حصول تصفیہ و تزکیہ منوط است باینان اعمال صالحہ کہ بر صفیات موملے باشند جسکے آند و این مبنی خوف بر بہشت است چنانکہ کہشت پس بفریبشت حصول حقیقت تصفیہ و تزکیہ میرے مشورے شود و صفائے کہ کفار و اهل فسق را حاصل میشود آن صفائے نفس است و صفائے قلب و صفائے نفس غیر اضلال است یعنی افزایش و بجز از خسارت و ولات نمی نماید و کشف بعضے از امور عیبی کہ در وقت صفائے نفس کفار و اهل فسق را دست میده بل از تیراج است کہ مقصود از ان خرابی و خسارت آن جامع است بخانا الله سبحانه و تعالیٰ هذوالبلدینة المحقره من سید انهم یملکون علیک و علیکم السلام الصلوات و السلامات و علی الدال علی آیین تحقیق و اضع گشت کہ تکلیف شرعی کہ از راه ثابت شدہ است نیز حجت است نہ ان چنانکہ تیران تکلیف شرعی از لاصدہ و زمانہ گمان برودہ اند و تکلیف را از کلفت تصور نموده غیر معقول است نہ اند و گویند کہ کدام مہربانی است کہ عباد را با مشور شاقہ تکلیف کنند و گویند کہ اگر مقصود سے آن تکلیف عمل گشت نہ بہر بہشت تو این رفت و اگر خلاف آنرا ترک گشت نہ بدین فرخ خوانند رفت چو تکلیف نکنند و گذارند کہ بخوردند و بخسیند و بطور خود باشند این بدو چو چندان مگر نمیدانند کہ شکر نعم واجب است مطلقاً و این تکلیفات شرعیہ بیان ایشان آن حکم است پس تکلیف بقتل واجب باشد و ایضا نظام عالم منوط باین تکلیف است اگر هر یک را بطور خود میگردد تیراز شرارت و فساد و بطور نمی آمد و بر بوالہوسے و نفس مال و دیگر سے دست و رازی میکرد و چو کشف

اللہ تعالیٰ شکر ہمراہ

اجماع اهل اهل بر عدم خلوص و مذاب گفتار شفی شیخ است و مجال خطا و کشف بسیار است فلذا اعتدکاد
 به مع کونیه فحالی لاجماع المسلمین لما لم یبدا به من خدا اندر جمل مملکت آنکه از معانی معصوم اند و از
 خطا و سیان محفوظ است ^{بعضی} الله انهم و یفعلون ما یؤمرون و انهم یرون و انهم یسیدون پاک اند
 و از زین شوی منزله اند و بر او که در کثیر نماز و قرآن مجید و رقی ایشان باغبان بشرف و حنف و کور است
 از حنف نسا کما اورد سبحانه تذکیر الضمیر فی حق نفسه تعالی و حضرت حق سبحانه و تعالی بعضی
 از ایشان ابراست برگزیده است چنانچه بعضی از انسان را نیز این دولت مشرف ساخته الله یخطف
 من اللذات کثیرا لیسئلوا من الناس جمیع ما اهل حق را آنکه که خواست بشرف افضل اند از خواست ملک
 خدای و امام الحرمین و صاحب فتوحات کلمه با فضیلت خواست ملک خواست بشرف قائل اند و آنچه برین
 ظاهر ساخته اند است که ولایت ملک افضل است از ولایت نبی علیکم الصلوٰت و التسلیمات
 اما در ثبوت و رسالت درجه است منبری را که ملک بان رسیده است و آن درجه از راه غرضه خاک
 است که مخصوص بشر است و غیر برین غیر ظاهر ساخته اند که کمالات ولایت را نسبت به کمالات نبوت
 ترجیح انداوست نسبت کاش حکم قطره داشت نسبت بدریای مجیط پس نتیجه که از راه نبوت آید
 زیرا که خواهد بود از آن مرتبت که از راه ولایت حاصل شود پس افضلیت مطلق را بنیاد بود علیهم
 الصلوٰت و التسلیمات و فضل صومئی هر ملک که کرام است ^{علیهم السلام} علیهم الصلوٰت و التسلیمات و التسلیمات
 ساقال بحیر مؤمنین العلماء و شکر الله تعالی سعیدیم ازین تحقیق لایح گشت که ترجیح ولی بر رتبه نبی از
 انبیا رسد علیهم الصلوٰت و التسلیمات بلکه هر آن ولی همیشه زیر قدم آن نبی بود باید و است که در هر
 سلسله از اسل که علما و صوفیه و آن اختلاف دارند چون نیک نگذرد مینمایند بجناب علمای با بر
 رتبه آنست که نظر علما بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوٰت و التسلیمات و کمالات کمالات نبوت و علوم آن
 تفوق کرده است و نظر صوفیه مقصود بر کمالات ولایت و معارف آنست پس ناچار علیکه از شکوه
 نبوت اخذ نموده شود و انصوب و آتش خواهد بود از آنچه از مرتبه ولایت بخود شود تحقیق بعضی ازین معارف
^{سویب تر شد و در تحقیق}

بعضی از علما و صوفیه و آن اختلاف دارند چون نیک نگذرد مینمایند بجناب علمای با بر رتبه آنست که نظر علما بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوٰت و التسلیمات و کمالات کمالات نبوت و علوم آن تفوق کرده است و نظر صوفیه مقصود بر کمالات ولایت و معارف آنست پس ناچار علیکه از شکوه نبوت اخذ نموده شود و انصوب و آتش خواهد بود از آنچه از مرتبه ولایت بخود شود تحقیق بعضی ازین معارف

۱۰

را اندک ندانند سبب دوست داشته شده حق است جل جلاله و مری او تقالی اگر تمام دنیا
 یک فصل مری محبوب حق جل جلاله معلوم شود و علم مقتضای آن بیشتر گردد و معتقد است
 حکم آن وارد که کسی بجز آن ریزه باس چند چوبه نفیس را بخورد و بچا و لاطال روح را بدست آورد
 بعد از ظهور کمال و سبب باغ و صوفیانه نماز که مریح من است باید فرمود و او هم باید نمود که نماز فرض
 بے جماعت او اینا بد بلکه سبب اولی با امام ترک نشود و نماز در وقت سبب او ایاید و در قرائه مرعاة
 قدر مسنون باید کرد و در رکوع و سجود و طمانیت جاریه نبود که فرض است یا واجب بقول مختار و در قیوم
 راست باید ایستاد بر سبب که آنجا بنام مقرر خود رجوع نماید و بعد از راست ایستادن طمانیت در کار است
 نیز باید کرد که فرض است یا واجب یا منت علی اختلاف احوال و همچنین در جلسہ که میان دو سجده است
 بعد از نشستن در ست اطمینان نیز در کار است چنانچه در قیوم و اقل تسبیح رکوع و سجود سه بار است و
 اکثرش تا هفت بار یا از سه بار تا اختلاف احوال و تسبیح امام با ندازه حال مقتدیان است و تسبیح
 می آید که کسی در حال انفراد در وقت قیوم و استقامت اقتصار بر اقل تسبیحات نماید اگر نتواند پنج
 بار یا هفت بار بگوید و در وقت سجده رفتن آنجی زمین نزدیک تر است اول بر زمین نباید اول
 هر دو زانو بر زمین نهاد بعد از آن هر دو دست بعد از آن بینی را بعد از آن زمین را آورد وقت وضع
 زانو و دست ابتدا از زمین باید نمود و در وقت رفع راس آنچه آسمان نزدیک است اول باید بر دست
 پس ابتدا رفع از زمین باید نمود و در وقت قیام نظر بر موضع سجود باید و وقت و در وقت رکوع بر
 پایه نهائے خود نظر باید کرد و در سجود بر نوک بینی خود و در جلوس بر دو دست خود یا بر کنار خود ملاحظه
 باید نمود چون نظر از پرگندگی و خسته شود و بر او هیچ مذکور گماشته که در نماز جمعیت میسر شود و صلوة
 به شوع حاصل آید کما هو المنقول عن علی بن ابی طالب علیه السلام و الاصل تفریح اصابع
 و دست در وقت رکوع و ضم ساعتی آن اصلح در وقت سجود است آن را نیز مراعات
 فرمایند آشت کشادن یا ضم ساعتی بے تقریب نیست فوائد زمین آن ملاحظه نموده صاحب رخ

در وقت سجود دست را بر زمین نهاده و در وقت رکوع دست را بر زمین نهاده و در وقت قیام نظر بر موضع سجود نماید و در وقت رکوع بر پایه نهائے خود نظر باید کرد و در سجود بر نوک بینی خود و در جلوس بر دو دست خود یا بر کنار خود ملاحظه باید نمود

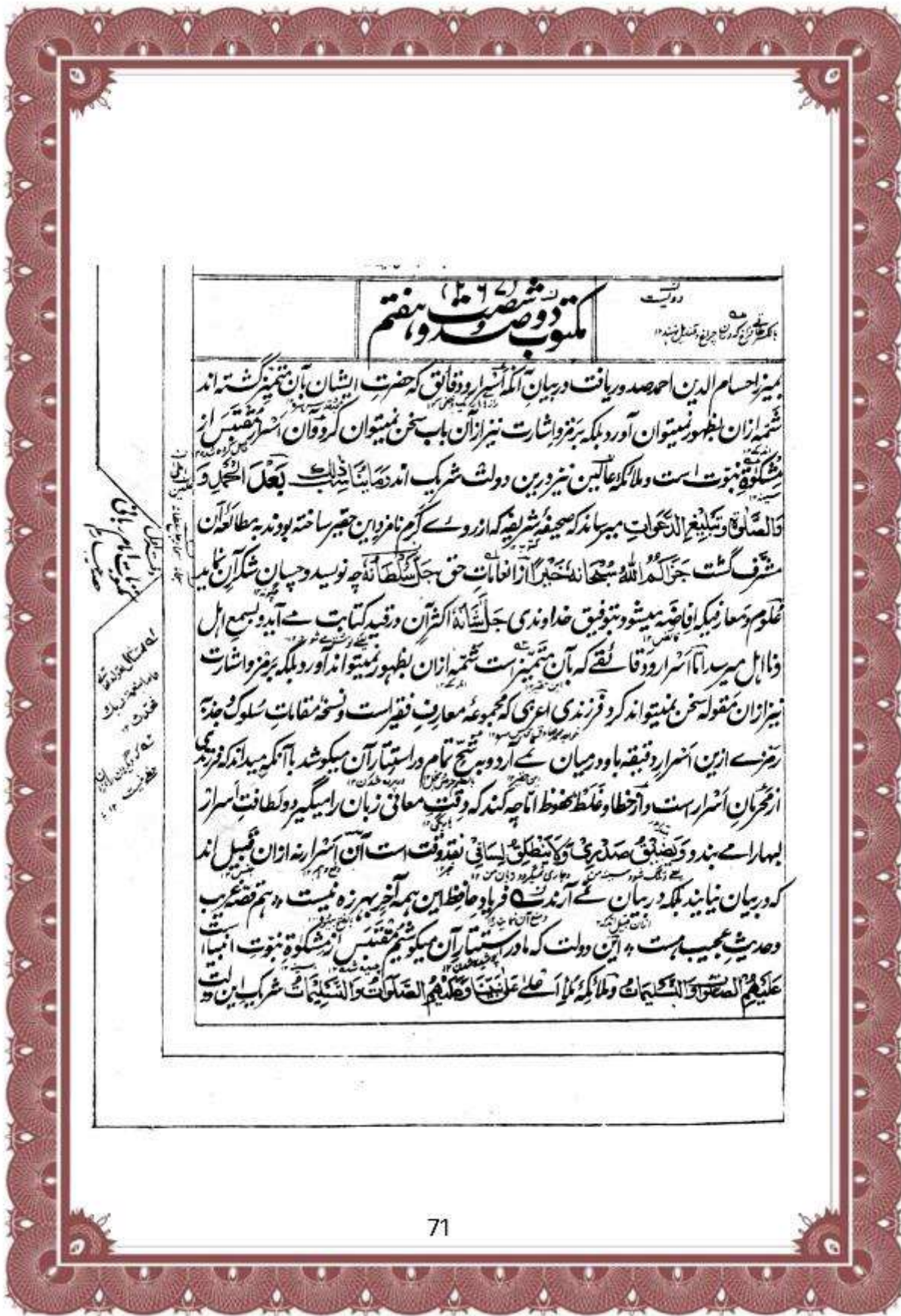
له ضم ابع و شد بر سبب می چوستان غلامان من جزیره ماچیر ۱۰۰

بعل مر آورده است ما را بیچ فائده برابر متابعت صاحب شریعت نیست علی بن علی الصانع
 ولسکله این بر حکام و کتب تفصیله کوز تفصیل و ایضاً و مقصود از این اوستی ترغیب بر اعمال
 است بمقتضای علم فقه و وقت الله سبحانه و ایا که علی اکمال الصالحه الموقفه للعالمین
 الشریعیه بعد ان وقتنا الله سبحانه انه تصحیح العقائد الذمیه محرمه سیداً لمسلمین
 علیه و علیهم وعلی آل کل من الصلوات افضلها و من التکلیفات اجمعها اگر چه بعضی
 صلوة و نیتن کمالات مخصوصه آن در جویدانند پس که مکتوب که متصل و قریب یکدیگر اندازند
 تو باید اول مکتوب بنام فرزندی محمد صادق نوشته شده است و مکتوب دوم بنام محمد بن عثمان
 و مکتوب سوم بنام شریعت آب میان شیخ تاج بعد از تحصیل و در جمیع اعتقادی و عملی اگر توفیق ایزدی
 بکن سلطان که از موفی فرمایند سلوک طریقه علییه صوفیه است نه از برای آن عرض که شمس زانند
 از ان اعتقاد و عمل حاصل کنند و امر خود بدست آرند بلکه مقصود آنست که نسبت بمعتقدات بعضی اهل
 حال کنند که هرگز تشکیک شکاک زائل نگردد و با این روش به باطل نشود چه پائے استدلال چوبین
 و استدلال بزمین که از ایزد کبریا الله تعالی انفق القلوب و نسبت باعمال تیره و سهولت حال
 کنند و سئل کسی که از آثاره ناشی میشود زائل گردانند و ایضاً مقصود از سلوک طریقه صوفیه آنست
 که صورت و اشکالی سیبی را مشاهده نمایند و انوار و اتوان را معاینه کنند این خود اول جهو کعبت تصور اول
 حتی چه نقصان دارد که کسی اینها را که هشتمه بیاضات و مجاہلات تمنائی تصور و انوائی نماید چه
 این تصور و آن صورت و این انوار و آن انوار همه مخلوق حق اند چنانکه عکس و آیات و آله بوجود او تعالی
 و در بیان طرق صوفیه اعتبار کردن طریقه علییه لقبش به اولی و انسب است چنان بزرگواران است علم
 متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده اند اگر دولت متابعت دارند و از احوال
 هیچ ندارند خرسندند و اگر بوجود احوال و متابعت نمودند آن احوال انمی هستند از حیثات که اطلاع
 و نقصان بخورند کرده اند و احوالیکه بران منزهت شود اعتبار نموده بلکه ذکر هر را بدعت دانسته منع آن

بسم الله الرحمن الرحیم
 این مکتوب در روز ۱۳۳
 در شهر کربلا
 در روز ۱۳۳

بسم الله الرحمن الرحیم
 این مکتوب در روز ۱۳۳
 در شهر کربلا
 در روز ۱۳۳

لله بنام حضرت زین العابدین علیه السلام



دوست
بکشتن و کشتن چنانکه در حدیث آمده

کتاب مشتمل بر دو مقدم

بمیز احسام الدین احمد صدوری یافت و در بیان آنکه آنسر اردو فائق که حضرت ایشان بان تمیز کثرت اند
 ششمه از ان بظهور نمیتوان آورد بلکه بر فز و اشارت نیز از ان باب سخن نمیتوان کرد و ان آنسر مقتبس از
 مشکوٰۃ نبوت است و ملائکه علی بن زید درین دولت شریک اند و اینها ایشلیک بعد الخجل و
 القاصد و تبلیغ الدعوات میرساند که صحیفه شریفه که از روسی گرم نامزدین تعمیر ساخته بودند بر طالع آن
 شرف گشت جزا که الله سبحانه و تعالی از انعامات حق بجایگاه آنچه نویسد و چنان شکر آن نماید
 علوم و معارفیکه ایاضه میشود و بتوفیق خداوندی جل جلاله اکثر آن در قدیم کتابت سے آید و سماع اهل
 و اهل میرسانا آنسر اردو فائق که بان تمیز است ششمه از ان بظهور نمیتواند آورد بلکه بر فز و اشارت
 نیز از ان مقوله سخن نمیتواند کرد و فرزند امیری که مجموعه معارف فقیر است و نسخه مقامات سلوک جزوه
 رضی ازین آنسر اردو فقیه با و در میان سے اردو و پنج تمام در است و آن میکوشد با آنکه میداند که فرزند
 از محرم آنسر است و از خطا و غلط محفوظ اما چه کند که وقت معانی زبان را میگردد و کلمات آنسر از
 بهار سے بند و تصدیق صدق و کتلی لسانی نقد وقت است آن آنسر از ان قبیل اند
 که در بیان نیاید بلکه در بیان سے آید نه فریاد و ملاحظین همه آن هر چه نیست و هم تصدیق
 و حدیث عجیب است و این دولت که مادر است آن میکوشد تمیز از مشکوٰۃ نبوت است
 علیهم السلام و البکیات و ملائکه ملائکه علی بن زید و علی بن زید و علی بن زید و علی بن زید

بکشتن و کشتن چنانکه در حدیث آمده
 لغت کلمه
 معنی کلمه
 معنی کلمه
 معنی کلمه

اندو از نسا ایمان انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بر کرایین دولت مشرف سازند ابوهریر
گوید رضوانه تعالی عنده که من از رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم دو نوع علم اخذ نمودم یکی
از ان دو علم است که در میان شما منتشر است و علم دیگر را اگر منتشر سازم مصلحتی بر من نماند و علم دیگر
علم سر است که هر کس بدان نرسد فی الفضل الله یبینه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم
تا نیا فرج آمد که کتابت حضرت خواجہ زاوایا نوشتند است بنظر شریف خواهد که شت مخدوم که ترا
اخذاشے که در طریقت پیدا کنند تر و فقیر کم از بر عتق نیست که در دین احدث کنند برکات طریقت
آزمانے فالض است که اخداشے در طریقت پیدا نشده است و چون امر محدث و طریقت پیدا شد
راویون برکات آن طریق سد و گشت پس محافظت طریقت از آنهم تمام آمد و اجتناب از مخالفت
طریقت از ضروریات گشت پس هر جا از امر که مخالفت طریقت خود سینه بر جزو مبالغه من آن فرمایند
و ترویج و تقویت آن طریقت کنند و لکن گاه که لازم است

کتابت و وصیت و شتم

بنا نمان صدور یافت و بیان آمد علم وراثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات چهیت و معاد اولی که در حدیث
تکلفاتی کاتبی است و اصل آن قصیده اند که ام اندو در بیان آمد علم سر که از وراثت انبیا باقی مانده
علیهم الصلوات والتسلیمات غیر آن سر است که اولیا است بان حکم کرده اند از علم تجوید و جودی و بیان علم
و سران و قرب و عنیت و ما یشاء کل ذلک، انکم لله رسلا کل عباد الله الذین یحفظوا احوال و
اوضاع فقرا و این حد و مستوجب همه است اللؤلؤ من الله سبحانه و تعالی انما یمنه و فیما انکم و یستقام
چون بحث علم وراثت در میان بوده چند کلمه از ان منقوله بقیصفا وقت نوشته آمدند و اخبار آمده العکال
و زنة الایمان علیکم و انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات باقی مانده است و دو نوع است علم احکام و علم سر
علم وراثت گسی است که او را از هر دو نوع علم سهم بوده که او را از یک نوع نصیب بوده از نوع دیگر که

در حدیث آمده است که هر کس از علم سر و علم احکام بهره مند شود...

وہ شخص در طریقت تصوف شامل نیست کما حقہ صحت نیست بنظر ایکہ پینمبر (ص) ہم نبی بودیم
ولی بود نبوت بہ شریعت تعلق دارد ولی بہ ولایت طریقت تعلق دارد۔ کہ مکتب اشارہ بہین دلیل دارد

۴۲
بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر ریافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان مانع نیامدہ چہ تا نبی نبوت و تقویت
ملت بر ایشان مترتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و ارباب فتور
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہین آتش
کہ در سنگ و سہ مویع است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مبضر آمد
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتد الناس عدل با یوم القیمۃ عالم لہم یفعل اللہ
یعنی چہ نہ مبضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ
دنیائے ذہبہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذیل و خواست

مکتوب سی و سیوم

بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر ریافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان مانع نیامدہ چہ تا نبی نبوت و تقویت
ملت بر ایشان مترتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و ارباب فتور
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہین آتش
کہ در سنگ و سہ مویع است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مبضر آمد
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتد الناس عدل با یوم القیمۃ عالم لہم یفعل اللہ
یعنی چہ نہ مبضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ
دنیائے ذہبہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذیل و خواست

بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر ریافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان مانع نیامدہ چہ تا نبی نبوت و تقویت
ملت بر ایشان مترتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و ارباب فتور
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہین آتش
کہ در سنگ و سہ مویع است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مبضر آمد
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتد الناس عدل با یوم القیمۃ عالم لہم یفعل اللہ
یعنی چہ نہ مبضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ
دنیائے ذہبہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذیل و خواست

۱- عالم است و در حقش است
 ۲- عالم است و در حقش است
 ۳- عالم است و در حقش است
 ۴- عالم است و در حقش است
 ۵- عالم است و در حقش است
 ۶- عالم است و در حقش است
 ۷- عالم است و در حقش است
 ۸- عالم است و در حقش است
 ۹- عالم است و در حقش است
 ۱۰- عالم است و در حقش است

و بدترین مخلوقات پس عزیز خدا را عزوجل خوار ساختن و ذلیل او را بسمانه عزت و اودان
 بغایت مستح است و فی الحقیقت معارضه است بحق سبحانه و تعالی و تدبیر و اقتادتی نافع
 آید که خالصاً لوجه الله سبحانه باشد و از شائبه حجب جاه و ریاست و حصول مال و رفعت عالی
 باشد و علامت این خلعت زبرد در دنیا است و بے رغبت بودن است از دنیا و ما فیها علمای نیک
 باین بلا مبتلا اند و به تجرت این دنیا گرفتار از علماء دنیا اند ایشانند علماء سواد و شراب و موم و تصویر
 دین و حال آنکه ایشان خود را مقتدای دین میدانند و بهترین خلایق می انگارند و میگویند
 اللَّهُمَّ عَلَىٰ شَيْءٍ إِلَّا اللَّهُمَّهُمُ الْكَافِرُونَ وَاسْتَعُوذُ بِكُمْ الشَّيْطَانُ فَأَسْأَلُكُمْ
 ذَكَرَ اللَّهُ أَوْلِيَاءَ حِزْبِ الشَّيْطَانِ الْآنَ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَائِرُونَ عَزِيزِ
 شیطان کجین را و بد که فارغ نشسته است و از تضلیل و اغوا خاطر صیغ ساخته آن عزیز تر
 آنرا پس سید بعین گفت که علماء سواد این وقت درین کار با من خود مدعویم گردند و مرا
 ازین مهم فارغ ساختند و الحق درین زمان هر هسته و دستانه که در امور شرعیه واقع شده
 و هر فتورے که در ترویج کلمت و دین ظاهر شده است همه از شوخی علماء سواد است و مساوی
 شیات ایشان آرسے علماء که از دنیا بے رغبت اند و از حجب جاه و ریاست و مال بی رغبت
 آزاد و علماء آخرت اند و ورثه انبیا اند علیکم الصلوٰت و التسلیٰمات و بهترین خلایق
 ایشانند که فزائے قیامت سیاهی ایشانرا بخون شهادتے فی سبیل الله وزن خواهند کرد
 و پله این سیاهی جفا بد چربید و نوم العلماء عباداً و در شان ایشان متحقق است ایشانند که
 جمال آخرت در نظر شان سخن آمده و قباحت دنیا و شناعیت آن مشاهد شده آنرا بنظر بقا
 دیدند و این را بدایغ زوال تمسیر یافتند لاجرم خود را باقی سپردند و از فانی باز داشتند و شهود
 عظمت آخرت ثمره شهود عظمت جلال الایزال است و ذلیل داشتن دنیا و ما فیها از لوازم
 هر صورت اولیای حق است و در حقش است

۱- عالم است و در حقش است
 ۲- عالم است و در حقش است
 ۳- عالم است و در حقش است
 ۴- عالم است و در حقش است
 ۵- عالم است و در حقش است
 ۶- عالم است و در حقش است
 ۷- عالم است و در حقش است
 ۸- عالم است و در حقش است
 ۹- عالم است و در حقش است
 ۱۰- عالم است و در حقش است

۱- عالم است و در حقش است
 ۲- عالم است و در حقش است
 ۳- عالم است و در حقش است
 ۴- عالم است و در حقش است
 ۵- عالم است و در حقش است
 ۶- عالم است و در حقش است
 ۷- عالم است و در حقش است
 ۸- عالم است و در حقش است
 ۹- عالم است و در حقش است
 ۱۰- عالم است و در حقش است

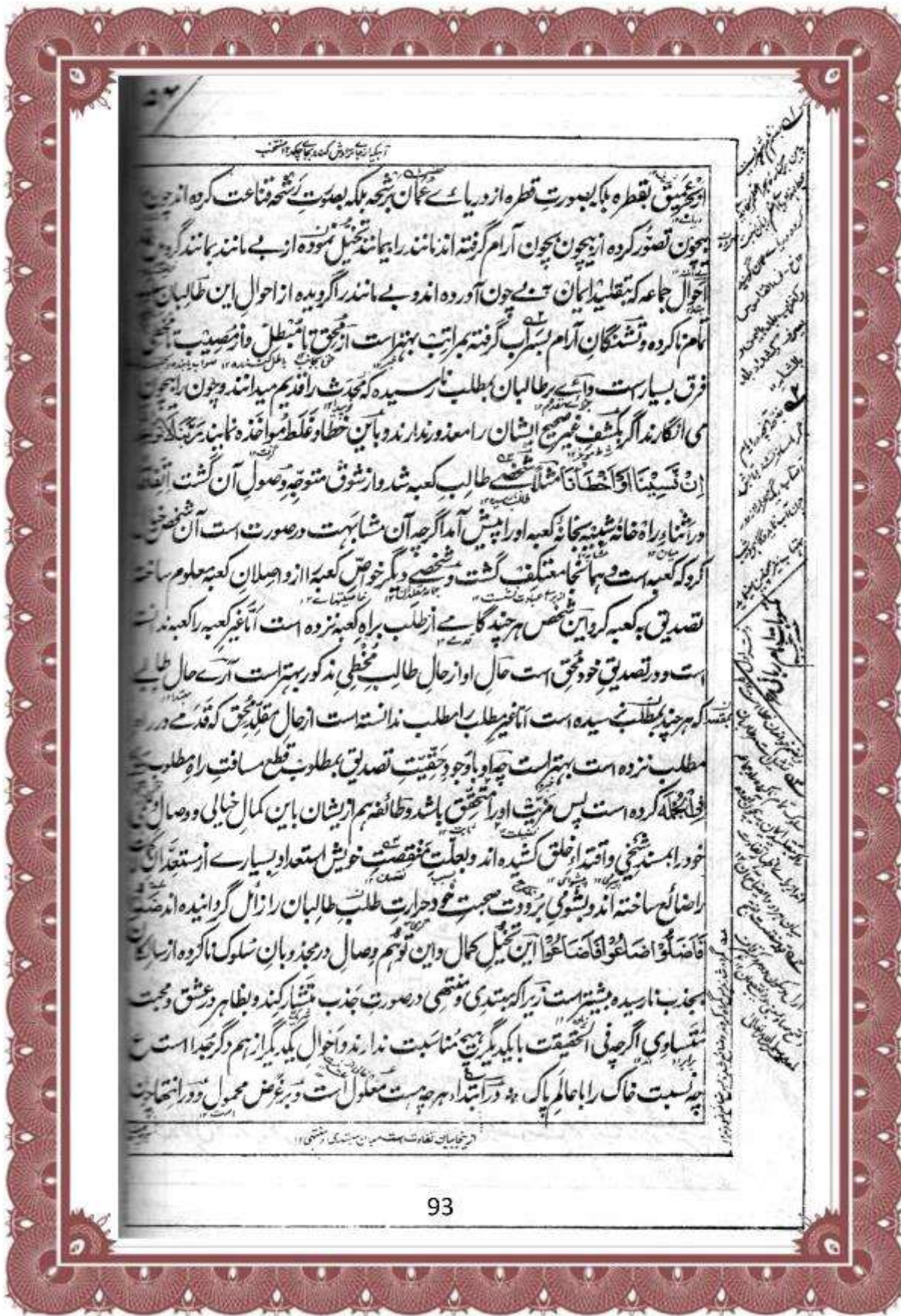
عنه که در تالیف بحیث از او از باب جاودیاست و قرع بر آذان مغربی

سُبْحَانَ مَنْ ذَلِكُمْ وَمِنْ فَضْلِ الْعِلْمِ الشُّعْرُ الْكَبِيكُ الْعَالِمُ الرَّاسِ مِنْ غَرَضِ انْتِخَابِ
 كُنْدِ بَهِتَرِ مَنِيَادِ اَكْرَازِ عِلْمًا وَاخِرْتِ پیداشود چه سعادت که صحبت او کبریت است و اگر پیداشود
 بعد از تامل صحیح بهترین این جنس را اختیار کنند مگر آنکه لا یدترک کلمه لا یترک کلمه نمیدانم چه نویسم
 همچنانکه خلاصی خلایق وابسته بوجوب علما است شمران عالم نیز با ایشان مربوط است بهترین
 علما بهترین عالم است و بهترین ایشان بهترین خلایق است و اضلال ابایشان مربوط است
 اندر غریزی ابلیس لعین را وید که فارغ و بیگارش است بر آنرا پرسید گفت علما این وقت کار میکنند
 و در اغوا و اضلال کافی اندسته عالم که کامرانی و تن پروری کند او خوشتر گم است که راهبری کند
 غرض که درین باب فکر صحیح و تامل صادق مرعی داشته اند امروا نموند چون کار دوست برود
 علاجی نمی پذیرد و هر چند شرمی آید کسی اشغال این سخنان با باب فطانت صحیح اظهار سازد
 آما این معنی را وسیله سعادت خود دانسته متصدع می گردد

کتاب پنجاه و چهارم

تیر بیست و نقابت پناهی شیخ فریددور یافته در بیان آنکه جناب ارحمت بنوع لازم است
 ضرر صحبت به تبع فوق ضرر صحبت کافر است و بهترین فرق مبدعه شیعه شیعیه اند و میناسیب
 ذَلِكُمْ عَظَمَ اللهُ تَعَالَى اَجْرَكُمْ وَرَفَعَ قَدْرَكُمْ وَتَبَرَّكُمْ وَشَرَحَ صَدْرَكُمْ وَنَحْوِ سِنْدِ
 الْبَشَرِ الْمَطْمَئِنِّ زَيْغِ الْبَصَرِ عَلَيْكُمْ وَعَلَى اَلِهٍ مِنَ الصَّلَاةِ اَفْضَلُهَا وَمِنْ التَّسْلِيْمَاتِ
 اَكْمَلُهَا مَنْ لَمْ يَشْكُرْ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرِ اللهُ كَسَى كَشْكُرَ اَوْ مِ بَسْمَانِ اَوْ رَشْكُرَ ضَائِي عَرُوجِ بِلْجَا
 نِيَا وِرُوسِ بَرَا فَيَقْرَأُ شُكْرًا حَسَنًا شَا لَازِمِ اسْتِ اَوْ لَاسِبِ جَمِيعَتِ خَوَاجِرِ شَا بُوَه
 اِي بَطْفِيلِ شَا وِرَانِ جَمِيعَتِ طَلِبِ حَسْبَانِ و تَعَالَى كَرِيمِ و حَطْمَايِ وَا فَرُودِمْ وَا نَانِيَا چُونِ بَكْمِ

عنه که در تالیف بحیث از او از باب جاودیاست و قرع بر آذان مغربی
 سُبْحَانَ مَنْ ذَلِكُمْ وَمِنْ فَضْلِ الْعِلْمِ الشُّعْرُ الْكَبِيكُ الْعَالِمُ الرَّاسِ مِنْ غَرَضِ انْتِخَابِ
 كُنْدِ بَهِتَرِ مَنِيَادِ اَكْرَازِ عِلْمًا وَاخِرْتِ پیداشود چه سعادت که صحبت او کبریت است و اگر پیداشود
 بعد از تامل صحیح بهترین این جنس را اختیار کنند مگر آنکه لا یدترک کلمه لا یترک کلمه نمیدانم چه نویسم
 همچنانکه خلاصی خلایق وابسته بوجوب علما است شمران عالم نیز با ایشان مربوط است بهترین
 علما بهترین عالم است و بهترین ایشان بهترین خلایق است و اضلال ابایشان مربوط است
 اندر غریزی ابلیس لعین را وید که فارغ و بیگارش است بر آنرا پرسید گفت علما این وقت کار میکنند
 و در اغوا و اضلال کافی اندسته عالم که کامرانی و تن پروری کند او خوشتر گم است که راهبری کند
 غرض که درین باب فکر صحیح و تامل صادق مرعی داشته اند امروا نموند چون کار دوست برود
 علاجی نمی پذیرد و هر چند شرمی آید کسی اشغال این سخنان با باب فطانت صحیح اظهار سازد
 آما این معنی را وسیله سعادت خود دانسته متصدع می گردد



۲۲

از یک تبارش کند چاکر و استوب

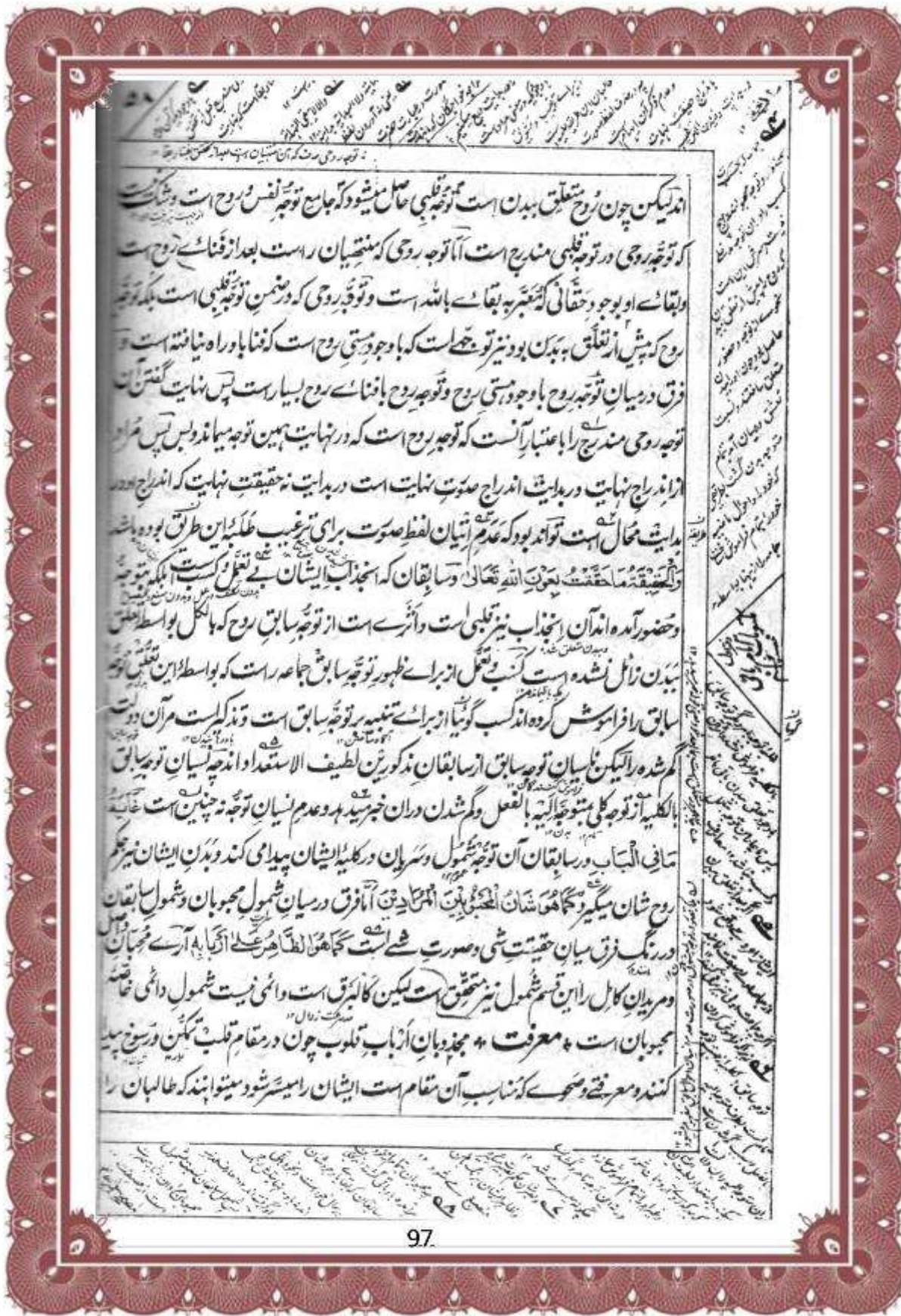
از عیش و تقطره با یک بصورت تقطره از دریای سخن بر خیزد بلکه بصورت کشف و قناعت کرده اند چون
 همچون تصور کرده از چون چون آرام گرفته اند مانند رایبانه تخیل نموده از بے مانند بمانند کرده
 احوال جامعه که بتقلید ایمان منمن چون آورده اند بے مانند را گردیده از احوال این طالبان
 تمام ناکرده و تشنگان آرام بسبب گرفته بمراتب بهت است از محقق با منطلق و از تصدیق
 فرق بسیار است و این طالبان بطلب نرسیده که بحث را قدیم میدانند و چون را چون
 می انگارند اگر کشف غیر صحیح ایشان را معذون ندارند و باین خطا و غلط می افتند نه این است که
 ان کسیتا او اکتفا انما مثل شخص طالب کعبه شد و از شوق متوجه وصول آن گشت آنقدر
 در شب و راه خانه شنبه بخانه کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابیه است در صورت است آن شخص
 کرد که کعبه است و با تمام تکلف گشت و شخص دیگر خواص کعبه از او اهلان کعبه معلوم ساخته
 تصدیق بکعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر راه کعبه نرود است اما غیر کعبه را کعبه ندانست
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب مخطی مذکور بهتر است از حال طالب
 که هر چند بطلب رسیده است اما غیر طلب را طلب ندانسته است از حال مقلد محقق که قدم در
 طلب نرود است بهتر است چو با وجود حقیقت تصدیق بطلوب قطع مسافت راه طلب
 اول جمله کرده است پس خیزد او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال
 خود را مستخرجی و آفته او خلق کشیده اند و بعلمت منقصت خویش استعداد بسیار از استعداد
 راضع ساخته اند و بشومی برودت صحبت و حرارت طلب طالبان را زایل گردانیده اند
 فاضل و افاضل و افاضل و افاضل این تخیل کمال و این توهم وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سادگان
 مجذوب نرسیده و بیشتر است زیرا که بتدی و منتهی در صورت جذب متشاکرند و بطاهر و عشق و محبت
 مستجابی اگر چنی الحقیقت با یکدیگر مناسبت ندارند و احوال یکدیگر از هم در کعبه است
 چه نسبت خاک را با عالم پاک به در ابتدا هر چه هست معلول است و بر عرض محمول دور از تمامیت

در حقایق لغات هفت صدم سلسله است

این کتب در کتابخانه
 جامع مسجد جامع
 کتبی خطی و چاپی
 موجود است
 در کتابخانه
 جامع مسجد جامع
 کتبی خطی و چاپی
 موجود است

سبح است بر آن حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مشتاق
 سعوری و این مشابہت ظاهری باعث آن تحمیل می شود و چون در طریقه علویه لقبندیه جذب بر
 سلوک مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این هم تحمیل و این
 نوع توهم بسیار است و جمیع راهم از ایشان که احوال منقلبیه در مقام جذب حاصل میشود و از آنجا بحال
 سیر و قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد الی انکار مد و بان تقلبات خود را مجذوب
 ساکب میدانند بجز طاف از قریب یافت که فقره چند نوشته شود و در بیان حقیقت جذب و سلوک و ترقی و پیا
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص متمیز هر یک از دیگر و ترقی در میان جذب مبتدی جذب
 سستی و حقیقت تعامیمیل و انشاء و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد یعنی الحق و بیطیل
 کب اطل و کب کبره لطفی موانع + فاش کجست فیله یحسن تکو فیغه سبجانده و هو سبجانده
 کبیل و نعم الملکونی و نعم الکیلی این مکتوب مشتمل است بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول
 بیان معارفی که بمقام جذب متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه تعلق بسلوک ارد و خاتمه بیان
 معنی علوم و معارف متفرقه است که طال بان را در استن آنها کاشیه المنفعت است مقصد اول
 بیان مجذوبان سلوک تمام با کرده هر چند جذب قوی داشته باشد و از هر راهی که متجرب شوند
 در عمل جز اگر از باب قلوب اند به سلوک و تکریر نفس از مقام قلب نمیتوانند گذشت و بقلب قلب
 سیرت انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصل
 نفس با روح درین مقام متفرج است و خلقت بان درین تعامل مختلط با کلبه و صیقلی تمام قلب
 بر آمدن و بقلب قلب پریشان و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بے تخلص روح از نفس
 بر آید ترقیه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی منصور نیست مادم
 که این هر دو فی حقیقت مجتمع اند حقیقت جامع قلبیه محکم و برپاست انجذاب خالص روحی منصور
 است و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد و تحقق سیر فی امدد

سبح است بر آن حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مشتاق
 سعوری و این مشابہت ظاهری باعث آن تحمیل می شود و چون در طریقه علویه لقبندیه جذب بر
 سلوک مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این هم تحمیل و این
 نوع توهم بسیار است و جمیع راهم از ایشان که احوال منقلبیه در مقام جذب حاصل میشود و از آنجا بحال
 سیر و قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد الی انکار مد و بان تقلبات خود را مجذوب
 ساکب میدانند بجز طاف از قریب یافت که فقره چند نوشته شود و در بیان حقیقت جذب و سلوک و ترقی و پیا
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص متمیز هر یک از دیگر و ترقی در میان جذب مبتدی جذب
 سستی و حقیقت تعامیمیل و انشاء و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد یعنی الحق و بیطیل
 کب اطل و کب کبره لطفی موانع + فاش کجست فیله یحسن تکو فیغه سبجانده و هو سبجانده
 کبیل و نعم الملکونی و نعم الکیلی این مکتوب مشتمل است بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول
 بیان معارفی که بمقام جذب متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه تعلق بسلوک ارد و خاتمه بیان
 معنی علوم و معارف متفرقه است که طال بان را در استن آنها کاشیه المنفعت است مقصد اول
 بیان مجذوبان سلوک تمام با کرده هر چند جذب قوی داشته باشد و از هر راهی که متجرب شوند
 در عمل جز اگر از باب قلوب اند به سلوک و تکریر نفس از مقام قلب نمیتوانند گذشت و بقلب قلب
 سیرت انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصل
 نفس با روح درین مقام متفرج است و خلقت بان درین تعامل مختلط با کلبه و صیقلی تمام قلب
 بر آمدن و بقلب قلب پریشان و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بے تخلص روح از نفس
 بر آید ترقیه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی منصور نیست مادم
 که این هر دو فی حقیقت مجتمع اند حقیقت جامع قلبیه محکم و برپاست انجذاب خالص روحی منصور
 است و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد و تحقق سیر فی امدد



اندکی پس چون روح متعلق بدن است موجه قلبی حاصل میشود که جامع توجه نفس روح است و شکست
 که توجه روحی در توجه قلبی مندرج است آن توجه روحی که منتحبیان را است بعد از فناست روح است
 و بقائے او بوجو و حقیقی که بقایه باشد است و توجه روحی که در ضمن توجه قلبی است بلکه توجه
 روح که پیش از تعلق به بدن بود نیز توجه است که با وجود مستی روح است که فنا با و راه نیافته است و
 فرق در میان توجه روح با وجود مستی روح و توجه روح با فناست روح بسیار است پس نهایت گفتن آن
 توجه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجه روح است که در نهایت همین توجه میماند پس پس مراد
 از اندراج نهایت در بدایت اندراج صدوت نهایت است در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج بود
 بدایت محال است تواند بود که حدیث ایشان لفظ صدوت برای ترغیب طلبه این طریق بوده باشد
 و الحقیقة ما حقیقت یعون الله تعالی و سابقان که اسجد آب ایشان بنه تغل کسبت ملک متوجه
 و حضور آمده اند آن اجذاب نیز قلبی است و اثر است از توجه سابق روح که با کمال بواسطه تعلق
 سابق زائل شده است نسبت تعلق از برای ظهور توجه سابق جماعه راست که بواسطه این تعلق توجه
 سابق را فراموش کرده اند کسب گویند از برای تنبیه بر توجه سابق است و ذکر است مرآن دوست
 گم شده را لیکن نسیان توجه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد و اندچه نسیان توجه سابق
 بالکلیه از توجه کلی متوجه کتبه بالفعل و گم شدن در آن خیر میسر مد و عدم نسیان توجه نه چنین است غایب
 مافی الباب و سابقان آن توجه شمول و سرمان در کلیه ایشان پیدای کند و بدن ایشان نیز عجز
 روح شان میگیرد و کما هو شأن العجبی بدن المثلین آن فرق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان
 در رنگ فرق میان حقیقت شی و صورت شی است کما هو الظاهر کما به آرسه محبان
 و مردان کامل را این هم شمول نیز متحقق است لیکن کالذوق است و انمی نیست شمول دائمی حقیقت
 محبوبان است به معرفت به مجذوبان از باب تلوب چون در مقام قلب تکلیف و رسیدن پدید
 کنند و معرفتی و صحیح که ناسب آن مقام است ایشان را میسر شود و میگویند که طالبان را

تا در رسانند و در صحبت ایشان انجذاب و محبت قلبی جامع طلاکب حاصل شود هر چند از ایشان کمال
 نرسند چنانچه ایشان خود بجهت کمال نرسیده اند و دیگر بر او واسطه حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است
 که از ناقص کمال نیامد افادۀ ایشان هر قدر که باشد بیش از افادۀ آریاب سلوک است هر چند پهنایت
 سلوک رسد و جذب مستحقان پیدا کند آنگاه مقام تملکشان را بطریق غیر عن الله بالذکر فرو نیاوردند با
 چه مستحق غیر جمیع عالم تملک و افادۀ ندرود او را بعالم نسبتی و توجه نماندۀ افادۀ تواند نمود و شیخ معتاد
 که در برنج مے گویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت که مقام قلب است فرو آمده است و از هر دو
 جهت روح و نفس حفظی و آفریننده است از جهت روح از فزونی استفاده میکند و از جهت نفس با وجود
 توفیق افادۀ مے نماید زیرا که او را توجه حق سبحانه و تعالی با توجه خلق جمع شده است که روح کدام حجاب و دیگر نیست
 پس افادۀ و استفاده معًا او را حاصل است بعضی از شیخ ازین برزخیت برزخیت بین الخلق و اسحق میخوانند
 و شیخ برنج را جامع بین آتش بیدار و آتش سرد پویشیده مانند کاین هم برزخیت که بنا آنگ بر سر است
 و این مقام شمی که بنام آن بر صحر است نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح
 مشرب است و همان اندراج منشأ شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر
 جدا است پس آنچه شکر را در آن گنجایش نباشد بلکه آنچه همه صحر است که در سبب مقام عترت است و هذلول
 شیخ کمال را چون در مقام قلب فردوی آرد بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا می کند و واسطه
 حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجذوب شکر نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت
 دارد و توجه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه سلبی باشد نیز نصیبی برست و رده
 است لاجرم راه افادۀ بروی کشاوه است بلکه گوئیم که گیت افادۀ مجذوب شکر بیش از گیت افادۀ
 مستحق جمیع است و کیفیت افادۀ مستحق زیاد از کیفیت افادۀ مجذوب است زیرا که مستحق جمیع را هر چند
 بعالم مناسبت پیدا شده است آنرا در صورت است فی الحقیقت مجذوب است منصف بزرگ اصل است
 بر نسبت یاد و این مجذوب مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله آفرین عالم است و باقی است

این مقام شمی که بنام آن بر صحر است نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح مشرب است و همان اندراج منشأ شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر جدا است پس آنچه شکر را در آن گنجایش نباشد بلکه آنچه همه صحر است که در سبب مقام عترت است و هذلول شیخ کمال را چون در مقام قلب فردوی آرد بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا می کند و واسطه حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجذوب شکر نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت دارد و توجه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه سلبی باشد نیز نصیبی برست و رده است لاجرم راه افادۀ بروی کشاوه است بلکه گوئیم که گیت افادۀ مجذوب شکر بیش از گیت افادۀ مستحق جمیع است و کیفیت افادۀ مستحق زیاد از کیفیت افادۀ مجذوب است زیرا که مستحق جمیع را هر چند بعالم مناسبت پیدا شده است آنرا در صورت است فی الحقیقت مجذوب است منصف بزرگ اصل است بر نسبت یاد و این مجذوب مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله آفرین عالم است و باقی است

برقائے کمال بان بقایاتی است پس ناچار طالبان بواسطه سنا سبت تحقیقی از مجذوب بیشتر فائدہ گیرند
 منتہی مرجع کتر لیکین افادہ مراتب کمالات ولایت مخصوص منتهی است پس لا جرم در کیفیت افادہ منتہی
 راجع باشد و ایضا منتہی رافی الحقیقت ہمت و توجہ نیست و مجذوب صاحب ہمت و توجہ است بہمت
 کمال طالب ہمیشہ سے بروہ چہ سچو کمال سادہ و ایضا نہایت توجہیکہ طالبان را از مجذوبان حاصل سے شود
 ہمان توجہ سابق روح است کہ فراموش کردہ بودند و صحبت شان سیا و ایشان آید بطریق اندراج و توجہ
 قلبی حاصل گشتہ بخلاف توجہیکہ در صحبت منتہیان پیدا میشود و توجہ جاوہر است کہ پیشتر اصلا موجود نہ
 و موقوف بود بر قنائے روح بلکہ بر قنائے او بود و حقیقی پس لابد توجہ اول سہل الحصول باشد و توجہ
 ثانی معتد لوجہ و ہر چہ سہل است بیشتر است ہر چہ معتد است کمتر ازینجا است کہ گفتہ اند کہ در تحصیل ہمت
 جدی شیخ معتد واسطہ نیست چنان نسبت اورا اول حاصل شدہ بود کہ بواسطہ نسیان بتنبیہ و توجہ
 محتاج گشتہ لہذا این شیخ را شیخ تعلیم میگیند شیخ تربیت و در جہت سئلوک اورا کے قطع منازل سلوک
 شیخ معتد در کار است و تربیت آن ضروری شیخ معتد را نشانید کہ این ہم مجذوب نکلن را با فادہ عام
 نیست بدہر دور مقام تکمیل شیخی نشانید چہ بعضے از طالبان باشند کہ استعداد ایشان بلند نامادہ باشد
 و قابلیت کمال تکمیل برود چہ تمام داشته باشند و صحبت این مجذوب اگر اکتفا سکتل کہ آن استعداد حاصل شود
 و ان قابلیت بر طرف گردد مثلاً زمینے کہ قابلیت تمام از براسے زراعت گندم داشته باشد اگر تخم
 گندم در ان زمین اندازند بار بار اندازہ استعداد سیکوی آرد و اگر در ان زمین تخم ردی گندم یا تخم نخود اندازند
 چہ حاصلے بار کہ شذوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ معتد اصاحت و رخصت او میدہد یعنی افادہ
 دروسے باید کہ افادہ اورا معتد سازد و بعضے قیود مثل ظہور سنا سبت طالب بطریق افادہ او
 و عدم اصاحت استعداد ان و صحبت او و عدم طغیان نفس او درین ریاست و اعتد چہ ہواے
 نفسانی ازوسے نائل شدہ است بواسطہ عدم تزکیہ نفس و چون معلوم کند کہ طالب ازوسے نہایت
 افادہ اورا ستیدہ دور استعداد طالب ہنوز قابلیت ترقی است باید کہ بوشے این معنی را ظاہر سازد و

طریق تکمیل
 سہل است
 توجہ اول
 سہل الحصول
 توجہ ثانی
 معتد لوجہ
 توجہ اول
 سہل الحصول
 توجہ ثانی
 معتد لوجہ
 توجہ اول
 سہل الحصول
 توجہ ثانی
 معتد لوجہ

مسئلہ ہنوز زمین سیکوی آرد و اگر در ان زمین تخم ردی گندم یا تخم نخود اندازند چہ حاصلے بار کہ شذوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ معتد اصاحت و رخصت او میدہد یعنی افادہ دروسے باید کہ افادہ اورا معتد سازد و بعضے قیود مثل ظہور سنا سبت طالب بطریق افادہ او و عدم اصاحت استعداد ان و صحبت او و عدم طغیان نفس او درین ریاست و اعتد چہ ہواے نفسانی ازوسے نائل شدہ است بواسطہ عدم تزکیہ نفس و چون معلوم کند کہ طالب ازوسے نہایت افادہ اورا ستیدہ دور استعداد طالب ہنوز قابلیت ترقی است باید کہ بوشے این معنی را ظاہر سازد و

سے آئندہ تو توجہ بقوتِ شے گستند و علم تاملج حیوۃ است و ارادہ
 تابع علم است و قدرت نیز ثابت شد چہ ارادت تخصیص احد المتقدّمین
 است این اعتبارات در ذوات آب بمنزلہ شیونات است
 اگر با وجود این اعتبارات صفات زائده و ذوات آب اثبات کردہ شود بمنزلہ صفات
 است بوجود زائده آب باعتبار اؤلئ الحی و عالم فقاو و مرید نمیتوان گفت از برای این اسمی
 ثبوت صفات زائده و رکار است پس آنچه در عبارت بعضی شایخ در اثبات اسمی مذکورہ از برای
 آب واقع شدہ است مبتنی آن عدم فرق است میان شیون و صفات و همچنین حکم نفی بوجود
 نیز محمول است بر عدم آن فرق و فرق دیگر در میان شیون و صفات آنست کہ مقام شیون کمبود
 قوی ایشان است و مقام صفات پنجمین است محمد رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ و سلم و اولیا
 کہ برت مہر سے اندر حضور ان الله تعالیٰ علیہم اجمعین وصول فیض ثانی ایشان را بتوسط شیونات
 و سایر انبیاء و جماعہ کہ بر ائمہ ام ایشانند صلوات اللہ تعالیٰ علیہم و علیٰ آلائہم و علیٰ صلوات
 آنست کہ وصول این فیض بلکہ فیض اول ہم ایشان را بتوسط صفات است پس گوئیم کہ اسکے یہ
 آن سرور است علی الصلوٰۃ و السلام و واسطہ وصول فیض و وہم است نفل شان العلم است و این
 شان جامع جمیع شیون اجمالی و تفصیلی است و آن نفل معبر بقابلت است و انست تعالیٰ و تقدس شان
 علم را بلکہ جمیع شیون اجمالی و تفصیلی را لیکن باعتبار شمول شان علم اینہا را باید دانست کہ این قابلیت
 اگرچہ برنخ است میان ذات عزت انہ و میان شان لعلم اما چون یک جهت او برنگ است
 و آن جهت ذات است تعالیٰ شانہ در برنخ نیز رنگ آن پیدا نمیشود پس آن برنخ برنگ است
 دیگر کہ شان لعلم است منصفی است پس ناچار آن را نفل آن شان گفته شد و ایضا نفل شے عبارت
 از ظهور شے است اگرچہ بیشتر و بیشتر باشد و مرتبہ دویم و چون حصول برنخ بعد حصول ظرفیت است
 لاجرم این برنخ در وقت تکالیف در تحت آن شان منکشف میشود پس باعتبار این ظهور تا باطل

علم تاملج حیوۃ است
 زائده و رکار است
 باعتبار اؤلئ الحی
 ان الله تعالیٰ علیہم اجمعین
 وصول فیض ثانی
 انبیاء و جماعہ
 انست تعالیٰ
 تقدس شان
 علم را بلکہ
 جمیع شیون
 اجمالی و تفصیلی
 است و آن نفل
 معبر بقابلت
 است و انست
 تعالیٰ و تقدس
 شان

طیبیت مناسب افتاده و طاعت از اولیاء الله که بر قدم او اند ^{صلی الله تعالی علیه و آله} و علیهم السلام
 و بارک اسمائے که از باب ایشان اند و وصول فیض ثانی ^{طیبت} لطال آن قابلیت جامع اند و کالتقل
 از مرآن ^{محل} را و از باب سائر انبیا صلوات الله تعالی و تسبیحاً ^{تسبیحاً} علیه و آله و واسطه وصول
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت اتصاف ذاتست ^{عز سلسله} که بصفت موجوده زائده و طاعت
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول
 فیض اول مرآن سرور علیه الصلوة والسلامه ^{و السلامه} قابلیت اتصاف ذاتست تعالی و تقدست
 مزجج صفات را گویا قابلیت که وسایل فیض سائر انبیا اند صلوات الله و برکات الله علیه تسبیحاً
 و علیهم السلام ^{طیبت} این قابلیت جامع اند و کالتفصیل اند ^{مرآن} جامع محل او طاعت که بر قدم آن سرور
 علیه و علیهم السلام الصلوة و الخیرة و وسایط وصول فیض اول نیز ایشان را ^{راجه} است که صفات
 محمیان را وسایل وصول فیض اول بعد از وسایط وصول فیض ثانی بخلاف دیگران است
 بعضی از مشایخ قدس سره ^{قدس سره} تعالی ^{امیر} که در باب حضرت علی الصلی علیه و آله و سلم و قابلیت اتصاف
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بمقام شیون و الله تعالی
 و کماله ^{کماله} است پس محض شد که رب آن حضرت علی الصلی علیه و آله و سلم و الخیرة ^{رب} است
 هم در مقام شیون و هم در مقام صفات و واسطه وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول
 فیض مراتب کالات ولایت آن حضرت علی الصلی علیه و آله و سلم از ذاتست ^{بنیت} است ^{مقام} از ذاتست
 تفریق ^{تفریق} است اعتبار زیادتی در ایشان از مرتبه ذات عقل است ^{تفریق} ابتدا ^{تفریق} ذاتی مخصوص او گشت و کمال
 تابعان او چون از راه او فیض بگیرند ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه
 صفاتی در میان است و صفات موجوده زائده موجودند ^{مقام} در میان افتاد و بجای صفاتی نام
 ایشان گشت باید دانست که قابلیت اتصاف هر چند اعتبار است وجود زائده ^{مقام} و صفات موجود
 اند قابلیت اینها ^{تفریق} است در رنگ براندر میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

طاعت از اولیاء الله که بر قدم او اند
 و بارک اسمائے که از باب ایشان اند
 و وصول فیض ثانی
 لطال آن قابلیت جامع اند
 و کالتقل از مرآن
 را و از باب سائر انبیا
 صلوات الله تعالی و تسبیحاً
 علیه و آله و واسطه وصول
 فیض اول و ثانی ایشان
 را قابلیت اتصاف ذاتست
 که بصفت موجوده زائده
 و طاعت که بر قدم ایشانند
 از باب ایشان صفات است
 در حق وصول فیض اول و ثانی
 و واسطه وصول فیض اول
 مرآن سرور علیه الصلوة
 والسلامه قابلیت اتصاف
 ذاتست تعالی و تقدست
 مزجج صفات را گویا
 قابلیت که وسایل فیض
 سائر انبیا اند صلوات
 الله و برکات الله علیه
 تسبیحاً و علیهم السلام
 این قابلیت جامع اند
 و کالتفصیل اند جامع
 محل او طاعت که بر
 قدم آن سرور علیه و
 علیهم السلام الصلوة
 و الخیرة و وسایط
 وصول فیض اول نیز
 ایشان را است که
 صفات محمیان را
 وسایل وصول فیض
 اول بعد از وسایط
 وصول فیض ثانی
 بخلاف دیگران است
 بعضی از مشایخ
 قدس سره تعالی
 که در باب حضرت
 علی الصلی علیه و آله
 و سلم و قابلیت
 اتصاف ساخته اند
 نشان آن عدم فرق
 میان شیون و صفات
 بلکه عدم علم است
 بمقام شیون و الله
 تعالی و کماله است
 پس محض شد که رب
 آن حضرت علی الصلی
 علیه و آله و سلم و
 الخیرة است هم در
 مقام شیون و هم در
 مقام صفات و
 واسطه وصول هر دو
 فیض است و نیز
 معلوم گشت که
 وصول فیض مراتب
 کالات ولایت آن
 حضرت علی الصلی
 علیه و آله و سلم
 از ذاتست است
 تفریق است اعتبار
 زیادتی در ایشان
 از مرتبه ذات عقل
 است ابتدا ذاتی
 مخصوص او گشت و
 کمال تابعان او
 چون از راه او
 فیض بگیرند ایشان
 را نیز ازین مقام
 شرفی بدست آمد و
 دیگران را چون
 واسطه صفاتی در
 میان است و صفات
 موجوده زائده
 موجودند در میان
 افتاد و بجای
 صفاتی نام ایشان
 گشت باید دانست
 که قابلیت اتصاف
 هر چند اعتبار است
 وجود زائده و
 صفات موجودند
 اند قابلیت اینها
 است در رنگ براندر
 میان ذات و صفات
 بلکه میان شیون
 صفات

عاشق بر حسب رتبه مرتبی هم مرتب است و این وقت و سبب سیرت بر وی در آسمان من سبب است و عظیم
کون ادا وصل منزلتین که خولت نشناخیزد جز الله و روح لا هله و روح لا یفسده و فی محرم السلطان علی الصلوة والسلام ان است
حکمت که باقی است یعنی در بیستون - بهذا الحديث بلغنا کتاب الملکة الصوفیة تکتب فی ۱۲ المهر لایه سنه

لین مع الله وقت مراد وقت نه این تجلی برقی است زیرا که این تجلی در حق آن سرور که باو ش
 مراد است **عَلَى الصَّلَاةِ وَالسَّلَامَةِ** و اما است بلکه نوعی از خصوصیت درین تجلی و اما است
 که آن بسبب قلت واقع است حکما لا یخفوا علی الله بابه **معرفت** مشایخ قدس الله تعالی
 آنرا از هم در بیان حدیث **لین مع الله وقت** که استمعنی فیها ملک مقرب است که آنچه محم
 و طوائفه اند جمع او وقت وقت استمرار او نموده اند و جمع دیگر بر قدرت وقت قائل گشته اند
 و حق آنست که با وجود استمرار وقت و در نیز متحقق است حکما یعنی لا یستأثر الله انفا و در این
 متحقق آن وقت نامور و در وقت ادا نماز است و بهمانا که آن سرور علی الصلوة والسلام در حدیث
قوله عینی فی الصلوة بان اشارت فرموده است و ایضا آن سرور فرموده علی الصلوة والسلام و الخیر
أقرب ما یكون العبد من التراب فی الصلوة وقال تبارک و تعالی و اصغر ما قدره پس در هر
 وقتی که قرب آبی جگشانه بیشتر است گنجایش غیر در آن وقت منتفی نراست و آنچه بعضی از مشایخ
 الله تعالی آنرا فرموده است و از قوت حال خود و استمرار آن چنین خبر داده است **حیث قال**
تعالی فی الصلوة حکما قبل الصلوة قال لا یستأثر الله انفا و فیها یلک النفس الذکر و فیها یلک النفس الذکر
 و کلامی که باید دانست که استمرار وقت متحقق است سخن در آنست که با وجود استمرار حالتی نامور
 بهم واقع است یا نه جمع را که بر قدرت وقت اطلاع نداده اند یعنی آن قائل گشته اند و جمع دیگر را
 که ازان مقام بهره داده اند بان اعتراف نموده اند و الحق کس را که بطفیل آنحضرت علیها الصلوة
 و الخیر و در تمام جمیعت دادماند و از دولت قرب آن شریفی ارزانی داشته اند اقل قلیل اند و در حق
 الله سبحانه و تعالی که **به نصیب استین هذا المقام من محمد علیه کلن الله الصلوة والسلام و الخیر**
معرفت مشایخ از باب صفات و علوم و معارف مجذوبان نزد یکند و از دولت و شرف
 هر دو شان نیز یک رنگ چه هر دو از از باب قلوب اند **حاکم** مما فی کتاب از باب صفات از تفصیل
 مطلع اند بخلاف مجذوبان و ایضا از باب صفات بواسطه سلوک و عروج بفقو قرب بیشتر و از اند

مشایخ قدس الله تعالی
 وقت مراد وقت نه این تجلی برقی است زیرا که این تجلی در حق آن سرور که باو ش
 مراد است
 که آن بسبب قلت واقع است حکما لا یخفوا علی الله بابه
 آنرا از هم در بیان حدیث
 و طوائفه اند جمع او وقت وقت استمرار او نموده اند و جمع دیگر بر قدرت وقت قائل گشته اند
 و حق آنست که با وجود استمرار وقت و در نیز متحقق است حکما یعنی لا یستأثر الله انفا و در این
 متحقق آن وقت نامور و در وقت ادا نماز است و بهمانا که آن سرور علی الصلوة والسلام در حدیث
 قوله عینی فی الصلوة بان اشارت فرموده است و ایضا آن سرور فرموده علی الصلوة والسلام و الخیر
 أقرب ما یكون العبد من التراب فی الصلوة وقال تبارک و تعالی و اصغر ما قدره پس در هر
 وقتی که قرب آبی جگشانه بیشتر است گنجایش غیر در آن وقت منتفی نراست و آنچه بعضی از مشایخ
 الله تعالی آنرا فرموده است و از قوت حال خود و استمرار آن چنین خبر داده است
 تعالی فی الصلوة حکما قبل الصلوة قال لا یستأثر الله انفا و فیها یلک النفس الذکر و فیها یلک النفس الذکر
 و کلامی که باید دانست که استمرار وقت متحقق است سخن در آنست که با وجود استمرار حالتی نامور
 بهم واقع است یا نه جمع را که بر قدرت وقت اطلاع نداده اند یعنی آن قائل گشته اند و جمع دیگر را
 که ازان مقام بهره داده اند بان اعتراف نموده اند و الحق کس را که بطفیل آنحضرت علیها الصلوة
 و الخیر و در تمام جمیعت دادماند و از دولت قرب آن شریفی ارزانی داشته اند اقل قلیل اند و در حق
 الله سبحانه و تعالی که
 معرفت مشایخ از باب صفات و علوم و معارف مجذوبان نزد یکند و از دولت و شرف هر دو شان نیز یک رنگ چه هر دو از از باب قلوب اند
 مطلع اند بخلاف مجذوبان و ایضا از باب صفات بواسطه سلوک و عروج بفقو قرب بیشتر و از اند

که از آن سرور صفات عظیم است

مشایخ قدس الله تعالی
 وقت مراد وقت نه این تجلی برقی است زیرا که این تجلی در حق آن سرور که باو ش
 مراد است
 که آن بسبب قلت واقع است حکما لا یخفوا علی الله بابه
 آنرا از هم در بیان حدیث
 و طوائفه اند جمع او وقت وقت استمرار او نموده اند و جمع دیگر بر قدرت وقت قائل گشته اند
 و حق آنست که با وجود استمرار وقت و در نیز متحقق است حکما یعنی لا یستأثر الله انفا و در این
 متحقق آن وقت نامور و در وقت ادا نماز است و بهمانا که آن سرور علی الصلوة والسلام در حدیث
 قوله عینی فی الصلوة بان اشارت فرموده است و ایضا آن سرور فرموده علی الصلوة والسلام و الخیر
 أقرب ما یكون العبد من التراب فی الصلوة وقال تبارک و تعالی و اصغر ما قدره پس در هر
 وقتی که قرب آبی جگشانه بیشتر است گنجایش غیر در آن وقت منتفی نراست و آنچه بعضی از مشایخ
 الله تعالی آنرا فرموده است و از قوت حال خود و استمرار آن چنین خبر داده است
 تعالی فی الصلوة حکما قبل الصلوة قال لا یستأثر الله انفا و فیها یلک النفس الذکر و فیها یلک النفس الذکر
 و کلامی که باید دانست که استمرار وقت متحقق است سخن در آنست که با وجود استمرار حالتی نامور
 بهم واقع است یا نه جمع را که بر قدرت وقت اطلاع نداده اند یعنی آن قائل گشته اند و جمع دیگر را
 که ازان مقام بهره داده اند بان اعتراف نموده اند و الحق کس را که بطفیل آنحضرت علیها الصلوة
 و الخیر و در تمام جمیعت دادماند و از دولت قرب آن شریفی ارزانی داشته اند اقل قلیل اند و در حق
 الله سبحانه و تعالی که



و در بیان این که در این کتاب آمده است که هر که از نعمت حق خود خیر داده است مردش لامکانیت قلب بوده باشد چه مکانی هر چند وسیع است آن تا نکستش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیت هر زمین و جزیب لامکانی که رحمت حکم دانه خردن بل اقل بلکه گوئیم این قلب چونکه محل تجلی انوار قدم شده است بلکه بقای بقایم یافته عرش و عرش اگر در واقعند خود و منلاشی گردند و اثرش از بیجا باقی نماند کما قال سید الطائفة فی هذا المقام ان تعدت اذا اقتربت بالقلوب لم یبق له اثر این لباس است یکا که خاص بر بقیه روض و خوشه اند ما که نیز این خصوصیت ندارد و در عمل دائره مکانند و تصفیح بچونند لاجرم انسان خلیفه حرم آمد جعل سلطان که بصورت شیخ خلیفه شمس است تا بر صورت شیخ مخلوق نباشد و شیخ شمس را شاید و مخالفت را شاید عمل با امانت اصل خود تواند کرد و کما قال عطاء الله

الکرام طابا له + قال تبارک و تعالی انقلصت الایمانه علی السموات و الارض و البحار فابین ان یجلیها او اشفقن منها و حملها الایمان ان الله کان ظاهرا و باهرا و کما قال فی قوله علی نفسه یحیی من یجود و یتوابع یجود ان اول حکما کتب لیه سنن شیخ لا یجوز ان ادراک یعلق بالمفصود و لا یعلق بالشیء الا بالعلوب بیل الجزع عن الایمان فی ذلک المرطن ادراک و الاعتراف بالجهل معرفه انهم معرفه بالله استکبرهم تخذیرا فیه تمسب اگر در بعض عبارات لفظی که منظر فیه به نظر و قیبه است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود محل بر تنگی میدان عبارت می آید که در دو مراد کلام را مطابقت آرائی علماء اهل سنت میباشد معرفت عالم پیغمبر و کسب بیظان بر آنها و صفات الهیه است تعالی شانند و مرایا و کلمات و اتمیه او سبحانه و تعالی و او سبحانه و تعالی گفته بود و کمون و ستر بود و مخزون خواست که از خطا بلاء عرض دهد و از اجمال تفصیل آرد و عالم را افرینا و دلالت کند بر اصل خویش و علامت باشد بر حقیقت خود پس عالم را باصل نعتی چون هیچ نسبت نیست الا آنکه عالم مخلوق است

و در بیان این که در این کتاب آمده است که هر که از نعمت حق خود خیر داده است مردش لامکانیت قلب بوده باشد چه مکانی هر چند وسیع است آن تا نکستش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیت هر زمین و جزیب لامکانی که رحمت حکم دانه خردن بل اقل بلکه گوئیم این قلب چونکه محل تجلی انوار قدم شده است بلکه بقای بقایم یافته عرش و عرش اگر در واقعند خود و منلاشی گردند و اثرش از بیجا باقی نماند کما قال سید الطائفة فی هذا المقام ان تعدت اذا اقتربت بالقلوب لم یبق له اثر این لباس است یکا که خاص بر بقیه روض و خوشه اند ما که نیز این خصوصیت ندارد و در عمل دائره مکانند و تصفیح بچونند لاجرم انسان خلیفه حرم آمد جعل سلطان که بصورت شیخ خلیفه شمس است تا بر صورت شیخ مخلوق نباشد و شیخ شمس را شاید و مخالفت را شاید عمل با امانت اصل خود تواند کرد و کما قال عطاء الله

الکرام طابا له + قال تبارک و تعالی انقلصت الایمانه علی السموات و الارض و البحار فابین ان یجلیها او اشفقن منها و حملها الایمان ان الله کان ظاهرا و باهرا و کما قال فی قوله علی نفسه یحیی من یجود و یتوابع یجود ان اول حکما کتب لیه سنن شیخ لا یجوز ان ادراک یعلق بالمفصود و لا یعلق بالشیء الا بالعلوب بیل الجزع عن الایمان فی ذلک المرطن ادراک و الاعتراف بالجهل معرفه انهم معرفه بالله استکبرهم تخذیرا فیه تمسب اگر در بعض عبارات لفظی که منظر فیه به نظر و قیبه است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود محل بر تنگی میدان عبارت می آید که در دو مراد کلام را مطابقت آرائی علماء اهل سنت میباشد معرفت عالم پیغمبر و کسب بیظان بر آنها و صفات الهیه است تعالی شانند و مرایا و کلمات و اتمیه او سبحانه و تعالی و او سبحانه و تعالی گفته بود و کمون و ستر بود و مخزون خواست که از خطا بلاء عرض دهد و از اجمال تفصیل آرد و عالم را افرینا و دلالت کند بر اصل خویش و علامت باشد بر حقیقت خود پس عالم را باصل نعتی چون هیچ نسبت نیست الا آنکه عالم مخلوق است

و در بیان این که در این کتاب آمده است که هر که از نعمت حق خود خیر داده است مردش لامکانیت قلب بوده باشد چه مکانی هر چند وسیع است آن تا نکستش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیت هر زمین و جزیب لامکانی که رحمت حکم دانه خردن بل اقل بلکه گوئیم این قلب چونکه محل تجلی انوار قدم شده است بلکه بقای بقایم یافته عرش و عرش اگر در واقعند خود و منلاشی گردند و اثرش از بیجا باقی نماند کما قال سید الطائفة فی هذا المقام ان تعدت اذا اقتربت بالقلوب لم یبق له اثر این لباس است یکا که خاص بر بقیه روض و خوشه اند ما که نیز این خصوصیت ندارد و در عمل دائره مکانند و تصفیح بچونند لاجرم انسان خلیفه حرم آمد جعل سلطان که بصورت شیخ خلیفه شمس است تا بر صورت شیخ مخلوق نباشد و شیخ شمس را شاید و مخالفت را شاید عمل با امانت اصل خود تواند کرد و کما قال عطاء الله

الکرام طابا له + قال تبارک و تعالی انقلصت الایمانه علی السموات و الارض و البحار فابین ان یجلیها او اشفقن منها و حملها الایمان ان الله کان ظاهرا و باهرا و کما قال فی قوله علی نفسه یحیی من یجود و یتوابع یجود ان اول حکما کتب لیه سنن شیخ لا یجوز ان ادراک یعلق بالمفصود و لا یعلق بالشیء الا بالعلوب بیل الجزع عن الایمان فی ذلک المرطن ادراک و الاعتراف بالجهل معرفه انهم معرفه بالله استکبرهم تخذیرا فیه تمسب اگر در بعض عبارات لفظی که منظر فیه به نظر و قیبه است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود محل بر تنگی میدان عبارت می آید که در دو مراد کلام را مطابقت آرائی علماء اهل سنت میباشد معرفت عالم پیغمبر و کسب بیظان بر آنها و صفات الهیه است تعالی شانند و مرایا و کلمات و اتمیه او سبحانه و تعالی و او سبحانه و تعالی گفته بود و کمون و ستر بود و مخزون خواست که از خطا بلاء عرض دهد و از اجمال تفصیل آرد و عالم را افرینا و دلالت کند بر اصل خویش و علامت باشد بر حقیقت خود پس عالم را باصل نعتی چون هیچ نسبت نیست الا آنکه عالم مخلوق است

چه کار دارد به معرفت **محل تابان آن سرور** و **اعلیٰ العینین** و **السکامه** و **الحقیقه** اگر چه بواسطه
 اتباع آنحضرت علیه السلام و **تکلمه و الحقیقه** از تجلی ذات که بالاصالة خاصه آنحضرت است
 علیه السلام و **تکلمه نصیبت** و سایر انبیا را **علیقت** و **تکلمه الصلوات** و **التفاتی** و **التکلیف**
 تجلیات صفات است و تجلی ذات اشرف است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا را **صل**
تیت و **علیهم السلام** و **القیات** و **تجلیات صفات مراتب قرب** حاصل است که **محل تابان** این
 است را نیست با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت **تمثلاً** شخصی بجهت جمال آفتاب **مراج** و **عروج**
 طے کرده با **آفتاب** برسد و در میان آفتاب و او غیر از **ملی** برقیقی **نماند** و شخصی دیگر با وجود
 ذات آفتاب و **عروج** آن مراتب **ماجز** است هر چند میان او و آفتاب **مالی** در میان نیست
 شک نیست که **شخص** اقل نزدیکتر است با آفتاب و **مالیت** است بکمال و **قیقه** او پس در هر که
 قرب بیشتر است و معرفت زیادتر **فاضلتر** است پس **فوج** ولی از اولیای این امت که **خبر** الامم است
 با وجود **افضلیت** **مغیر** خویش **مرتبه** هیچ نبی از انبیا نرسد اگر چه او را بواسطه متابعت **مغیر** خویش
 از مقام **آبه** **افضلیت** نصیبی حاصل شود **فضل** کلی انبیا است **اولیا** **تکلیفی** **انده** و **تکلیفی**
اخیر **اکلاک** **الحکم** **لله** **سبحانه** **علیه** **ذالک** **و علی** **جمیع** **تعمایه** **و الصلوة** **و السکامه** **و علی**
افضل **انبیایه** **و علی** **جمیع** **الانبیاء** **و المرسلین** **و الذلک** **کرم** **المقرین** **و علی** **المتقین**

علیه السلام است
 با همسایه نامت از
 تجلی ذات هیهت

علیه السلام است
 کل تابان از دولت
 با این علم الصلوات
 و تسبیحات

کلمه تابان
 و عروج

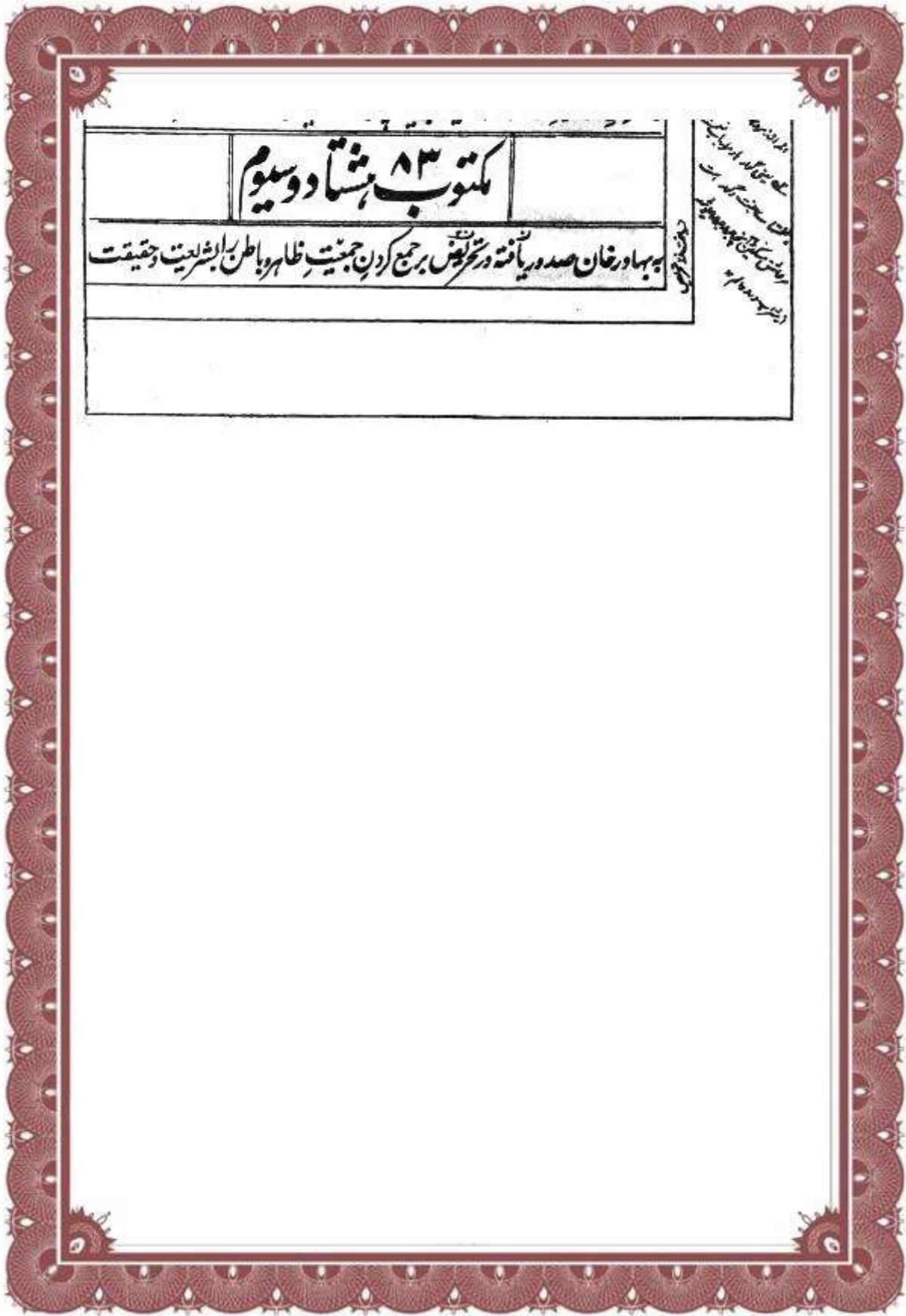
علیه السلام است
 و علی جمیع
 و الصلوات
 و السکامه

و السکامه
کتاب و وصفت نماز و ششم
 و الصلوات

بسیار بسیار بکپوری صدور یافته در منع از ادای صلوة نوافل جماعت مانند نماز عاشورا و شب
 و شبها غیره **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** الحمد لله الذي شرقتنا بمناجعة سيد
 المرسلين و حنبتنا عن انكساب المبتدعات في الدين و الصلوة و السكامة على من
 بنيت الصلاة و ترعة اعلام الهداية و كل اية الابرار و محبة الاختيار ابدان است که

این محافظت تا زمان وصول شیخ کامل محفل است بعد از آن تفویض مرادات خود است بان
 بزرگ و در رنگ سیت شدنت و دوست غشال فتائی اول فتائی فی شیخ است و آن فنا
 ثانیاً وسیله فتائی آمدی گردد و در آن روزی که چشم تست احوال به معبود تو برت اول
 نیز اگر طریق افاده دستفاده منبئی برنا سبت طرقتین است ابتدا طالب را بواسطه کمال
 و نامت و خاست مناسبتی بجانب اقدس عو سلطانه نیت برزخی ذی جہتین در کار است
 و آن شیخ کامل محفل است قوی ترین اسباب فتور و طلب انابت است شیخ ناقص که بسبب
 و جذب کار را تمام نکرده باشد شیخی خود را کشیده است طالب اصحبت او هم قائل است انابت
 او مرض مملک استعدا و بلند طالب را این چنین صحبت پرستی می آرد و از زوره جسیض می اندازد
 ششامریضیکه از طبیب ناقص دار و خورد دراز و یا مرض خودی گوشه و قابلیت از اکر مرض و ضلال
 می سازد و هر چت آن دار و در است و انخوی از تخیف بخشه انانی الحقیقت لغز ضررت این
 مریض اگر فضا طبیب حافظ برسد آن طبیب اول فکر از ال تاثیر آن دارومی نماید و سهلات مناسبت
 میفرماید بعد از زوال آن تاثیر فکر از ال مرض میکند و بطریق این بزرگواران قدس الله تعالی
 آنکه از هم بر صحبت است و بگفت و شنود کاری نمی کشاید بلکه سستی و طلب پیدای آرد احتمال
 دار و که بعد از چند گاه بجانب دلی و اگر میری واقع شود اگر جزیده خود را رسانند و مشافقت چیزی اخذ
 نموده بیعت باز گردند گنجایش آرد و زیاده برین تصدیع است بقية الاحوية للسؤل عنهما
 آنکه جنب شجیت پناهی معارف دست آگاهی میان شیخ تاج در آن صوبه مستقیم اند و بزرگ آنا
 استعدا و شمارا بطریق ایشان مناسبت کم است بل رابطه مناسبت حصول مطلوب معسر است
 و اگر کمتر شود که اگر گاه گاه چیزی از احوال خودی نوشته باشد تا بان تقریب ازین جانب چه چیز
 نوشته شود مناسبت چه سبب اخلاص ازین راه همواره در حرکت می باشد و انستلام

این شیخ کامل محفل است قوی ترین اسباب فتور و طلب انابت است شیخ ناقص که بسبب جذب کار را تمام نکرده باشد شیخی خود را کشیده است طالب اصحبت او هم قائل است انابت او مرض مملک استعدا و بلند طالب را این چنین صحبت پرستی می آرد و از زوره جسیض می اندازد ششامریضیکه از طبیب ناقص دار و خورد دراز و یا مرض خودی گوشه و قابلیت از اکر مرض و ضلال می سازد و هر چت آن دار و در است و انخوی از تخیف بخشه انانی الحقیقت لغز ضررت این مریض اگر فضا طبیب حافظ برسد آن طبیب اول فکر از ال تاثیر آن دارومی نماید و سهلات مناسبت میفرماید بعد از زوال آن تاثیر فکر از ال مرض میکند و بطریق این بزرگواران قدس الله تعالی آنکه از هم بر صحبت است و بگفت و شنود کاری نمی کشاید بلکه سستی و طلب پیدای آرد احتمال دار و که بعد از چند گاه بجانب دلی و اگر میری واقع شود اگر جزیده خود را رسانند و مشافقت چیزی اخذ نموده بیعت باز گردند گنجایش آرد و زیاده برین تصدیع است بقية الاحوية للسؤل عنهما آنکه جنب شجیت پناهی معارف دست آگاهی میان شیخ تاج در آن صوبه مستقیم اند و بزرگ آنا استعدا و شمارا بطریق ایشان مناسبت کم است بل رابطه مناسبت حصول مطلوب معسر است و اگر کمتر شود که اگر گاه گاه چیزی از احوال خودی نوشته باشد تا بان تقریب ازین جانب چه چیز نوشته شود مناسبت چه سبب اخلاص ازین راه همواره در حرکت می باشد و انستلام



مکتوب ہشتاد و سوم

بہ ماورغان صد و ریافتہ در شرح بعض بر جمع کردن جمعیت ظاہر و باطن بر ایشاعت و حقیقت

مکتوب ہشتاد و سوم
بہ ماورغان صد و ریافتہ در شرح بعض بر جمع کردن جمعیت ظاہر و باطن بر ایشاعت و حقیقت

بیتعلق العلم الراجحی سبحانه بیدایه تعالی بطرفی المصنوع لا یطریق الحاصل والله سبحانه اعلم
بمعرفة السائل وصلی الله تعالی علی سیدنا محمد وآله الطاهرين وسلم ربنا ربک والسلاوة والسلام

مکتوب صدوم (۱۰۱)

نیز بجلا حسن کشمیری صدور یافته در روز جمعه که کابلان را ناقص تصور کرده زبان اعتراض
ورازی نماینده آتش حق الله سبحانه کلمه و اصله بالکفر مفاد منه شریفه مولانا محمد صدیق
رسانیدند بجناب الله سبحانه که در افتادگان را فراموش نساخته اند مخاطبانی که نفس محسب
تظاہر ابر او نموده بودند فی الجمله بوضع بیست آرمی هر اعتراضی که نفس دارند در زمان انارگی
مسلم است اما بعد از حصول اطمینان مجال اعتراض نیست چه نفس درین موطن از حق سبحانه
راحتی و حق سبحانه از وی رضی پس او قرضی و مقبول است بر قبول اعتراض نمیرود و در او امر
حق است بجان زیر که حصول این دولت و در زمان تحلی با تکلان الله است ساحت شکر
او اذ اعتراض با پست فخرتان بلند است هر چه میگوریم با عاقد است بیت آگه از خویشین
چونیت چنین به چه خبر دارد از چنان چنین به لباس است که جاپلان از کمال جهل نفس
مسلطه را با انارگی تصور میکنند و احکام انارگی بطلان اجزای نمایند چنانکه کفار انبیاء علیهم
الصلوات و التسلیمات در رنگ ساز بشود بسته از کلمات نبوت انکار نموده اند عادت الله
سبحانه عن انک ارضی کل الاک کبر و انکار منا بعینهم علیهم الصلوات و التحیات

مکتوب صدوم (۱۰۲)

بلا نظر صدور یافت در بیان آنکه محسبم در قرض بسود مجموع مطلق است نه زیادتی فقط

عنه چند در باره حساب که در انکار این بزرگان در اول کتاب جان ایشان

لله ویدار است که نه
نه انی با کمال از ایداصت
ساده بل نادر است
چون الله در انکار
بند ۱۰
تشیخ ایداعی با ناید
تکلیف به سود شایسته
عسری انبیا و شایسته
بصدور حق و سبب است
نیز از انارگی
تکلیف و بزرگوار
او این است بجان ارم
بشتر تصور با طاعت
از او کمال تصور نمود
کونین غرض از انارگی
مورگین که از انارگی
نیز انی که از انارگی
موسسه فخر از انارگی
آن که انارگی از انارگی
صنوبر انارگی از انارگی
نیز انارگی از انارگی

کاملان را ناقص تصور کردید

والمعروف

لعل قال هذا قال الله
لا يظنون بالله ولا باليوم الآخر
وإن من لدن الله عذبا كبيرا
وإن من لدن الله عذبا كبيرا
وإن من لدن الله عذبا كبيرا

از بر آنست خواری ایشان وضع کرده است مقصود رسولی ایشان است و عزت و غلبه
اهل اسلام نسخ جو و هر که شوکت میجو و اسلام است به علامت حصول دولت اسلام
بفرض است با اهل کفر و عناد است با ایشان حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود ایشان را
بخش فرموده و در جاهست بر سر فرموده پس در نظر اهل اسلام میباید که اهل کفر چنین پندارند
و چون چنین پندارند و مانند لاجرم از صحبت ایشان پرهیز نمایند و در مجالست ایشان مشغول
چیزها از ایشان پرسیدن و بمقتضای علم انجیال کردن از کمال اغراض این دشمنان است
همچنانکه گفته است از ایشان طلب دروغ و عدا که بتوسط ایشان خواهد بود و حق سبحانه و تعالی در
کلام مجید خود میفرماید **وَمَا آتَاكُم مِّن شَيْءٍ فَذَكَرْهُ إِذْ ذُكِرْتُمْ بِهِ وَلَئِن كُنْتُمْ مِنْهُمْ
سُئِلْتُمْ فَمَاذَا قَالَ قَالُوا فَإِن جَاءَنَا السَّيِّئَاتُ مِنكُمْ فَانصُرْنَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ**
است اجابت را در آنجا چه احتمال آنقدر فساد لازم می آید که اغراض این سگان می افزاید ایشان
اگر عاقلان خواهند گردید و بدان خود را وسیله خواهند آورد و خیال باید کرد که کار با کجا میکشد و از مسلمانی بوسه
نیمانند عزیز فرموده است تا یکی از شما دیوانه نشود و مسلمانی نرسد و یوانگی حیات او در گذشتن است
از نفع و ضرر خود بوسط اعلائے کلمه اسلام با مسلمانی هر چه شود گوشت و گوشت و گوشت و گوشت و گوشت
مسلمانی است رضای خدای عزوجل است و رضای پیغمبر حبیب او علیه الصلوٰة و السلام
**وَالْحَقِّيَّةُ وَوَلَسَّ مَعْظِمُ تَرَاوِضًا مَعَالِيَتِ مَضِيَّتِهَا بِاللَّهِ مُجَاهَدَةً ذَبَابًا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا
وَبِحَقِّكَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ نَبِيًّا وَرَسُولًا مَصْرُوحًا بِمَرْيَمَ بَارِكْ بِهَا رَبِّمُ بَعَثَ فِي
أُمَّةٍ مِّن قَبْلِكَ عَلَىٰ آلِهِم مِّن الصَّلَاةِ أَفْضَلُهَا مِنَ النَّسْلِ لِمَا سَأَلْتِمْ كَمَا كَلَّمَا وَالسَّلَامُ
بِوَكَاةٍ إِخْرَاجُ الْحَاجَّةِ الرَّقِيقَةِ وَنَسْتِ بِطَرِيقِ إِجْمَالِ نَوْشَةِ نَوْشَةِ وَبِعَازِلِ
اگر توفیق فریق گشت مفصل تر ازین نوشتند ارسال خواهد گشت همچنانکه اسلام ضد کفر است آخرت
نیز ضد دنیا است و دنیا و آخرت جمع نشود ترک دنیا برود و نوع است نوعیست که از با حاکمان**

و اینست که گفته است از ایشان طلب دروغ و عدا که بتوسط ایشان خواهد بود و حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود میفرماید و اما آتاکم من شیء فذکره اذ ذکرتم به و لئن کنتم منم سئلتم فماذا قال قالوا فان جاءنا السیئآت منکم فانصرنآ ان کنتم مؤمنین
و اینست که گفته است از ایشان طلب دروغ و عدا که بتوسط ایشان خواهد بود و حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود میفرماید و اما آتاکم من شیء فذکره اذ ذکرتم به و لئن کنتم منم سئلتم فماذا قال قالوا فان جاءنا السیئآت منکم فانصرنآ ان کنتم مؤمنین
و اینست که گفته است از ایشان طلب دروغ و عدا که بتوسط ایشان خواهد بود و حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود میفرماید و اما آتاکم من شیء فذکره اذ ذکرتم به و لئن کنتم منم سئلتم فماذا قال قالوا فان جاءنا السیئآت منکم فانصرنآ ان کنتم مؤمنین

تعالی
بسم الله الرحمن الرحیم

طلبید اگر وقت ذکر گفتن صورت پیر به لکنت ظاهر شود از آن قبلی قلب باید برد و در قلب
نگاه داشته ذکر باید گفت میدانی که پیر کس است که از طریق وصول به جناب شمس
خداوندی جانشانه استفاه نمائی و در او با رعایت باورین طریق یابی مجرب و کلاه و واهی و شجره که
عزت شده است از حقیقت پیری و مری خارج است و در اصل رسوم و عادات مگر آنکه بمانند
اشیخ کمال و مشکل پست آری و به عقدا و اخلاص باورندگان نمائی احوال ثمرات و تلج و در صورت
نیز قوی است و بدانی که ثنات و واقعات شبانان اعتما و اعتبار نیست اگر کسی خود را و خواب
یا در واقع باو شاه وید یا قطب وقت یافتنی حقیقت چه چنین است بیرون خواب و واقع اگر
باو شاه شود یا قطب گردوستم است پس از احوال و مواجید هر چه در بسیاری واقعات ظاهر شود و گنج
اعتما و دار و آرا فلا و بدانی که نفع ذکر و ترتیب آثار بران مربوط با تبیان شریعت است پس او ای
تراخص و سنن و واجبات از محرم و مشتمه نیک احتیاط باید کرد و در تفسیر و کثیر بظن ارجاع باید نمود
و بمقتضای قوس اینها زنده گانی باید نمود و والسلام

طریق اولی است که در این کتاب مذکور است
طریق دومی است که در این کتاب مذکور است
طریق سومی است که در این کتاب مذکور است
طریق چهارمی است که در این کتاب مذکور است
طریق پنجمی است که در این کتاب مذکور است
طریق ششمی است که در این کتاب مذکور است
طریق هفتمی است که در این کتاب مذکور است
طریق هشتمی است که در این کتاب مذکور است
طریق نهمی است که در این کتاب مذکور است
طریق دهمی است که در این کتاب مذکور است

کتاب (۱۹۱) مکتوب صد و نود و یکم

بخان خانان صد و نمانده در زغیب بر متابعت انبیا علیهم السلام و السلامه و در بیان آنکه در
تکلیفات شرعی مراعات گیرم نام نموده اند و تخفیف نام نموده **الحکم الذی هدانا لهذا**
بیحد و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق سعادت ابدی
سعادت سمدی مربوط بتابعت انبیا است صلوات الله تعالی و تسلیاته سبحانه علی جمیعهم
تحت مارتکل انصلیهم مخصوصا اگر فرمانها رسال عبادت کرده شو و در باضات شاقه و محامدات
شعبه بجای آورده اگر بنو متابعت این بزرگواران متونمزد و و سچو کس نینجند و خواب نیمروز

طریق یازدهمی است که در این کتاب مذکور است
طریق بیستمی است که در این کتاب مذکور است

والمعرفت

کتاب فیض الحیاتی
تالیف مولانا ابوالحسن علی دہلوی
جلد اول
کتابخانه مولانا ابوالحسن علی دہلوی
لاہور

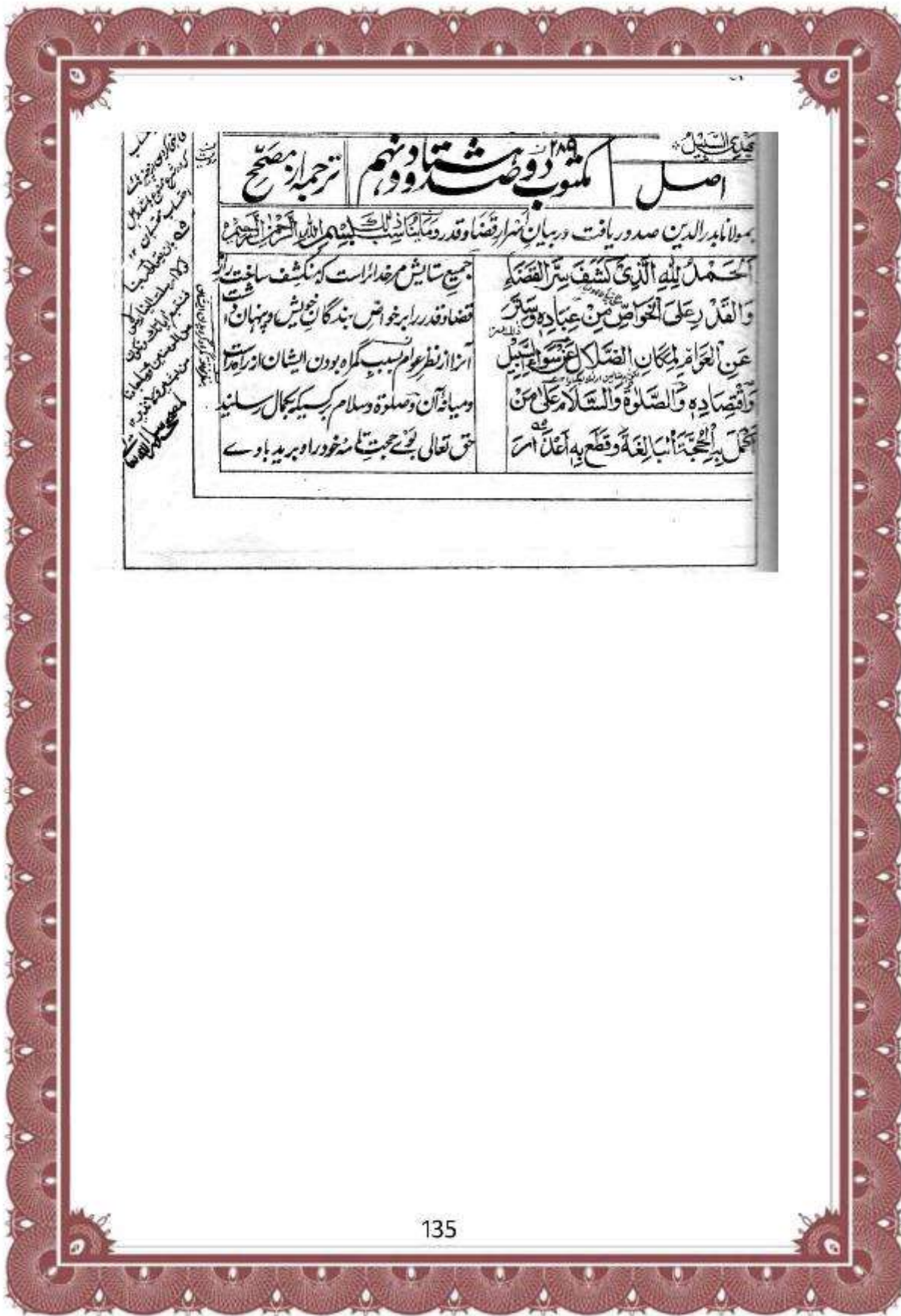
امقوض علم حضرت حق سبحانہ یسائت وکلماء وراسخان را غیر از ایمان بمتشابهات نصیب یافت و تاویلانی که علماء صوفیہ بیان کرده اند اخبار الاتی شان آن متشابهات نیست و از آنست که قابل استیسا باشد آن تاویلات را تصور نمیکرد و چنانچه عین القضاة و تاویل بعضی از تشابهات گفته شد از ایف لام میم الم خواسته که معنی درو است که لایح عشق و محبت است و امثال آن آخر کار چون حضرت حق سبحانہ و تعالی مجتنب فیض خود شده از تاویلات متشابهات را برین تقریظ ساخت و حد و کس او ان دریا شے محیط زمین است و او این کین کاشاوه گردانید و نیست که علماء و را سخا ترا نیز از تاویلات متشابهات نصیب و از سر است که کل الله الذی هدانا لهذا انه کاننا لکافرا کذا لان هدانا الله لقد جاهدت رسول ربنا بالحق تعیرت و قلع مسطوره را که طلب نموده بودند حواله حضور داشته از آن مقوله بیخ نمونشت چکنه ظلم معارف دیگر جاری گشت و معالجه کوشش بر معذ و رجواست و اشت و السلا و علیکم و علی سائرین اتبع الهدی و ال تزومت ابعه

مکتوب دولیت و مقاد و مقتم (۲۴۴)

بماعت الحی صدر یافت و در بیان علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین این علوم از علوم سابقه است که در توسط حال تحریر یافته بود و درین معرفت نهایت شهود و شهود نفسی است و معارفه که اخیر نوشته اند شهود و نفسی را در رنگ شهود افاتی بے حاصل نیست و راه انفس و آفاق شهود اثبات نموده بلکه نفس شهود را در واژه وصول دانسته اند و راه این آن علوم و معارف نوشته اند چنانکه این معنی از کتب و رسائل ایشان لایح است به جلان آشفد که الله تعالی که علم الیقین در ذات حق سبحانہ و تعالی عبارات از شهود آلمت است که وال اندر قدرت او تعالی و تقدس و شهود آن است و کتب انما فی کتب آشفده و محققه رفالی جز در سینه نفسی متصور نیست و آن جز در نفس پاکست نه شهود

بمعا حق الطرف و بیرون و خارج از راه شهود انفس و آفاق شهود و کتب انما فی کتب آشفده و محققه رفالی جز در سینه نفسی متصور نیست و آن جز در نفس پاکست نه شهود

مکتوب دولیت و مقاد و مقتم
تالیف مولانا ابوالحسن علی دہلوی
جلد اول
کتابخانه مولانا ابوالحسن علی دہلوی
لاہور



حمد السنين

اصل **کتاب دوشمتم و دهم** ترجمه از مصحح

مولانا میرالدین صدور یافت در بیان احوال قضا و قدر و مائتات و کتب بیهوده و الله اعلم بالصواب

<p>جميع ستايش من خدا راست که تکليف ساخت تقضا و قدر را بر خواست بندگان عيش و پنهان آزاد نظر علوم سبب گمراه بودن ایشان از راه و ميانه آن وصله و سلام که سبب کمال رسانيد حق تعالی بجهت من خود را و بر يد باد سے</p>	<p>الحمد لله الذي كشف ستر القصة والقدر على الخواص من عباده عن العارفين كان الضلال السوء السبيل واقصاده والصلوة والسلام على من أكمل به الحجة نأب الغاة وقطع به أغان</p>
--	--

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي كشف ستر القصة
والقدر على الخواص من عباده
عن العارفين كان الضلال السوء السبيل
واقصاده والصلوة والسلام على من
أكمل به الحجة نأب الغاة وقطع به أغان

أَبُو سَمِيحٍ الْأَشْعَرِيُّ بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ
 الْعَادِيَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَحُضُورِ الْفِعْلِ
 بِمَجْمُوعِ الْقُدْرَتَيْنِ وَقَدْ جُوزَ اجْتِمَاعُ
 الْمُرْتَبَيْنِ عَلَى أَنْوَاعٍ جَدِيدَةٍ
 فَتَحَلَّفَتَا بَيْنَ وَقَالَ الْقَاضِي أَبُو بَكْرٍ الْفَلَّاحُ
 بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ الْعَادِيَةِ فِي وَصْفِ
 الْفِعْلِ بِأَنْ يَجْعَلَ الْفِعْلَ مَوْصُوفًا
 بِشَيْءٍ كَوْنُهُ طَاعَةً وَمَعْصِيَةً وَالْمَعْتَدُ
 عِنْدَ الْعَبْدِ الضَّعِيفِ تَأْثِيرُ الْقُدْرَةِ
 الْعَادِيَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَفِي وَصْفِ
 مَعَادٍ إِذْ لَا مَعْنَى لِتَأْثِيرِ فِي الْوَصْفِ
 بِدُونِ التَّأْثِيرِ فِي الْأَصْلِ إِذْ الْوَصْفُ
 أَنْ يَكُونَ الْمَتَّعِضُ عَلَيْهِ لِكُنْهٍ مُخْتَلِجٍ إِلَى
 تَأْثِيرِهِ بِأَنْ يَكُونَ تَأْثِيرُ أَصْلِ الْفِعْلِ
 إِذْ وَجُودُ الْوَصْفِ زَائِدٌ عَلَى وَجُودِ
 الْأَصْلِ وَلَا يَحْتَدُّ وَفِي الْقَوْلِ
 بِالتَّأْثِيرِ أَنْ يَكُونَ كَمَا بَرَزَ لَكَ عَلَى
 الْأَشْعَرِيِّ إِذْ التَّأْثِيرُ فِي الْقُدْرَةِ
 أَيْضًا بِالْجَادِ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَمَا أَنَّ
 نَفْسَ الْقُدْرَةِ بِالْجَادِ تَعَالَى أَيْضًا

ابو سحاق اشعری بتاثير قدرت عادی در
 نفس فعل و حصول فعل مجموع قدرت و حضور فعل
 است اجتماع دو صورت را اثر واحد اما از دو جهت
 مختلف و قابل گشته است قاضی ابوبکر الفلاحی
 بتاثير قدرت عادی در وصف فعل بدین پنج
 که نصف گردانیده شود فعل مثلاً بوصف طاعت
 یا معصیت و نخست از نزد این بند و ضعیف تاثير
 قدرت عادی است در هر یک از نفس فعل و
 فعل چه تاثير قدرت عادی در وصف بدون
 تاثير و در اصل پنج معنی ندارد زیرا که وصف
 اثر همان اصل است و متفرع است بر آن اما
 محتاج است بتاثير زائد بتاثير اصل فعل
 بدین سبب که وجود وصف زائد است بر
 وجود اصل و پنج اشکال نیست در قول
 بتاثير قدرت عادی هر چند این قول بر
 اشعری گران خواهد آمد زیرا که وصف
 تاثير در قدرت عادی نیز باجود حق است
 سبحانه چنانکه نفس قدرت نیز باجود
 اوست تقالی

تفسیر
 فی شرح
 التلخیص
 فی شرح
 التلخیص

وَالْقَوْلُ بِتَأْيِيدِ الْقَدَرِ هُوَ الْأَقْرَبُ إِلَى
 الصَّوَابِ وَمَذْهَبُ الْأَشْعَرِيِّ مِنْ أَيْخُلٍ
 فِي كَاتِرَةِ الْبَابِ فِي الْحَقِيقَةِ إِذْ لَا اخْتِيَارَ
 عِنْدَهُ حَقِيقَةً وَلَا تَأْيِيدَ لِلْقَدَرِ سَرَفًا
 كَمَا دُنِيَ أَصْلًا عِنْدَهُ لِأَنَّ الْفِعْلَ
 الْأَخْتِيَارِيَّ عِنْدَ الْجَبَرِيَّةِ لَا يُسَبِّبُ
 إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً بَلْ حِجَازًا وَعِنْدَ
 الْأَشْعَرِيِّ يُسَبِّبُ إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً
 وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْأَخْتِيَارُ تَأْيِيدًا لِحَقِيقَةٍ
 لِأَنَّ الْفِعْلَ يُسَبِّبُ إِلَى قُدْرَةِ الْعَبْدِ
 حَقِيقَةً سَوَاءً كَانَتْ الْقُدْرَةُ مُؤَيَّدَةً
 وَكَوْنِي الْجُمْلَةِ كَمَا هُوَ مَذْهَبُ غَيْرِ
 الْأَشْعَرِيِّ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ أَوْ مَذْهَبُ
 حُضَاكُمَا هُوَ مَذْهَبُهُ وَبِهَذَا الْفَرْقِ
 يُمَيِّزُ مَذْهَبَ أَهْلِ الْحَقِّ عَنِ مَذْهَبِ
 أَهْلِ الْبَاطِلِ وَتَعْنِي الْفِعْلَ عَنِ الْفَاعِلِ
 حَقِيقَةً وَإِتْبَانَهُ لَهُ حِجَازًا كَمَا هُوَ
 مَذْهَبُ الْجَبَرِيَّةِ كَمَا مَحْضُ وَتَكَارُرًا
 عَنِ الصُّرُوفِ قَالَ صَلَاحُ بْنُ الْمُهَيْبِ
 وَمِنْ الْجَبَرِيَّةِ مَنْ قَالَ بَانَ الْفِعْلُ

وَقَوْلُ بِنَاءِ تَأْيِيدِ قُدْرَتِ عَادَةِ هَذَا هَذَا
 كَمَا نَزِدُ كَمَا هُوَ مَذْهَبُ الْأَشْعَرِيِّ
 فِي حَقِيقَتِهِ وَفِي دَائِرَةِ
 جَبَرِيَّةِ هُوَ نَزْدُ الْأَشْعَرِيِّ عِبْدُ الرَّائِي حَقِيقَةً
 حِجَازًا اخْتِيَارِيَّةً نِسْبَتِ وَقُدْرَتِ عَادَةِ هَذَا هَذَا
 حِجَازًا تَأْيِيدِيَّةً نَسْبَتِ نَزْدُ جَبَرِيَّةِ فِعْلِ اخْتِيَارِي
 بِنَاءِ حَقِيقَةً نِسْبَتِ كَرَاهِيَّةً بَلْ حِجَازًا
 وَنَزْدُ الْأَشْعَرِيِّ بِنَاءِ حَقِيقَةً نِسْبَتِ كَرَاهِيَّةً
 هَذَا هَذَا مَرَاوِرَ حَقِيقَةً اخْتِيَارِيَّةً حَالِ نِسْبَتِ
 نَزْدُ كَرَاهِيَّةً فِعْلِ نَزْدُ اِهْلِيَّةً نِسْبَتِ قُدْرَتِ عِبْدَةِ حَقِيقَةً
 نَسْبَتِ هَذَا هَذَا قُدْرَتِ فِي الْجُمْلَةِ مُؤَيَّدَةً هَذَا هَذَا
 چنانکه مذهب غیر اشعری است از اهل سنت
 یا مدار صرف چنانکه مذهب ویست و به
 همین فرق ممتاز گردند مذهب اهل حق
 از مذهب اهل باطل - و اما این که فعل
 را از فاعل باعث با حقیقت تعنی کردن
 و باعتبار مجاز از اثبات نمودن چنانکه قول
 جبریه است پس کفر است صریح و انکار
 است از بدایت صاحب تصحیف فرموده که
 بعضی از جبریه قائل اند باینکه صدر فعل از

له صاحبان
 من مذهب
 اشعری است
 فان و حقیقت
 حقیقت

نزد اشعری
 حقیقت

نزد اشعری
 حقیقت
 حقیقت
 حقیقت
 حقیقت

عبد صرف باعتبار ظاهر و مجاز است اما فی الحقیقه
 او را هیچ استیلاعت حاصل نیست و عبد در
 شجر است که چون متحرک گرداند او را با متحرک
 پس چون عبد مجبور محض است کاشی و این قول
 کفر است و هر که چنین اعتقاد کرد و کافر دید
 فرموده که در مذهب جبریه است قول ایشان
 نیست مریدگان را افعال علی الحقیقه ندو
 خیر و شر و هر چه میکنند پس فاعل آن
 همان حق است بجان و این قول نیز کفر است
 اگر گوی هر گاه قدرت عبد را در افعال
 تا تاثیر نیست و در امور احقیقه اختیار پس نزد
 اشعری افعال را بعد حقیقه نسبت کردن چنانچه
 وارد گویم هر چه قدرت را در افعال تا تاثیر
 مستحق نیست مگر این قدر است که حق سبح
 آن را از برای حصول افعال مبرا ساخته است
 بدین سبب که می آفرید حق تعالی افعال عباد
 را بعد از صرف کردن ایشان قدرت و امتیاز
 خود را در افعال بطریق جبری عادت -
 و نیز قدرت عبد علت عادی گشته است از
 برای حصول افعال پس ثابت شد

من العبد ظاهر و مجاز اما فی الحقیقه
 لا استطاعة لنا والعبد كاشجر اذا
 حركتها الريح تحركت فكذلك
 العبد مجبور كاشجر وهذا كفر
 من اعتقد هذا يصير كافرا وقال
 ايضا في مذهب الجبرية قولهم
 ان ليس للعباد افعال على الحقيقة
 الا في الخبر لا في الشر وما فعل العبد
 قال فاعل هو الله سبحانه وهذا كفر
 فان قلت اذ لم يكن لقدرة العبد
 تاثير في افعال ولم يكن اختيارا
 له حقيقة كما منتهى نسبة افعال الى
 العبد حقيقة عند اشعري قلت ان
 القدرة وان لم يكن لها تاثير في
 الافعال الا انه سبحانه جعلها
 مدار الوجود لافعال بان يخلق
 الله تعالى الافعال عقيب صرف
 قدرتهم واختيارهم الى الافعال
 بطريق جبري العادة وكانت القدرة
 لعل عادية لوجود الافعال فيكون

کفر است

فعال علی الحقیقه
 در خیر و شر
 در چه میکنند پس فاعل
 همان حق است
 قول نیز کفر است

کفر است

لِقُدْرَةِ مَا تَحُلُّ فِرْصَةً وَإِلَّا فَاعْلَمْ كَادَةً
 لَا تَهْبِطُ لَمْ تَوْجِدْ بِلَا وَنَهَا عَادَةً وَإِنْ لَمْ
 يَكُنْ لَهَا تَأْتِرُ كَفَى الْأَفْعَالِ مَبَاعِثًا الْعِلْمِ
 الْعَادِيَةِ تَيْسُرُ عَلَى الْعِبَادِ أَعْمَالَهُمْ حَقِيقَةً
 هَذَا أَمْرٌ النَّسَائِيَّةِ فِي تَعْيِينِهِ مَذْهَبِ
 الْأَشْعَرِيِّ وَالْكَلامُ بَعْدَ تَحْلٍ تَأْمَلُ
 إِيَّاهُ أَنْ أَهْلَ السُّنَنِ اعْتَمَدُوا الْقُدْرَةَ
 وَقَالُوا إِيَّاكَ الْقُدْرَةَ رَحِيمٌ لَا وَشَيْءٌ وَجَلُّوا
 وَمِنْهُ مِنَ اللَّهِ مَبْعُوثَةٌ لِأَنَّ مَعْنَى الْقُدْرَةِ
 هُوَ الْأَحْدَاثُ وَالْإِحْبَادُ وَمَعْلُومٌ أَنَّ
 لَيْسَ مَخْلُوقًا وَلَا مَوْجِدًا إِلَّا اللَّهُ سُبْحَانَهُ
 لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَالْقُدْرَةُ
 وَالْمَعْنَى وَالْقُدْرَةُ أَنْ تَكُونَ الْقَضَاءُ
 وَالْقُدْرَةُ وَرَعْمُوا أَنَّ أَعْمَالَ الْعِبَادِ
 حَاصِلَةٌ بِقُدْرَةِ الْعَبْدِ وَحَدِّهَا قَالُوا
 كَوْنَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الشَّرِيحَةُ يَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ
 لَكَ ذَلِكَ جَوْزَلِ مَبْعُوثَةٌ وَهَذَا جَلُّوا
 مِنْهُمْ لِأَنَّ الْقَضَاءُ لَا يَسْلُكُ الْقُدْرَةَ
 وَالْإِحْتِيَاجُ مِنَ الْعَبْدِ لِأَنَّهُ قَضِيَّاتُ
 الْعَبْدِ يَفْعَلُهُ أَوْ يَنْزِعُهُ بِإِحْتِيَاجِهِ غَايَةً

مقدرت را در حق و صدور افعال عبادت بزرگه افعال
 بدون قدرت عبادت عبادت بوجود و نیارده شد
 اگر چه ویرا در صدور افعال تاثیر حاصل نیست
 پس باعث باطلت عاویبه بودن و نسبت
 کرده میشود بسبب عبادت افعال ایشان حقیقت
 همین است غایت و سع و تصحیح مذہب اشعری
 او کلام و سبب افعال جائے تر دوست با پرست
 که هر آینه اهل سنت ایمان آورده اند بقدر قول
 گشته اند باین که قدر از خیر و شر و شیرین و تلخ
 سہ آن از حق است بجانہ چہ او از قدر زمین اعدا
 است و با عباد و معلوم است کہ محدث و موجود حق
 است بجانہ نہ غیر او و او است بجانہ موجود و حق
 چہ پس بر پرستی او را و فرقی معتزله قدر
 از قضا و قدر را انکار نموده اند و زعم کرده کہ هر آینه
 افعال عباد محض بقدرت عباد بوجود و سبب
 آید گفته اند کہ اگر حق بجانہ قضا میکند و بدی است
 خلاف سموات ایشان را بر آنگان البتہ سبب بود
 این امر از وجہانہ جو روتہم - و این قول از
 جہالت ایشان است چہ قضا و حق بجانہ قدرت
 و اختیار را از عبادت نیست بدتر از کہ سبب قضا و سبب

لقدرة ما تحل في فرصة وإلا فاعلم كاداً
 لا تهبط لم تجد بلا ونها عادة وإن لم
 يكن لها تأثر كفى الأفعال مباحثاً العلم
 العادي تيسر على العباد أعمالهم حقيقة
 هذا أمر النسائية في تعيينه مذهب
 الأشعري والكلام بعد تحل تأمل
 إياه أن أهل السنة اعتمدوا القدرة
 وقالوا إياك القدرة رحيم لا وشيء وجلوا
 ومنه من الله مبعوثه لأن معنى القدرة
 هو الأحداث والإحباد ومعلوم أن
 ليس مخلوقاً ولا موجداً إلا الله سبحانه
 لا إله إلا هو خالق كل شيء فالقدرة
 والمعنى والقدرة أن تكون القضاء
 والقدرة ورعما أن أعمال العباد
 حاصلت بقدرة العبد وحدها قالوا
 كونهم الله سبحانه الشريح يقدر على ذلك
 لك ذلك جوزل مبعوثه وهذا جلوا
 منهم لأن القضاء لا يسلك القدرة
 والاحتياج من العبد لأنه قضيات
 العبد يفعلها أو ينزعها بإحتياجها غايَةً

پس برحق بود

چه ای بجعل الفعل واجباً ومتعاً ووجوب الفعل امتناعاً عنها في اختيار ارتكابه أو الامتناع عن الجواب بالاختيار المحض لا مشاءاً وإنما هو من قبيل بافعال الجواب

که عیب با اختیار خود کار خواهد کرد یا نخواهد کرد و قیاس
 مافی البایان چنین تضاد اختیار عیب را واجب
 و لازم میگردد و این مثبت است اعتبار است مافی
 آن و نیز منقوض است بافعال باری تعالی زیرا که
 فعل او بجهاد بنظر تضاد واجب است یا ممتنع
 چه تضاد اگر بوجود متعلق است واجب است یا بجهاد
 پس ممتنع پس اگر وجوب فعل اختیاری منافی اختیار
 بود باری تعالی در افعال خود مختار نبود که
 و این کفر است و برعکس مخفی نیست که تحقیق
 قول با استقلال قدرت عیب در ایجاد افعال
 خویش با وجود کمال ضعف و درغایه سبکی است
 و نشانه نهایت بیخودی و ازینجا است که مشایخ
 ماوراء النهر شکر الله تعالی سبحانهم مبالغه نموده
 اند و تضلیل ایشان اندرین مسئله سجدیکه گفته اند
 که حال مجوس نیکوتر است از حال ایشان چه مجوس
 غیر از یک شرک است اثبات نکرده اند و معتزله
 شرک را بے نهایت اثبات نموده اند و جبریه
 زعم نموده که فعل است هرگز مرعوب را و نه قدرت
 و نه اراده و نه اختیار و حرکاتش در رنگ جمادات
 و گفته که عیب نه فعل خیر ثواب داده شود و

مَا فِي الْبَابِ أَنَّهُ يُوجِبُ الْإِخْتِيَارَ
 وَهُوَ مُحْتَقِقٌ لِإِخْتِيَارِ مَنْفَعَاتِهِ وَالضَّامَّةُ
 مَقْضُوعٌ بِأَفْعَالِ الْبَارِئِ تَعَالَى لِأَنَّ فِعْلَهُ
 مَسْجُودٌ لَهُ بِالنَّظَرِ إِلَى الْعُقَاةِ أَمَا وَاجِبٌ
 أَوْ مَمْتَنَعٌ إِذْ لَوْ تَعَلَّقَ الْقَضَاءُ بِأَنَّ جُودَهُ
 أَوْ بِالْعَدَمِ فَيَمْتَنَعُ فَلَوْ كَانَ وَجُوبُ
 الْفِعْلِ بِالِاخْتِيَارِ مَنْفَعِيًّا لَهُ لَمْ يَكُنْ
 الْبَارِئُ تَعَالَى مُخْتَارًا أَوْ هَذَا كَقَوْلِهِ
 وَلَا يَحْتَقِقُ عَلَى أَحَدٍ أَنْ الْقَوْلُ يَهْتَلِكُ
 قَدْ رَوَى الْعَبْدُ فِي إِيجَادِ أَفْعَالِهِ مَعَ كَمَالِ
 ضَعْفِهِ فَوَيْغَايَةِ السَّخَاةِ وَمَنْشَأِ
 نَهْيَةِ السَّفَاهَةِ وَيَهْدَا بِالْعَمَلِ مَشَايِخِ
 مَاورَاءَ النَّهْرِ شَكَرُوا اللَّهَ تَعَالَى بِمَا سَعَى لَهُمْ فِي
 تَضَلِيلِهِمْ فَمِنْ هَذَا بَوَالِغِ الْمَسْئَلَةِ حَتَّى قَالَوا
 إِنَّ الْجَبْرَ أَعْدَلُ حَالًا مِنْهُمْ حَيْثُ لَهُ
 يَسْتَبْرَأُ الْأَشْرَاقُ وَاحِدًا وَتَمَعُ نَزْلُهُ
 أَنْبَسُوا شُرَكَاءَ لَا يَخْضَعُونَ لِعَمَلِ الْجَبْرِيَّةِ
 أَنَّهُ لَا فِعْلَ لِلْعَبْدِ اصْطِلَاقًا وَنَحْوِ حَرَكَاتِهِ
 بِمَنْزِلَةِ حَرَكَاتِ الْجَمَادَاتِ لَا فَرْقَ لَهُمْ
 اصْطِلَاقًا وَكَتَمُوا وَلَا اخْتِيَارًا وَرَعَمُوا

له من مبرر
 متعلق است
 طلبه در
 انضمام
 متعلق
 بافعال
 ایضا
 اختیار

کبریا
 از اول
 کبریا
 کبریا

بند شش عربی بلکه مذہب جبری پس
 ومیزند با یکدیگر بعد از حقیقت اختیار
 حاصل نیست و نسبت فعل بوجوب است
 و گاهی بعضی اختیار معقول میشود
 که مستلزم جبر است و معادل کلامی
 از صوفیاندین مقام استماع بینامیت
 یا فعل ایجابی است پس و هرگز تا
 نیست مراد قدرت عبد را در افعال حرکات
 بمنزله حرکات جمادات است بلکه وجود
 عبد از روی ذات و صفت مثل سراسر است
 بزین هموار که پندار آن را نشانه آید
 بیاید نزدیک آن نیاید آن را چسب
 و یافت خدا را نزدیک آن - و این چنین
 کلامها دلیر ساخته است مراد آن را بدست
 و مسألهات و اقوال افعال پس گوئیم در تحقیق
 این مقام و الله سبحانه اعلم بحقیقت المراد
 بدستیکه اگر اختیار ثابت نبوده مراد
 حقیقت چنانکه مذہب اشعری است البته نسبت
 نه نمودن حق تعالی را بعباد چه مراد
 نه اختیار حاصل است نه قدرت ایشان

مذہب اشعری بیل الی مذہب
 الجبری فتارة یقولون بان لا اختیار
 للعبد حقیقة ونسب الفعل لیبد
 مجاز وتارة یقولون بصحة الاختیار
 المستلزم للجبار ومع ذلك کسبحی
 اکلہ بعض الصوفیة فی هذا المقام
 من ان العاقل واحد لیس الا هو
 وان لا تاثیر لقدرة العبد فی الافعال
 اصلا وان حرکاته بمنزله حرکات
 الجمادات بل وجود العبد ذاتا و
 صفة کسراب یقبعه بحسبه الظاهر
 ملة احکة اذ لجله لا تمجد کسبحی
 ووجد الله عندنا وامثال هذا الکلام
 از کاد هم جزا کسبحی المدا هنا والکلام
 فی الاقوال والافعال فنقول فی تحقیق
 هذا المقام والله سبحانه اعلم بحقیقة
 المراد ان الاختیار لو لم یکن ثابتا
 للعبد حقیقة کما هو مذہب اشعری
 لما نسب الله تعالی الظاهر الی العبد
 اذ لا اختیار له و لا تاثیر لقدرة

بانه اشاره الی ذرات
 مثل الفکر کلمة العالم
 کسراب طبیعة
 بانه یعنی کسراب
 جو الظاهر قدس
 و صفة کسراب
 المستلزم للجبار
 کسراب
 کسراب
 کسراب

وَأَمَّا هِيَ مَدَّ الرَّحْمَضُ عِنْدَهُ وَقَدْ نَسَبَ
 سُبْحَانَهُ الظُّلْمَ الْبَيْهُوتَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ مِنْ
 كِتَابِهِ الْمَجِيدِ وَفَعَّلَ الْمُدَارِيَةَ بِدُونِ
 الشَّائِئِ وَكَوْنِ الْجَمَلَةِ لَا يُجِيبُ الظُّلْمَ مِنْهُمْ
 لَعَنَهُمُ إِنَّ الْأَوَّلِيَّةَ وَالْمَعْتَدِيَةَ لِلْعَمَلِ
 مِنْهُ لَعَالَى مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ الرَّحْمَنُ
 قَاتِلًا لَهُمْ لَيْسَ بِظُلْمٍ أَصْلًا إِذْ هُوَ مُنْجِي
 مَالِكٍ عَلَى الْأَطْلَاقِ يَتَصَرَّفُ فِي ظُلْمِ
 الْمَطْلُوقِ كَيْفَ يَشَاءُ أَمَا نَسَبَةُ الظُّلْمِ
 إِلَيْهِمْ فَمُسْتَنْزَهَةٌ لِشُبُهَاتِ الْأَخْتِيَارِ لَهُمْ
 وَأَخْتِيَارُ الْجَارِ فِي هَذَا هَلْ لَيْتَ يَخْلُقُ
 الْمَسْبُوبَ قَلْبًا مِمَّنْ تَكَبَّرَ مِنْ غَيْرِ ضَرْفٍ
 وَأَمَّا الْقَوْلُ بِضَعْفِ الْأَخْتِيَارِ فَلَا يَخْلُقُ
 إِمَّا أَنْ يُرَادَ بِهِ الضَّعْفُ بِالنَّسَبِ إِلَى
 لِحْيَتِهِ وَتَعَالَى فَسَلَّمَ وَلَا فَرَقَ فِيهِ
 لِأَحَدٍ وَكَذَا الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْأَسْتِقْلَالِ
 فِي صُدُوقِ الْأَعْمَالِ الْبَيْنَا مَسْلُومًا وَمَا
 الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْمُدْخَلِيَّةِ لِلْخِيَارِ
 فِي الْأَعْمَالِ فَسَمْنُوعٌ وَهُوَ أَوَّلُ الْمَسْئَلَةِ
 وَسَدِّ الْمَنْعِ قَدْ مَرَّ مَقْصُودًا بِبَعْضِ أَنْ

تاثير سے قدرت ايشان مرا محض است
 نزد اشعری پس وحال آنکه نسبت نمود است
 حق سبحانه و تعالی ظلم را با ايشان در موضع متعدي
 از کتاب مجيد خود و مدار تيزه صرف بدون تاثير
 و لوقی جمله تصحيح نمی نماید صدور ظلم را از ايشان
 آرے الامام و تعذيب حق صل علام عباد را
 بدون آنکه ايشان را اختيار سے حاصل بود صلا
 ظلم نیست چه او سبحانه مایکست علی الاطلاق
 تصرف نماید در ملک مطلق خود و هر نهجیکه خواهد اما
 نسبت ظلم با ايشان پس تکریم شہوت اختيار را
 مرا ايشان را و احتمال تجب از اندرین مسئلہ
 خلاف متبادر است بدون متر و ن از کتاب
 آن کرده نشود و اما قول بضعفا اختيار پس
 خالی نیست که مراد بان اگر ضعفا نسبت باختیار
 حق است تعالی پس مسلم است و کسے دوران
 نزاع نیست و همچنین ضعفا بمعنی عدم استقلال
 در صدور افعال نیز مسلم است و اما ضعفا بمعنی
 عدم دخلیت اختيار و افعال پس مسلم نیست
 و ان اول مسئلہ است و سند منع مفسلا
 پیش ازین گذشتہ

در اسم
 من لانه ان کل
 انهم علیما ذیل
 فیکون الذین حادوا
 ذیل ذیل الذین حادوا
 انهم انفسکم
 انهم انفسکم
 انهم انفسکم

در اسم
 انهم انفسکم
 انهم انفسکم
 انهم انفسکم

يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَلَّفَ عِبَادَهُ
 بِقَدْرٍ طَائِفَتِهِمْ وَاسْتَطَاعَتِهِمْ وَخَفَّفَ
 فِي التَّكْلِيفِ لضعف خلقهم قَالَ
 اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَخَفِّفَ
 عَنْكُمْ وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا كَيْفَ
 وَهُوَ سَجَّادٌ حَكِيمٌ رُفُوفٌ رَحِيمٌ
 لَا يَلِيْقُ بِالْحِكْمَةِ وَالرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ
 تَكْلِيفٌ مَا لَا يَسْتَطِيعُ لَهُ الْعَبْدُ فَلَمْ
 يَكْلِفْ رَفْعَ الصَّخْرَةِ الْعَظِيمَةِ الَّتِي كَانَتْ
 عَلَى رِجْلِ الْعَبْدِ بَلْ كَلَّفَهَا هُوَ الْيَسِيرَ
 عَلَى الْعَبْدِ مِنَ الصَّلَاةِ الْمَشْتَمَلَةِ عَلَى
 الْقِيَامِ وَالسُّجُودِ وَالْقِرَاءَةِ الْيَسِيرِ
 وَكُلِّ ذَلِكَ يَسِيرٌ غَايَةُ الْيُسْرِ وَكَذَا
 الصَّوْمُ مَثَلًا فِي هَيَاةِ الشَّهِوَةِ وَالْقِيَامُ
 أَيْضًا كَذَلِكَ إِذْ قَدَّرَ مِنْ نَجْرِ الْعَشْرِ
 وَلَمْ يَقْدِرْ رِبَا الْكُلِّ وَالِتَّصْفِ مَثَلًا
 يَسْرًا يَتَّقِلُ عَلَى الْعِبَادِ وَمِنْ كَمَالِ
 الرَّأْفَةِ حَبْلُ الْيَمَامَةِ خَلَقَ أَنْ يَتَعَمَّرَ
 الْأَصْلَ فَيَجْعَلُ الْوَصْوَةَ حَكْفًا هُوَ الْيَسِيرُ
 وَكَذَا حَكْمُ بَابِ مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى

و استنیت که بختش حق تعالی تکلیف او را
 مرند بگان خود را با اندازه طاقت و استطاعت
 شان و اندرین تکلیف تخفیف را رعایت نموده
 است بضعیف فلقت ایشان چنانکه فرموده
 است حق تبارک و تعالی میخواهد خدا که بسبب
 کند از شما و انسان ضعیف آفریده شده است
 چگونه و حال آنکه او بجا با حکمت است و بار آفت
 و رحمت نسوزد حکمت است رحمت او که تکلیف
 را بر او بسیار آسان کند که او نتواند تحمل کند که کرده است
 بنده را بر او شستن سنگ عظیم که آن را نتواند بردارد
 بلکه تکلیف داده است با آنچه آسان تر است
 بر عباد از نماز سه سجده که مشغول اند بر قیام کعبه
 و سجود و قراة میسر و این همه که آسان اند بر عباد
 آسانی و همچنین روزه مثلاً در نهایت سهولت
 و زکوة نیز این چنین است زیرا که واجب گردانیده
 شده است به علم حسد و واجب گردانیده شده است
 تمام روز نصف مثلاً تا که دشوار نبود بر بندگان
 و از کمال رحمت است که مقرر فرموده است
 مرا سوره را بدان عوض بر تقدیر بعد از اصل خواندن
 بعضی ضعیف را مشغول ساخته و همچنین حکم فرموده که

و استنیت که بختش حق تعالی تکلیف او را

و استنیت که بختش حق تعالی تکلیف او را

و استنیت که بختش حق تعالی تکلیف او را

تَعْبَادِ صَلَاتِكَ قَاعِدًا وَمَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْقَعْدِ
 سَلَى مَضْطَجِعًا وَكَذَا مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى
 السُّكُوعِ وَالسُّجُودِ صَلَى مُؤَمِّبًا إِلَى غَيْرِهِ
 سَمَا لَا يَخْفَى عَلَى الشَّاطِرِ فِي الْأَحْكَامِ
 الشَّرْعِيَّةِ بِنَظَرِ الْأَعْتَابِ وَالْإِنْصَافِ فَيَعِدُّ
 سَامًا التَّكْلِيفَاتِ الشَّرْعِيَّةِ فِي عَنَائَةِ
 تَيْسُرٍ وَنَهَائَةِ الشَّهْوَةِ وَيَطَالِعُ كَمَالَ
 تَرْفَعَةٍ مِنْهُ سُبْحَانَهُ عَلَى الْعِبَادِ فِي
 حَفَّاتِ تِلْكَ التَّكْلِيفَاتِ وَمُضَلَّاتِ
 حَيْفِ التَّكْلِيفَاتِ مَتَى الْعَوَامُّ فِي بَادِيَةِ
 تَكْلِيفَاتِ تِلْكَ مَوَالِدِ فَإِنَّ لِبَعْضِهِمْ تَيْسُرًا
 زِيَادَةً فِي الصَّوْمِ الْمَفْرُوضِ وَبَعْضُهُمْ
 فِي الصَّلَاةِ الْمَفْرُوضَاتِ وَعَلَى
 هَذَا الْقِيَاسِ وَمَا هَذَا الْقَمْعُ إِلَّا
 كَمَالَ التَّخْفِيفِ وَعَدَمُ وَجَدَانِ
 تَيْسُرِي أَدَاءِ الْأَحْكَامِ لِلبَعْضِ مَتَى
 عَلَى رُجْحٍ وَظُلْمَاتِ نَفْسَانِيَّةٍ وَكَذَلِكَ
 حَاطَبِيَّةٌ نَاشِئَةٌ عَنِ هَوَى النَّفْسِ
 كَمَا سَأَلَ الْمُتَّصِبَةَ بِعِبَادَاتِ اللَّهِ
 سُبْحَانَهُ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَبُرَ عَلَى

هر که بر قیام قدرت ندارد و نشسته نماز گذارد هر که
 بر قعود قادر نبود و بر سپلو خفته نماز داد آنها یکدیگر
 کسیکه بر رکوع و سجود قدرت نیابد با اشاره نماز
 او کند و سوائے اینها از آنچه مضمی نیست بر
 کسی که ناظر است در احکام شرعی بی نظر اعتبار
 و انصاف پس بیاید تمام احکام شرعی را در
 غایت یسر و نهایت سهولت و مطلق نماید
 کمال آفت او را سبحانه بر عباد و صعوبات آفرین
 آن تکلیفات شاید تخفیف این تکلیفات
 تمام عوام است و از رویا و تکلیفات از
 مامورات شرعی چه بعضی از ایشان ثمنای
 زیاده روزه فرض مینمایند و بعضی در نماز فرض
 و علی هذا القیاس و تیسرت این تیسری
 اگر از جهت کمال رعایت تخفیف و عدم
 وجدان یسر در اداء احکام مر بعضی را
 بینی است بر وجود طلبات نفسانیه
 و کمورات طبعیه که ناشی است از هوا
 نفس آماره که ایستاده است بعد از
 حق سبحانه و تعالی فرمود
 حق سبحانه و تعالی و تعالی و شورا آمد

در احکام شرعی
 در احکام شرعی
 در احکام شرعی

غالی

الشِّرْكَيْنِ مَا دَعَوْهُمُ إِلَيْهِ وَقَالَ اللَّهُ
 تَعَالَى وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْغَاسِقِينَ
 فَكَمَا أَنَّ مَرَضَ الظَّاهِرِ مُوجِبٌ لِلْعُسْرِ
 إِدَاءُ الْأَحْكَامِ كَمَا أَنَّ مَرَضَ الْإِطْلَاقِ
 أَيْضًا مُوجِبٌ لِذَلِكَ الْعُسْرِ وَقَدْ وَرَدَ
 الشَّرْحُ الشَّرْهِي لِإِبْطَالِ رُسُومِ النَّفْسِ
 الْأَمَّارَةِ وَتَرْفَعُهَا جِهَتَا مَوْجِي النَّفْسِ
 وَمَتَابَعَةُ الشَّرِّ يُعَدُّ عَلَى طَرَفِي الْقَبِيضِ
 فَذَلِكَ وَهِيَ كَبِيرَةٌ وَجُودُ ذَلِكَ الْعُسْرِ
 كَبِيرٌ وَجُودُهُ هُوَ النَّفْسُ فَيَقْدَرُ وَجُودُ
 الْهَوَى يَقْدِرُ الْعُسْرَ فَإِذَا انْتَهَى الْهَوَى
 كَلِمَتُهُ انْتَهَى الْعُسْرُ رَأْسًا وَأَمَّا كَلِمَةُ
 بَعْضِ الصُّوْفِيَّةِ الْمَذْكُورِ سَائِقًا فِي نَفْسِ
 الْأَخْتِيَارِ أَوْ ضَعْفِهِ فَاصْلُهُ أَنَّ كَلِمَتَهُمْ
 إِنَّ لَهُمْ كَيْفًا مَطَابِقًا بِحُكْمِ الشَّرِّ يُعَدُّ
 فَلَا اعْتِبَارَ لَهُ أَصْلًا فَكَيْفًا يَصِلُ إِلَى
 وَالْقَلِيدِ فَإِنَّمَا الصَّالِحُ لِلْمُحَبَّةِ وَالْقَلِيدِ
 أَقْوَالُ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ الشُّدَّةِ كَمَا وَافَقَ
 أَقْوَالَ لَهُمْ مِنْ كَلِمَةِ الصُّوْفِيَّةِ الْقَبْلُ وَمَا
 نَحَا لَهُمْ لَا يَقْبَلُ عَلَى أَنَا لِقَوْلِ الْأَخْتِيَارِ

برشته كان آنچه بخوانی ایشان را بان
 وزیر فرموده و هر آینه نماز و شورا است مگر
 فروتنی کنندگان به پس چنانکه مرض ظاهر
 موجب عسر و ارا حکام است چنانکه مرض
 باطن نیز موجب آن عسر است و حال آنکه
 شریعت غیر از ابراهیم اطلاق از من رسوم نفس
 آماره و از اله هوای آن وارد شده است
 پس هر نفس و متابعت شریعت بر طرفین
 نقیض اند که جرم وجود آن عسر است باشد بر جرم
 هوای نفس پس با ندان عسر هر نفس موجود
 و آینه شود و چون هوای نفس با تکمیل نفس
 گردد و عسر در احکام اصلا نماند و آن کلام بعضی
 از صوفیه در نفسی اختیار یا ضعف آن که سابقا
 مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق با حکم
 شرعی نبوده و او را اصلا اعتباری نیست پس
 حجیت و تقلید را چگونه منزه و شایان حجیت
 و تقلید اقوال علماء اهل سنت است و پس
 پس آنچه از اقوال صوفیه موافق اقوال
 ایشان باشد مقبول است و آنچه مخالفشان است
 غیر مقبول صحیح لهذا گوئیم که صوفیه

شرح الشرح الشریح
 شرح الشرح الشریح
 شرح الشرح الشریح

شرح الشرح الشریح
 شرح الشرح الشریح

الْمَشْرُوكِينَ مَا دَعَوْهُمْ إِلَيْهِ وَقَالَ اللَّهُ
 نَعَالِي وَإِنَّمَا الْكَيْفِيَّةُ الْأَهْلُ الْفَاشِعِينَ
 فَكَمَا أَنَّ مَرَضَ الظَّاهِرِ مُوجِبٌ لِعُسْرِ
 آدَاءِ الْأَحْكَامِ كَذَلِكَ مَرَضُ الظَّاهِرِ
 أَيْضًا مُوجِبٌ لِذَلِكَ الْعُسْرِ وَقَدْ وَرَدَ
 الشَّرْحُ الشَّرْهِيَّ الْإِطَالِ رُغْمَ النَّفْسِ
 الْأَمَانَةِ وَرَفَعَهَا جِيسَهَا مَوْجِي النَّفْسِ
 وَمَتَابَعَةُ الشَّرْهِيَّةِ عَلَى طَرَفِ الْقَبِيضِ
 فَلَا جَرَمَ بِكَوْنِ وَجُودِ ذَلِكَ الْعُسْرِ
 دَلِيلَ وَجُودِهَا نَفْسِ فَيَقْدَرُ وَجُودُ
 الْهَوَاءِ بِقَدْرِ الْعُسْرِ فَإِذَا انْتَفَى الْهَوَاءُ
 كَلَيْتَ انْتَفَى الْعُسْرُ رَأْسًا وَإِنَّمَا كَلَامُ
 بَعْضِ الصُّوفِيَّةِ الْمَذْكُورِ سَابِقًا فِي نَفْيِ
 الْأَخْتِيَارِ أَوْ ضَعْفِهِ فَاحْتَلَمْنَا أَنَّ كَلَامَهُمْ
 إِن لَكُنْ كَيْفِيَّةٌ مُطَابِقًا بِالْحُكْمِ الشَّرْهِيَّةِ
 فَلَا اغْتِبَارَ كَذَا أَصْلًا فَكَيْفِيَّةٌ تَعْبِيلُ الْحُجَّةِ
 وَالتَّقْلِيدِ وَإِنَّمَا الصَّالِحُ لِحُجَّةِ التَّقْلِيدِ
 أَقْوَالُ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ الشَّدِيدِ فَهَذَا رَافِقُ
 أَقْوَالِهِمْ مِنْ كَلَامِ الصُّوفِيَّةِ يُقْبَلُ وَمَا
 حَاكَمَهُمْ لَا يُقْبَلُ عَلَى أَنَا نَقُولُ أَنَّ الصُّوفِيَّةَ

برش مکان آنچه بخوانی ایشان را بان
 وزیر فرموده و هر آینه نماز و شواست مگر
 فروتنی کنندگان به پس چنانکه مرض ظاهر
 موجب عسر و آزار احکام است همچنین مرض
 باطن نیز موجب آن عسر است و حال آنکه
 شریعت غیر از برائت ابطال این رسوم نفس
 آماره و ازاله هوائی آن وارد شده است
 پس هوائی نفس و متابعت شریعت بر طرف
 تقیض اندل اجرم وجود آن عسر دلیل باشد بر
 هوائی نفس پس باندازه عسر هوائی نفس موجود
 دانسته شود و چون هوائی نفس با کفایت
 گردد و عسر در احکام اصلا نماند و اما کلام بعضی
 از صوفیه در نفی اختیار یا ضعف آن که سابق
 مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق حکم
 شرعی نبوده و او را اصلا اعتباری نیست پس
 حجیت و تقلید را چگونه منزه نمایان حجیت
 و تقلید اقوال علماء و اهل سنت است و پس
 پس آنچه از اقوال صوفیه موافق اقوال
 ایشان باشد مقبول است و آنچه مخالفشان است
 غیر مقبول می‌گردد اینگونه که صوفیه

در معرفت
 در معرفت

در معرفت
 در معرفت

المستقيمة الأحوال لم يعبادوا والفقير
 أصلاً لا في الأحوال ولا في الأعمال ولا
 لا في الأقوال ولا في العلوم والمعارف
 ويعلمون أن بقية الخلاف مع الشريعة
 ناشية عن سفهم في الحال فخلل فيه
 ولو صدق الحال ما خالف الشريعة
 الحقة وبإجماله خلاف الشريعة دليل
 الزندقة وعلامة الإلحاد غاية ما في
 الباب أن الصوفي لو تكلم بكلام
 مخالف للشريعة نأش عن الكشف
 في غلبته الحال وسكر الوقت فهو
 معذور وكشفه غير صحيح وغير صالح
 للتقليد بل ينبغي أن يجعل كالم
 ويصرف عن ظاهره فإن كاهن الشكاري
 يجعل ويعصرف عن الظاهر

مستقيم الأحوال از شریعت تجاوز میکنند
 نه در احوال و نه در اعمال و نه در
 اقوال و نه در علوم و معارف و میدانند
 که بقیه خلاف با شریعت ناشی است
 از سفهم حال و اختلال بال و نه مخالفت
 شریعت حقه اصلاً نه بود باجماله
 خلاف شریعت دلیل زندقه است
 و علامت الجاه و غایبه منافق الباب
 اگر از بعض صدوقیه کلامی مخالف
 شریعت ناشی ادکشف در غلبه حال
 و سکر وقت صادر شد معذور است
 و کشف او غیر صحیح که شایان تقلید است
 بلکه لازم است که کلام او بر محل صحیح
 حل کرده شود و از ظاهر خود منصرف
 زیرا که کلام شکاری حل کرده میشود و از ظاهر خود

کتابت المراسم

هذا ما كتبه في هذا المقام بعين الله سبحانه وحسن توفيقه تعالى
 والحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى

مکتوب (۲۹۰) ووصد و نووم

بلا محمد باشم صد و ریانت در بیان طریق که حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت

بلکه بسیار است از مراتب که تو آنرا تمیز نیتالی میکنی از مقام روح نیز باین تراست تمیزی که فوق العرش
 ترا متمایز میسازد و نیز داخل اثره تشبیه است و آن مکتوب منزه از عالم افراس است چه عرش محمد و حجت
 و متفکرات است عالم افراس ماورای عالم حیات و انبعاث است چه روح لامکانی است در
 مکان نمیگذرد و روح را در ماوراء عرش اثبات نمودن ترا در فهم فیندازد که روح از تو بعید است مست
 و در و دراز در بیان تو و روح است نه چنین است روح را نسبت با جمیع اکتبه با وجود لامکانیت
 برابر است ماورای عرش گفتن معنی دیگر دارد و تا با خجاستی متوانی دریافت طائفه از صوفیه که نیز
 روحی رسیده اند و فوق العرش از در یافته اند تمیز الهی بکاشانه تصور نموده اند و علوم بسیار
 آن مقام را از علوم علم گفته و نیز استوار ادین مقام عمل کرده و سخن است که آن نور نور روح
 است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه می پیداشد بود اما چون عنایت
 خداوندی جل شطآنه ازان و برنگه گذراننده دانست که آن نور نور روح بودند نور الهی جل شطآنه
 اعلم الله الذی هدانا لهذا لو كنا ان هدا ان الله و چون روح لامکانی است
 و بصورت بیونی و حسب گونگی مخلوق است لاجرم مثل اشتباه می گردد و الله یحیی الموتی و هو
 یهدی السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرودی آینه و بان بقا
 پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام
 فرق بعد جمع تصور میکنند اثنال این مغالطات صوفیه را بسیار است و حق سبحانه و تعالی العالم
 عن مغان الاغلاط و محال الخیبت باید دانست که روح هر چند نسبت با عالم بی چون است
 اما نظریه بی چون حقیقی داخل دائره چونت گویا بر رخ است در میان عالم چون و در میان جنان
 قدس نه چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دار و هر دو اعتبار در و صبح است بخلات
 چون حقیقی که چون را بوسه اصدار راه نیست پس تا از جمیع مقالات روح غرض ننماید بان اهم رسد
 پس اول از جمیع طبقات سلوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از تو از مکان می باید بر که بعد از آن

این مقام را از علوم علم گفته و نیز استوار ادین مقام عمل کرده و سخن است که آن نور نور روح است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه می پیداشد بود اما چون عنایت خداوندی جل شطآنه ازان و برنگه گذراننده دانست که آن نور نور روح بودند نور الهی جل شطآنه اعلم الله الذی هدانا لهذا لو كنا ان هدا ان الله و چون روح لامکانی است و بصورت بیونی و حسب گونگی مخلوق است لاجرم مثل اشتباه می گردد و الله یحیی الموتی و هو یهدی السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرودی آینه و بان بقا پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام فرق بعد جمع تصور میکنند اثنال این مغالطات صوفیه را بسیار است و حق سبحانه و تعالی العالم عن مغان الاغلاط و محال الخیبت باید دانست که روح هر چند نسبت با عالم بی چون است اما نظریه بی چون حقیقی داخل دائره چونت گویا بر رخ است در میان عالم چون و در میان جنان قدس نه چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دار و هر دو اعتبار در و صبح است بخلات چون حقیقی که چون را بوسه اصدار راه نیست پس تا از جمیع مقالات روح غرض ننماید بان اهم رسد پس اول از جمیع طبقات سلوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از تو از مکان می باید بر که بعد از آن

در مرتبه اول که در عالم اول است
در مرتبه اول که در عالم اول است
در مرتبه اول که در عالم اول است

مراتب الامکانیت عالم از قوا را نیز سه باید نمود آن زمان تا آن اسم رسد که خواجہ پندار که در
وصول است به حاصل خواجہ بچونند از نیست به حق سبحانہ و تعالیٰ که در این عالم خلق عالم
انفست و در عالم اخر مراتب انما و شایعات است ظلاً و اصلاً انجلا و تفصیلاً و در راز این
مراتب ظنی و صلی و کونی و آبی و اجالی و بیلی مطلبی حقیقی را می باجرت تا کار این خبثت بچونند
و که ام صاحب دولت را این سعادت شرف سازند ذلک فضل اللہ یمن یشاء و اللہ
ذو الفضل العظیم یمت بند باید داشت و هر چه در راه برست افتد نجات بناید کرد و در ماوراء
ورای باجرت است کیف الوصول الی سعاده و در دنیا قلل الجبال و در دهن مویز
تبدیل خیر و در اصل و استمرار وقت کے اسم علم است که بعد از تحقق فنا مطلق بقاء باقی
شرف شده باشد و علم حصولی او بعد از حضوری تبدیل یافته است این بحث به بیان شرح لایح
بر آنکه هر یک عالم را از او ذات خود حاصل میگردد و طریق حصول آن حصول صورت معلوم
است و در ذوق علم حصولی است و هر یک محتاج بحصول صورت نباشد و آن علم ذات خود
علم حصولیست چه ذات بنفسه حاضر عالم است و در علم حصولی تا صورت معلوم حاصل است و در وقت
شروع حصول است و چون آن صورت از ذوق زایل گشت آن توجیه ذوق نیز زایل گشت
پس دوام توجیه در علم حصولی محال عادی است بخلاف در علم حصولی که تعلقات از معلوم در اینجا
غیر تصور است چنانچه تحقق آن علم حصولی است و چون این حضور دائمی است علم نیز دنیا
دائم باشد پس زوال توجیه از ذات خود ممکن نباشد و در بقا باقی علم است حصولی که زوال آن متصور است
کمان کنی که بقا باقی است از آنکه خود را همین حق یابی چنانکه بعضی ازین طائفه حق یقین را
این عبارت تعبیر نموده اند که چنین است بقا باقی که بعد از فنا مطلق میسر شود این قسم معلوم و ثابت
نار و این حق یقین که بعضی گفته اند مناسبت بقا باقی است که در حقیقت دست میدهد بقا باقی که
مقصود است و دیگر است شرح ذوق این سه نشانی بخدا بخشی چه پس تمار توجیه و دوام حضور

در مرتبه اول که در عالم اول است
در مرتبه اول که در عالم اول است
در مرتبه اول که در عالم اول است

المرتب - فایده لایح و لایح لایح - ولا تشریح حقیقت و کسرا

در مرتبه اول که در عالم اول است
در مرتبه اول که در عالم اول است
در مرتبه اول که در عالم اول است

اختیار یک طریق برائے مصلحتی انصافیت این طریق بر طریق دیگر لازم نمی آید و بعضی آن
 طریق دیگر نیک شدت دروازه شهر را توان بست بر نتوان دهن مخالفان بست بر آن
 نفعی که نفع عام و ملت است اولاً و آخراً و الصلوة والسلام و العقیة علی رسولہ من بعدک علی
 الہ الاخیر

کتاب مکتوب صد نو و دویم

شیخ عبد الحمید بکلی صد و ریانت در بیان آداب ضروریه مریدان و رفع بعضی شبه ایشان
 و بیان اشکال بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی اذینا بالآداب النبویة و هدانا
 بالاخلاق المصطفویة علیہ و علی الہ الصلوٰت و السلام اتممتنا و اتممتنا بکلامک ما
 این راه از دو حال عالی نیستند مریدان یا مراد اگر مراد اندک طوبی لهم برآه انجذاب و محبت ایشان
 را کشان کشان خواهند بود و بطلب اعلی خواهند رسانید و هر آوی که در کار شود متوسط یا بیستوی
 تعلیم شان خواهد شد و اگر زینتی واقع شود و متمیز خواهد بود و بان مواخذہ خواهند کرد و اگر بهر
 ظاهر احتیاجی داشته باشد بسمی ایشان بان دولت و ولایت خواهند فرمود با جمله عنایت
 ازلی جل شط الله متکفل حال این بزرگواران است بسبب و بسبب ایشان را کفایت
 خواهند کرد و الله یحب الی من یتقاه و اگر مریدان را ایشان بے توسط پر کمال مکمل شود
 است پیرے باید که بدولت جذب و شلوک مشرف شده باشد و سعادت فنا و بقا مستعد
 گشته و سیر الی الله و سیر عن الله بالهد و سیر فی الاشیاء باللهد بالهد و سیر فی
 و اگر جذب او بر سلوک او مقدم است و بر تربیت مرادان مرئی شده که بر تربیت احمد است کلام او
 دو است و نظر او شفا حیای و لها سه مرده بتوجه شریف او منوط است و تا زکی جانها سه
 قسره بالنیفات لطیف او مر بوط و اگر این طور صاحب دولت پیدا نشود ساکب مجذوب
 بچشم منتقم است و تربیت ناقصان از دنیاست آید و متوسط او بدولت فنا و بقا میرسد آسمان

مکتوب صد نو و دویم
 در بیان آداب ضروریه مریدان
 رفع بعضی شبه ایشان
 بیان اشکال

او کار با انجام رسانید و کمالات نبوت پر تو سے انداخت آنجا همه در و آخرت است و استغافه از دوزخ است
 و تنائے بهشت اشجار و انهار و نور و طمان بهشت را با تنائے دنیوی هیچ نسبت نیست بلکه اینجا
 دو طرف تقیض اندوزنگ تعاضت غضب و رضا اشجار و انهار و آنچه در بهشت است تسلیج و شرات
 اعمال صالحه اند غیر عبادت علی الله المسلمون و المسلمات که فرمود که بهشت درخت ندارد و آنجا درختان بنشانید پس
 که چه طور بنشانیم فرمود علی الله المسلمون و المسلمات که به تسبیح و تحمید و تمجید و تهلیل یعنی سبحان الله
 یا عین یا و بهشت بهمان یک درخت بنشانند پس درخت بهشت نتیجه تسبیح است کمالات تمننهای چنانچه
 درین کلمه در کسوت حروف و اصوات مندرج ساخته اند در بهشت آن کمالات را در کسوت درخت تعبیه
 میفرمایند و کلمه القیاس آنچه در بهشت است نتیجه عمل صالح است و هر چه از کمالات و خوبی و نیکوئی و شکر
 و صبر و کسوت صلاح قوی و عمل اندراج یافته است در بهشت آن کمالات در پرده لذت و نعمت ظهور
 میفرمایند پس ناچار آن لذت و نعمت منعی و مقبول باشد و وسیله باشد از برای لقاء و وصول را آنچه
 بیچاره اگر ازین تر آگاه میگشت فکر خستین بهشت نمی نمود و گرفتاری از اغیر گرفتاری حق بجا که عباد
 نمیدانست بخلاف لذت و نعمت دنیوی که منشأ آن جنبش و شرات است و نتیجه آن حرمان و آخرت
 اما ذناب الله سبحانه و تعالی این لذت و اگر شریع است محاسبه در پیش است اگر حجت و تنگی نفس
 و اے صد و اے و اگر شریع نیست مورد وعید است که بئنا ظلمکنا انفسنا و ان کذبت علیک
 و نوحنا التکوین من القایمین پس این لذت را بان لذت دنیوی نسبت بود این لذت و نعمت است
 و آن لذت و شایان نفع پس در و آخرت یا نصیب عوام مومنانست یا نصیب اخص خوبتر اخص
 ازین در و نعمت دنیوی نمایند و کرامت در خلاف آن می انگارند: آن ایشانند من چنینم یارب

مکتوب صدوسیوم

باجم جایی یوسف مؤذن در بیان معانی کلمات اذان صد و ریافته به بعد الحکم و الصلوة

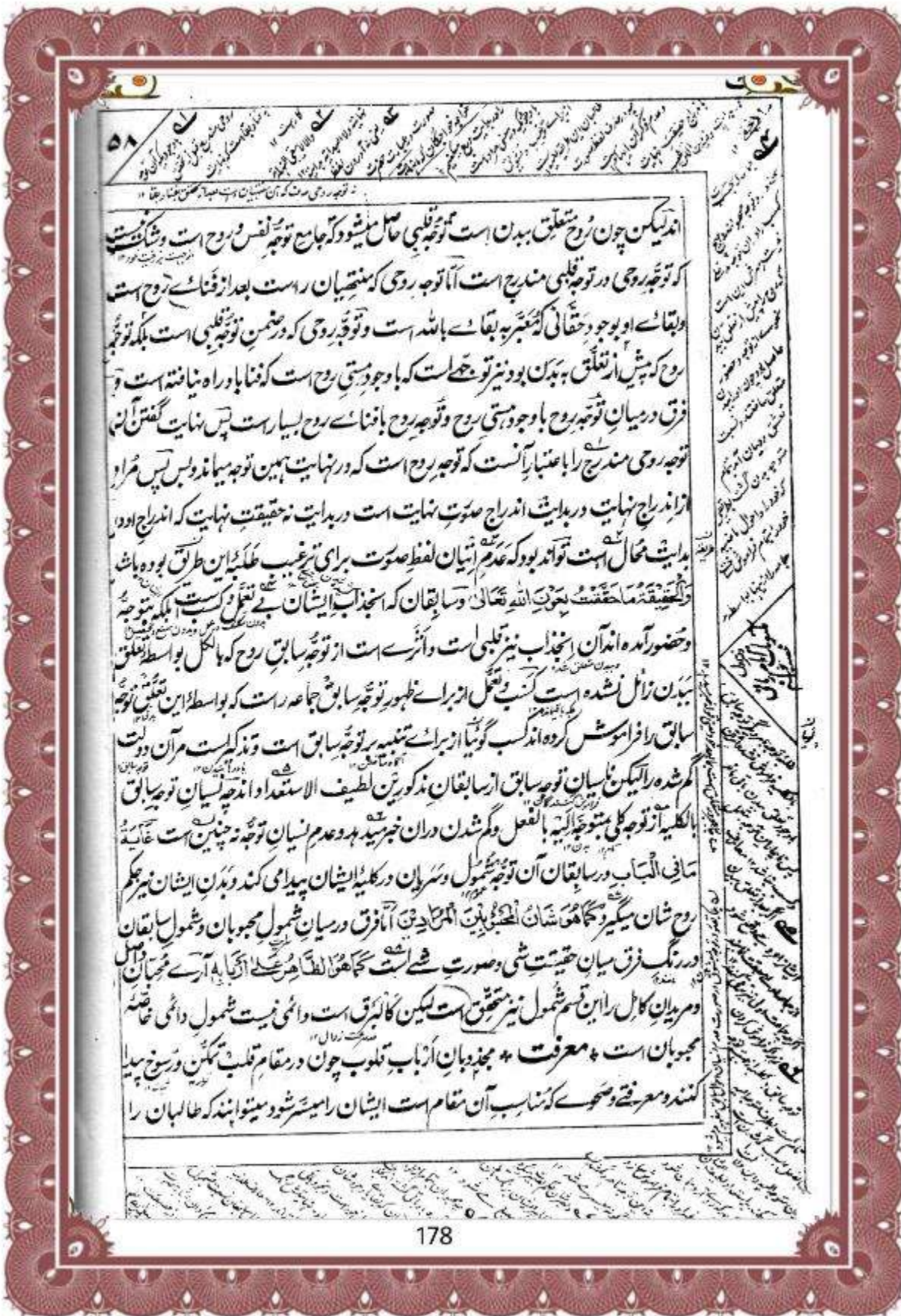
له تامل علی
 این مکتوب صدوسیوم
 در بیان معانی کلمات
 اذان صد و ریافته به
 بعد الحکم و الصلوة
 است
 این مکتوب صدوسیوم
 در بیان معانی کلمات
 اذان صد و ریافته به
 بعد الحکم و الصلوة
 است
 این مکتوب صدوسیوم
 در بیان معانی کلمات
 اذان صد و ریافته به
 بعد الحکم و الصلوة
 است

اینکه در این کتب آمده است

در تحقیق بقدره بکلی بصورت محض از ریاضی همان بر وجه مکه بصورت کشف و تعاقب کرده اند چون
 بهیچون تصور کرده اند چون آرام گرفته اند مانند را بهمانند خیل نموده از بی مانند مانند که در این
 احوال جامع که تعلیم را بیان نموده چون آورده اند و بی مانند اگر دیده از احوال این طالبان
 نامرزا کرده و تشنگان آرام طلب گرفته بهر ارباب بهتر است از محقق تا بطلان و از تصدیق تا محقق
 فرق بسیار است و آنچه بر طالبان بطلب رسیده که محقق را قدیم میدانند و چون را چون
 می انگارند اگر با شرف غیر صحیح ایشان را معذورند و در این خطا و غلطی مواخذه نمایند زیرا که در کتب
 آن کسیتا اذ اکتفا انا مشاء طلب کعبه شد و از شوق متوقف و وصول آن گشت اتفاق
 در این راه راه خانه شدی بجای کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابهت در صورت است آن شمشیر
 کرد که کعبه است و با شرف گشت و شخصی دیگر خوش کعبه از و اهلان کعبه معلوم ساخته
 تصدیق بکعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر او کعبه نرفته است اما کعبه را کعبه ندانست
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب محقق مذکور بهتر است از حال طالب
 است که هر چند بطلب سیده است اما نه بطلب بطلب ندانسته است از حال محقق که قدم در راه
 بطلب نرفته است بهتر است چنانچه با وجود حقیقت تصدیق بطلب قطع مسافت راه بطلب
 فایده کعبه کرده است پس عزت او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال
 خود را بهستی و اقامت اخلق کشیده اند و بعلت تقصیر خویش استعداد بسیار از استعداد آن
 را ضایل ساخته اند و شوی بر وقت صحبت و حرارت طلب طالبان را زایل گردانیده اند و
 قاصد اقصا اقصا اقصا این میل کمال و این توهم وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سالکان
 بهیچب نرسیده و پیشتر است زیرا که بتندی و متهمی در صورت جذب متیار کنند و بطاهر و عشق و محبت
 استسوی اگر صفت الحقیقت با یکدیگر شناختند نماند و احوال یکدیگر از هم در گریه است
 چه نسبت خاک را با عالم پاک به در آمدند هر چه هست معلول است و بر نفس محمول و در این حال

اینکه در این کتب آمده است
 در این راه راه خانه شدی بجای کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابهت در صورت است آن شمشیر
 کرد که کعبه است و با شرف گشت و شخصی دیگر خوش کعبه از و اهلان کعبه معلوم ساخته
 تصدیق بکعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر او کعبه نرفته است اما کعبه را کعبه ندانست
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب محقق مذکور بهتر است از حال طالب
 است که هر چند بطلب سیده است اما نه بطلب بطلب ندانسته است از حال محقق که قدم در راه
 بطلب نرفته است بهتر است چنانچه با وجود حقیقت تصدیق بطلب قطع مسافت راه بطلب
 فایده کعبه کرده است پس عزت او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال
 خود را بهستی و اقامت اخلق کشیده اند و بعلت تقصیر خویش استعداد بسیار از استعداد آن
 را ضایل ساخته اند و شوی بر وقت صحبت و حرارت طلب طالبان را زایل گردانیده اند و
 قاصد اقصا اقصا اقصا این میل کمال و این توهم وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سالکان
 بهیچب نرسیده و پیشتر است زیرا که بتندی و متهمی در صورت جذب متیار کنند و بطاهر و عشق و محبت
 استسوی اگر صفت الحقیقت با یکدیگر شناختند نماند و احوال یکدیگر از هم در گریه است
 چه نسبت خاک را با عالم پاک به در آمدند هر چه هست معلول است و بر نفس محمول و در این حال

در خیالی لغات است



۵۸
توجه روحی مرتکب که آن استیانت است بعد از حقیقت حقیقت
توجه روحی مرتکب که آن استیانت است بعد از حقیقت حقیقت
توجه روحی مرتکب که آن استیانت است بعد از حقیقت حقیقت

اندریکم چون روح متعلق بدن است مگر قلبی حاصل میشود که جامع توجه نفس روح است و شکست
که توجه روحی در توجه قلبی مندرج است اما توجه روحی که منتصبان راست بعد از فتنه روح است
و بقائے او بوجوه حقانی که تعبیر به بقائے بالله است و توجه روحی که در ضمن توجه قلبی است بلکه توجه
روح که پیش از تعلق به بدن بود نیز توجه است که با وجود مستی روح است که فنا با دراه نیافته است و
فرق در میان توجه روح با وجود مستی روح و توجه روح با فتنه روح بسیار است پس نهایت گفتن آن
توجه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجه روح است که در نهایت همین توجه میماند پس هر
از اندراج نهایت در بدایت اندراج صورت نهایت است و در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج او در
بدایت محال است تواند بود که عدم ایشان لفظ صورت برای ترغیب طمأنینه این طریقی بوده باشد
و الحقیقت ما حقیقت یعون الله تعالی و سابقان که اسباب ایشان بی عقل و کسب است بلکه توجه
و حضور آمده اند آن اسباب نیز قلبی است و آنست که از توجه سابق روح که با کل بوسیله تعلق
سابق را فراموش کرده اند کسب عمل از برای ظهور توجه سابق جماعه راست که بوسیله این تعلق
گرفته را لیکن نسیان توجه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد اند چه نسیان توجه سابق
بالکلیه از توجه کلی متوجه الیه بالفعل و کم شدن در آن خیر میسر بود و عدم نسیان توجه نه چنین است غایب
سابق الیاب در سابقان آن توجه شمول و سران در کلیه ایشان پیدا می کند و بدن ایشان نیز حکم
روح شان میگیرد و حکامه شان نظیر بدن الیاب در آن فرقی در میان شمول محبوبان و شمول سابقان
در رنگ فرقی میان حقیقت شمی و صورت شمی است که کما هو الظاهر کما انکاب به آریه محال
و مردان کامل را این هم شمول نیز متحقق است لیکن کالتیق است و ائمی نیست شمول دائمی حقیقت
محبوبان است به معرفت به مجذوبان از باب تلبوب چون در مقام قلب تکلیف و رسیدن پیدا
کنند و معرفتی و صحیح که مناسب آن مقام است ایشان را میسر شود و میبایستند که طالبان را

توجه روحی مرتکب که آن استیانت است بعد از حقیقت حقیقت
توجه روحی مرتکب که آن استیانت است بعد از حقیقت حقیقت
توجه روحی مرتکب که آن استیانت است بعد از حقیقت حقیقت
توجه روحی مرتکب که آن استیانت است بعد از حقیقت حقیقت
توجه روحی مرتکب که آن استیانت است بعد از حقیقت حقیقت
توجه روحی مرتکب که آن استیانت است بعد از حقیقت حقیقت
توجه روحی مرتکب که آن استیانت است بعد از حقیقت حقیقت
توجه روحی مرتکب که آن استیانت است بعد از حقیقت حقیقت
توجه روحی مرتکب که آن استیانت است بعد از حقیقت حقیقت
توجه روحی مرتکب که آن استیانت است بعد از حقیقت حقیقت

ظلمت مناسب افتاده و طالع از آفتاب و اندک بر قدم و س از صلی الله تعالی علیک و علیک وسلم
 و بارک اسمائے که از باب ایشان اند و وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اند و کانتقال
 اندر آن ظل محفل را و آری باب از انبیا صلوات الله تعالی و نسیه لایه علی نبینا و علیکم و واسطه وصول
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت اقصاف ذات است عز ساطک آنکه بصفت موجوده زائده و طالع
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است و حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول
 فیض اول مر آن سرور علی الصلوة و کانت کانت قابلیت اقصاف ذات است تعالی و تقدست
 مزین صفات را گویند قابلیت که وسایل فیض سایر انبیا اند صلوات الله و برکات الله علی نبینا
 و علیک و علیک وسلم طلال این قابلیت جامع اند و کانت فیض اول و ثانی جامع محفل او طالع که بر قدم آن سرور
 علیک و علیک وسلم الصلوة و اللقیة و وسایل وصول فیض اول نیز ایشان را جدا است که بصفت
 محمیان را و وسایل وصول فیض اول جدا آمد از وسایل وصول فیض ثانی بخلاف دیگران که یک است
 بعضی از اشخاص محمد صلی الله تعالی علیهم و آله و سلم که در باب حضرت علی الصلوة و اللقیة و قابلیت اقصاف
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بر مقام شیون و اللقیة و اللقیة
 و اللقیة و اللقیة پس متن شد که رب آن حضرت علی الصلوة و اللقیة و اللقیة و اللقیة و اللقیة
 هم در مقام شیون و هم در خانه صفات و واسطه وصول سر و فیض است و نیز معلوم گشت که وصول
 فیض مراتب کالات و ولایت آن حضرت علی الصلوة و اللقیة و اللقیة و اللقیة و اللقیة و اللقیة
 سیرت است و اعتبار زیادتی در ایشان از مرتزعات عقل است لهذا محفل ذاتی مخصوص او گشت و کمال
 آبهان او چون از راه او فیض میگردد ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه
 صفاتی در میان است و صفات موجود زائده موجود اند خارج خصیص در میان افتاد و محفل صفاتی نام
 ایشان گشت باید است که قابلیت اقصاف هر چند اعتبار است و وجود زائده در وجه صفات موجود
 اند قابلیت اینها همچون قابلیت در رنگ بر از میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

و کانت کانت قابلیت اقصاف ذات است تعالی و تقدست مزین صفات را گویند قابلیت که وسایل فیض سایر انبیا اند صلوات الله و برکات الله علی نبینا و علیک و علیک وسلم طلال این قابلیت جامع اند و کانت فیض اول و ثانی جامع محفل او طالع که بر قدم آن سرور علیک و علیک وسلم الصلوة و اللقیة و وسایل وصول فیض اول نیز ایشان را جدا است که بصفت محمیان را و وسایل وصول فیض اول جدا آمد از وسایل وصول فیض ثانی بخلاف دیگران که یک است بعضی از اشخاص محمد صلی الله تعالی علیهم و آله و سلم که در باب حضرت علی الصلوة و اللقیة و قابلیت اقصاف ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بر مقام شیون و اللقیة و اللقیة و اللقیة و اللقیة و اللقیة پس متن شد که رب آن حضرت علی الصلوة و اللقیة و اللقیة و اللقیة و اللقیة هم در مقام شیون و هم در خانه صفات و واسطه وصول سر و فیض است و نیز معلوم گشت که وصول فیض مراتب کالات و ولایت آن حضرت علی الصلوة و اللقیة و اللقیة و اللقیة و اللقیة و اللقیة سیرت است و اعتبار زیادتی در ایشان از مرتزعات عقل است لهذا محفل ذاتی مخصوص او گشت و کمال آبهان او چون از راه او فیض میگردد ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه صفاتی در میان است و صفات موجود زائده موجود اند خارج خصیص در میان افتاد و محفل صفاتی نام ایشان گشت باید است که قابلیت اقصاف هر چند اعتبار است و وجود زائده در وجه صفات موجود اند قابلیت اینها همچون قابلیت در رنگ بر از میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

بعضی چون فیضی و صاحب کمال

پس تا چارین فانی را فانی فی السد بنا میگفت و باقی را باقی باسد بنا میگفت مطلق فانی و باقی میتوان
گفت یا تقیه یعنی فانی در صفت علم یا باقی آن صفت پس تا چار فناناے محمدیان آید
و بقاے ایشان اکل و ایضا عروج محمدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی
نیست چه عالم ظل صفاتست نه ظل شیون پس فناناے سالک شانه مستلزم فناناے مطلق او باشد
و حکایت هیچ بقاے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تمام خود آن شان باقی بیگردد
بحداف فانی در صفت که تمام از خود نمے بر آید و اثرش زایل نیگردد و چه وجود سالک اثر برهان صفت
مطلق آن پس ظهور اصل ماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با ندره فنا است پس محمدی از رجوع بقا
بشریت این باشد و از خوف روزه محفوظ چه او یکی از خود بر آمده است و با وجود باقی گشته درین محل
موجود صانع باشد بخلاف در صورت فنا که خود در اینجا بواسطه بقاے اثر وجود سالک ممکن
است از اینجا تواند بود و اخلا فیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی امثالهم در جو از رجوع و اصل عدم
چرا آن واقع است حق است که اگر محو نیست محفوظ است از خود و الی و خط است و همچنین است
خدا فیکه در زوال اثر وجود سالک بقا از فناست او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قائل گشته اند
بعضی دیگر بزوال اثر را جانزند است تا اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محو نیست عین و اثر در
که میسازد و غیر او را اثر زوال نمے شود چه صفت که اصل اوست باقی است پس زوال فعل آن
پس ممکن نباشد اینجا و تبقیه نیست باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شهود نیست وجودی
چه قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه ازین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند
از زوال اثر ممکن گریختند و آن را الحاد و زندقه دانستند و الحق ما سحقت باعدک است
حجاست که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ
معم بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقه است با جمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی
معم و ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص محمدی مشرب است پس محمدیان تمام از قلب می آیند و بقلوب

فانی را فانی فی السد بنا میگفت و باقی را باقی باسد بنا میگفت مطلق فانی و باقی میتوان گفت یا تقیه یعنی فانی در صفت علم یا باقی آن صفت پس تا چار فناناے محمدیان آید و بقاے ایشان اکل و ایضا عروج محمدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی نیست چه عالم ظل صفاتست نه ظل شیون پس فناناے سالک شانه مستلزم فناناے مطلق او باشد و حکایت هیچ بقاے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تمام خود آن شان باقی بیگردد بخلاف فانی در صفت که تمام از خود نمے بر آید و اثرش زایل نیگردد و چه وجود سالک اثر برهان صفت مطلق آن پس ظهور اصل ماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با ندره فنا است پس محمدی از رجوع بقا بشریت این باشد و از خوف روزه محفوظ چه او یکی از خود بر آمده است و با وجود باقی گشته درین محل موجود صانع باشد بخلاف در صورت فنا که خود در اینجا بواسطه بقاے اثر وجود سالک ممکن است از اینجا تواند بود و اخلا فیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی امثالهم در جو از رجوع و اصل عدم چرا آن واقع است حق است که اگر محو نیست محفوظ است از خود و الی و خط است و همچنین است خدا فیکه در زوال اثر وجود سالک بقا از فناست او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قائل گشته اند بعضی دیگر بزوال اثر را جانزند است تا اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محو نیست عین و اثر در که میسازد و غیر او را اثر زوال نمے شود چه صفت که اصل اوست باقی است پس زوال فعل آن پس ممکن نباشد اینجا و تبقیه نیست باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شهود نیست وجودی چه قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه ازین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند از زوال اثر ممکن گریختند و آن را الحاد و زندقه دانستند و الحق ما سحقت باعدک است حجاست که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ معم بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقه است با جمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی معم و ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص محمدی مشرب است پس محمدیان تمام از قلب می آیند و بقلوب

می پیونددند از تعقل احوال از اندوخته زینت با سواسه بالکلیه در روز دیگر از چون وجود آنها را می
 است و تعقل احوال تقدیر وقت شخصی از مقام قلب ندارد چه وجود آنها و تعقل احوال از شیب
 متوجه حقیقت با سوسه قلبیه است پس شهود و دیگران همیشه در پرده باشد چه هر قدر که از بقایا به وجود کس
 آیت است پرده مطلوب همان قدر است و چون اثر باقیست پرده همان اثر است معرفت
 اگر ساکن از راه سلوک غیر متعارف در مرتبه از مراتب فوق است که رب اوست برسد و آنکه آن
 هم رسد در آن مرتبه فانی و تسلیم کرد و فانی اندر آن صورت گفتن نیز درست است همچنین
 است بقایان مرتبه پر تحمیل فانی اندر آن هم باعتبار آنست که آن مرتبه افولی است از مراتب
 سایر آفتیه معرفت سلوک انواع است بعضی را به تقدم جذب است و بعضی دیگر را جذب بر
 سلوکشان مقدم است و جماعه را در آثار فاضله منازل سلوک جذب حاصل میشود و بعضی را به تنازل
 سلوک میسر شود اما آنچه جذب بر غیر مقدم جذب مجربان راست و باقی اقسام همچنین تعلق دارد
 سلوک مجربان عبارت است از مقامات عشره مشهوره است به ترتیب و تفصیل و در سلوک مجربان
 خلاصه مقامات عشره حاصل میشود به ترتیب و تفصیل کار سه ندارد علم بوحثت وجود و ماندن آنرا
 در میان و رعیت و انیه بجز به تقدم یا متوسطه است است سلوک خالص جذب به نسبت میان با مثال
 این علوم مناسبت نیست چنانکه بالا گذشت و حق الیقین همچنین را نیز بعلوم مناسبت توحید وجود است
 نیست هر جایان حق الیقین به مقام مناسبت از باب توحید وجود کرده اند آن حق الیقین مجربان
 مبتدی یا متوسطه است معرفت بعضی نشان فرموده اند که چون کار طایب بجز به برسد بعد از آن
 را به بر همان جذب است و پس یعنی احتیاج به توسط راه دیگر ندارد و جهان جذب کافی است اگر این
 جذب بجز به سیر فی السداده نموده اند سبب کافی است اما لفظ راه برست فانی این اراده است چه بعد
 از سیر فی السداده نیست که در قطع آن محتاج بر راه باشد همچنین جذب به تقدم هم را در نیست
 چنانکه تنها در از عبارت است پس ناچار جذب به متوسطه اراده نموده باشند و کفایت او در وصول بطلب

سه میحضرت امام را و سلوک کشد بانکه نامهم

سه فایده از این سخن
 می بیند که در این سخن
 شایسته است
 سه در این سخن
 گفته اند که در این سخن
 سه در این سخن
 گفته اند که در این سخن
 سه در این سخن
 گفته اند که در این سخن

چه کار دارو به معرفت محل تابان آنسور و اعلیٰ العیال و التلاک و الخیة اگر چه بواسطه
 اتباع آنحضرت علیه الصلوة و التلاک و الخیة از تجلی ذات که بالاصالة خاصه آنحضرت است
 علیه الصلوة و التلاک و الخیة و سایر انبیاء اعلیٰ العیال و التلاک و الخیة و الخیة و الخیة
 تجلیات صفات است و تجلی ذات کثرت است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا را صلی
 علیه و آله و سلم و التلاک و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة
 است را نیست با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت شمس شخصیت جمال آفتاب در خارج و در
 طه کرده آفتاب برسد و در میان آفتاب و او غیر از حلیه رقیقه نماند و شخصه دیگر با وجود
 ذات آفتاب در خروج بان مراتب عاجز است هر چند میان او و آفتاب مائلی در میان نیست
 شک نیست که شخص اول نزدیکتر است با آفتاب و عالمی است بحالات و رقیقه او پس در هر که
 قرب بیشتر است و معرفت زیاد تر فاصله است پس هیچ ذلی از اولیای این امت که خیر الامم است
 با وجود افضلیت پیغمبر خویش بر مرتبه هیچ نبی از انبیا نرسد اگر چه او را بواسطه متابعت پیغمبر خویش
 از مقام مابه الافضلیت نصیبی حاصل شود فضل کلی انبیا راست اولیا کفیلی اند و در کمال
 انحراف کلامه **الکمل لله سبحانه و تعالی ذلک و کل جمیع نعمایه و الصلوة و التلاک و الخیة**
افضل انبیا به و کل جمیع الایات و المرسلین و المذنبین و المقربین و کل الصالحین

سعد بن عبدالله بن شریک
 را به صلوات انبیاست از
 تجلیات صفات است
 طه در خروج بان
 مراتب عاجز است
 با وجود تجلی ذات
 در خارج و در
 طه کرده آفتاب
 برسد و در میان
 آفتاب و او غیر
 از حلیه رقیقه
 نماند و شخصه
 دیگر با وجود
 ذات آفتاب در
 خروج بان
 مراتب عاجز
 است هر چند
 میان او و
 آفتاب مائلی
 در میان
 نیست شک
 نیست که
 شخص اول
 نزدیکتر
 است با
 آفتاب و
 عالمی
 است
 بحالات
 و رقیقه
 او پس
 در هر
 که
 قرب
 بیشتر
 است و
 معرفت
 زیاد
 تر
 فاصله
 است
 پس
 هیچ
 ذلی
 از
 اولیای
 این
 امت
 که
 خیر
 الامم
 است
 با
 وجود
 افضلیت
 پیغمبر
 خویش
 بر
 مرتبه
 هیچ
 نبی
 از
 انبیا
 نرسد
 اگر
 چه
 او
 را
 بواسطه
 متابعت
 پیغمبر
 خویش
 از
 مقام
 مابه
 الافضلیت
 نصیبی
 حاصل
 شود
 فضل
 کلی
 انبیا
 راست
 اولیا
 کفیلی
 اند
 و
 در
 کمال
 انحراف
 کلامه
**الکمل
 لله
 سبحانه
 و
 تعالی
 ذلک
 و
 کل
 جمیع
 نعمایه
 و
 الصلوة
 و
 التلاک
 و
 الخیة
 افضل
 انبیا
 به
 و
 کل
 جمیع
 الایات
 و
 المرسلین
 و
 المذنبین
 و
 المقربین
 و
 کل
 الصالحین**

و الشهداء
مکتوب و وصفت مناد و مشتم
 و الصالحین

بسیار بسیار کپوری صدور یافته در منع از ادای صلوة نوافل جماعت مانند نماز عاشورا و توبه
 و شنبات غیره و این است **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُ الَّذِي تَرَفْنَا بِمَا تَعَبَدُ سَيِّدِ
 الْمُرْسَلِينَ وَصَلَّبْنَا فِي الرِّبَابِ الْمُبْتَدَعَاتِ فِي الدِّينِ وَالصَّلَاةِ وَالصَّلَاةِ عَلَى مَنْ مَعَهُ
 بَنَاتِ الضَّلَاةِ وَرَفَعْنَا أَعْلَامَ الْهُدَايَةِ وَكَلَى إِلَهُ الْأَبْرَارِ وَصَحْبِهِ الْأَخْيَارِ** باید دانست که

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**